



ماهنامه آموزشی، تحلیلی و
اطلاع رسانی

ماه نامه
آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره بیست و نهم
پهمن ماه ۱۳۸۹
شماره پیدری ۲۵۴

سال هجری ۱۴۰۸

- انقلاب اسلامی زنده باد! / ۲
- گفت و گو: معلمی و داستان نویسی / ۴
- ما سه نفر هستیم / داود غفارزادگان / ۸
- نسبت اسلام، ایمان و تقوا / محمدحسن مکارم / ۱۱
- دکتر علی محمد کاردان / اسفندیار معتمدی / ۱۴
- زورگویان ذلیل / داود سالک / ۱۶
- چرا خلاقیت ... / امی.م.آزام / ۲۰
- شمس تبریزی / کبری محمودی / ۲۴
- با دانش آموزان ناموفق چگونه... / مارتی داوولی / ۲۶
- کلیدداران توسعه کشور / محمد دشتی / ۲۸
- هنرمند و زدن کارت ساعتی / مرتضی مجدفر / ۳۱
- رشد و برنامه درسی ملی / نصرالله دادار / ۳۲
- مدیر شایسته / پروین اندیش / ۳۵
- نظم در تعلیم و تربیت / مینا پاکپور رودسری / ۳۷
- وبلاگ معلمان / محمد علی احمدی / ۳۸
- کتابخانه معلم / ۴۰
- حاج آقا رحیم ارباب و جوانان / محمد جواد شریعت / ۴۲
- بهترین روز خدا / پرویز کیانی / ۴۴
- اجازه خانم! من هم هستم / عاطفه علیزاده / ۴۵
- شمع خاموش شد! / ۴۶
- جدول / مسعود آباد / ۴۸

- مدیر مسئول: محمد ناصری
- سردبیر: جعفر ربانی
- شورای برنامه ریزی و کارشناسی: اسفندیار معتمدی، سعیدقریشی، سیدامیررون، محمدهادی نهاوندیان
- مدیر داخلی: کبری محمودی
- طراح گرافیک: محسن نوروزی
- نشانی پستی دفتر مجله: تهران - صندوق پستی ۶۵۸۶-۱۵۷۵ تلفن: ۸۸۴۹۰۲۲۹ - ۰۲۱
- نشانی پستی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی ۱۶۵۹۵/۱۱۱
- تلفن: ۷۷۳۳۶۶۵۶ - ۷۷۳۳۵۱۱۰
- وبگاه: www.roshdmag.ir
- رایانامه: moallem@Roshdmag.ir
- تلفن پیام گیر نشریات رشد: ۸۸۳۰۱۴۸۲ - ۰۲۱
- کد مدیر مسئول: ۱۰۲ کد امور مشترکین: ۱۱۴
- شمارگان: ۵۵۰۰۰ نسخه
- چاپ: شرکت افست (سهامی عام)



فایده توجه
نویسندگان محترم

آثار ارسال برای درج در مجله
با ویژگی های زیر قابل بررسی است:

- قبلاً جای دیگری چاپ نشده باشد.
 - دارای چکیده و منبع باشد.
 - ترجمه ها، هم خوان و همراه با متن اصلی باشد.
 - از نظر موضوع، نو و کاربردی باشد. و قابلیت تعمیم در مدرسه را داشته باشد.
 - خوانا، روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد.
 - در کاغذ A۴ و یک روی کاغذ نوشته شود.
 - مقاله ها حتی الامکان دارای جدول، نمودار و عکس مناسب باشد.
- مجله در قبول، رد، ویرایش و تلخیص آثار رسیده از دانشمندان،
آثار ارسال بازرگانه نمی شود

انقلاب اسلامی

کشور منطقه محسوب می شود. در سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) نقشی اساسی دارد. سومین تولیدکننده عمده نفت و صاحب سومین یا شاید دومین ذخایر گازی اثبات شده در جهان است. تا عصر منابع هیدروکربن به پایان نرسد، ایران هم چنان اهمیت خود را حفظ خواهد کرد. این کشور طی سده گذشته، یک دولت متمرکز و قدرتمند به وجود آورده است؛ دولتی که اقتدار آن از پایتخت به اقصا نقاط گسترش یافته و کم و بیش بر همه شهروندان دسترسی دارد. هم چنین، یک نیروی نظامی مردمی در اختیار دارد که به رغم عدم تجهیز برای یک جنگ تهاجمی، برای اهداف دفاعی بسیار مؤثر و کارا خواهد بود. برخلاف برخی از دولت های منطقه، [دولت] ایران را نمی توان یک دولت «شکست خورده» اطلاق کرد. ایران به لطف درآمدهای نفتی، سطح زندگی قابل توجهی برای شهروندان ایجاد کرده است: نرخ پایین مرگ و میر نوزادان، افزایش طول عمر، نرخ بالای باسوادی، شمار قابل ملاحظه دانشجویان از جمله زنان و دسترسی بسیاری از مردم به برق، آب لوله کشی شده، حمل و نقل مدرن و هم چنین کالاهای مصرفی نظیر یخچال، تلفن، رادیو، تلویزیون و خودرو. در این کشور هم اکنون یک طبقه بزرگ متوسط حقوق بگیر، یک طبقه کارگر تحصیل کرده و هم چنین یک طبقه سنتی کارآفرین، وجود دارد. ایران از جهات گوناگون دیگر در زمره کشورهای جهان سوم قرار نمی گیرد.

از سوی دیگر، نوعی هویت ملی برآمده از آیین شیعه، میراث پیش از اسلام و هم چنین تجربیات مشترک سده گذشته - تهدیدهای امپریالیستی غرب، انقلاب مشروطه، جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری محمد مصدق، کودتای دربار سال ۱۳۳۲، عصر پهلوی و البته تجربیات پرشور انقلاب اسلامی و جنگ تمام عیار با عراق - مردم را به یکدیگر پیوند زده و عملاً نوعی انسجام به وجود آورده است. این هویت ملی نه تنها به واسطه تاریخ، جغرافیا، زبان و مذهب مشترک، بلکه به دلیل تجربه های جمعی اخیر - از جمله نه [ده] انتخابات ریاست جمهوری و هفت

بیش از سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته است و اکنون این انقلاب، دهه چهارم عمر خود را سپری می کند. سه دهه یا اندکی بیشتر، از نظر مورخانی که عقیده دارند «تاریخ هر واقعه را باید صد سال بعد از وقوع آن خواند»، زمان زیادی نیست و از این منظر شاید نتوان درباره انقلاب اسلامی به قضاوت نهایی نشست. اما منطق تاریخ نگاری دیگر چندان خود را به این گونه سخنان پای بند نمی کند و براساس قواعد و ابزارهایی که در دست دارد، از تجزیه و تحلیل هیچ واقعه ای در زمان حال فروگذار نمی کند و حتی تاریخ آینده را براساس وقایع امروز پیش بینی می کند. شاید به همین دلیل است که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، هزاران اثر اعم از مقاله، کتاب، فیلم، عکس، خبر و گزارش، درباره این واقعه تولید شده و هزاران صاحب نظر، مخالف یا موافق، در این زمینه سخن ها گفته اند.

تردید نیست، نهضتی که امام خمینی (ره) در دهه ۴۰ - و به تأکید خود ایشان، در ۱۵ خرداد ۴۲ - آغاز کرد و سپس آن را به یک انقلاب تمام عیار در سال ۵۷ ارتقا داد، از بسیاری جهات بزرگ ترین انقلاب و تأثیر گذارترین واقعه، پس از انقلاب های شوروی و چین بود؛ زلزله ای عظیم که پس لرزه هایش هنوز هم احساس می شود. ما اگر بخواهیم از زبان خود که شاهد انقلاب بوده و چه بسا در راه آن جان فشانی ها کرده ایم، و به ویژه از پیامد آن، دفاع مقدس، سخن بگوئیم و آن را بستانیم، هم چون ستایش فرزند از مادر خود، می توانیم «مثنوی هفتاد من کاغذ» بسراییم. اما شاید بهتر باشد که خود را در کانونی خارج از «حوزه خویشتن» قرار دهیم و سراغ کسی یا کسانی برویم که اگر چه خود در این کانون نبوده و یا نیستند، اما به سلاح دانش و آگاهی تاریخی مجهزند و نظراتشان برآمده از پژوهش و مشاهدات علمی و عینی است. پس با هم این عبارات را می خوانیم:

با انقلاب اسلامی، «ایران در مقام یک قدرت منطقه ای - اگر نگوئیم در خاور میانه، دست کم در منطقه خلیج فارس - وارد سده بیست و یکم شد. ایران با جمعیتی بالغ بر ۷۰ میلیون نفر، بزرگ ترین

امی زنده باد!

جدا از یکدیگر نیستند که بتوان هر یک را جدا از دیگری دید. به هر حال، آموزش و پرورش و آموزش عالی، بعد از انقلاب، تحولات بسیاری را از سر گذرانده و عقبه‌های بسیاری را پشت سر گذاشته تا به امروز و وضعیت فعلی رسیده است؛ از جمله تحول در افزایش تعداد دانش آموز و دانشجو، گسترش مدارس و دانشگاه‌ها در اقصا نقاط کشور، تحول کتاب‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها، رشد مدرسه‌سازی و ساخت خانه‌های معلم و دیگر تأسیسات رفاهی، نگاه جدی‌تر مردم به تحصیل و ترقی، نگاه معلم به دانش آموز و دانش آموز به معلم، پرورش نخبگان و تیزهوشانی که در عرصه جهانی به موفقیت‌های علمی چشم‌گیر نایل آمده‌اند و... البته همه این‌ها نباید مانع از دیدن کاستی‌ها و کژی‌هایی شود که جامعه معلمی پیوسته در رفع آن‌ها، برای ارتقای منزلت خود می‌کوشد. سخن بر سر این است که آموزش و پرورش هم، بالنده و رو به رشد است و بی‌تردید، فردای آن بهتر از امروز خواهد بود؛ چرا که جامعه چنین می‌خواهد.

کوتاه سخن، فرارسیدن سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی را به شما معلمان عزیز، به ویژه خوانندگان گرامی، تبریک می‌گوییم و می‌گوییم: «انقلاب اسلامی زنده باد!».

سردبیر

زیرنویس

۱. به نقل از تاریخ ایران مدرن. یرواند آبراهامیان. ترجمه ابراهیم فتاحی. نشر نی. ص ۳۳۶.
۲. عنوان سرمقاله را با گوشه چشمی به فصلی از کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» اثر جواهر لعل نهرو، نخست‌وزیر متوفای هندانتخاب کرده‌ایم. عنوان آن فصل چنین است: «انقلاب زنده باد!» مترجم در ذیل فصل توضیح داده است که «در متن انگلیسی کتاب هم، عیناً همین عبارت فارسی آمده است و اضافه می‌کند که مردم هند عیناً همین کلمات فارسی را به کار می‌بردند و این عبارت شعار دوران مبارزات استقلال طلبانه هند بود.»

انتخابات مجلس - از سال ۱۳۵۷ به این سو، استحکام یافته است. تاریخ هم چنین رعایا، دهقانان و حتی جمعیت غیرفارسی‌زبان را به شهروندان کامل ایرانی تبدیل کرده است. ایران برخلاف بسیاری از کشورهای منطقه، محصول نقشه‌سازی‌های امپریالیستی در سده گذشته نیست.

ظهور ایران در مقام یک قدرت منطقه‌ای، باعث تقابل این کشور با دیگر قدرت عمده حاضر در منطقه، یعنی ایالات متحده آمریکا شده است، به ویژه پس از اشغال کشورهای عراق و افغانستان توسط آمریکا و هم چنین ایجاد پایگاه‌های نظامی در آسیای میانه و قفقاز و پیش از آن در ترکیه و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس. این تقابل به واسطه وجود جمعیت شیعه در منطقه - در کشورهای عراق، افغانستان و لبنان - و انتظار آنان از ایران در مقام حامی اصلی ایشان در برابر تهدیدهای محلی و خارجی، پیچیده‌تر شده است. رقابت ایران و آمریکا به تازگی بر موضوع حساس و بحث‌برانگیز فناوری هسته‌ای متمرکز شده است. در این میان، ایران قاطعانه بر حق توسعه این تکنولوژی، هماهنگی آن با حقوق بین‌المللی، نیاز کشور به انرژی‌های جای‌گزین و هم چنین حقوق مسلم کشورهای در حال توسعه برای ورود به دنیای مدرن از طریق تقویت علوم پیشرفته، پافشاری کرده است. ایران هم چنین بر این امر تأکید دارد که هدف از گسترش برنامه‌های هسته‌ای، تولید سلاح‌های هسته‌ای نیست^۱.

چنان‌که گفتیم، این قضاوت درباره ایران، برآمده از نگاه تاریخ‌نگاری است که در پژوهش‌های خود، ایران معاصر را در کانون مطالعاتش قرار داده است. حال، در میان انبوه این تحولات، سزاوار است ما نگاهی نیز از سر اجمال به دستگاه تعلیم و تربیت کشور، به ویژه آموزش و پرورش، بیفکنیم و ببینیم، انقلاب برای این دستگاه چه دستاوردهایی داشته است؛ و البته به یاد بیاوریم این سخن امام خمینی (ره) را که: «انگوبید انقلاب برای ما چه کرده است، بگوئید شما برای انقلاب چه کرده‌اید!» که این حرف را می‌توان به این معنا تعبیر کرد که مردم و انقلاب، دو امر مجزا و

اشاره

داستان کوتاه و رمان از جلوه‌های خلاقانه و جذاب در ادبیات جهانی است که ادبیات معاصر فارسی را نیز تحت تأثیر قرار داده و نویسندگان برجسته و آثار ارزشمندی در این حوزه پدید آورده است. اهمیت رمان و داستان تا حدی است که شما کمتر روزنامه، مجله یا نشریه‌ای عمومی را می‌توانید بیابید که در آن از این نوع ادبی اثری نباشد؛ و این جدا از مجلات و نشریاتی است که خاص این حوزه برای اهل فن منتشر می‌شوند.

در حوزه آموزش و پرورش نیز، داستان‌نویسی بنا به ماهیت خلاق خود، هنری است که می‌تواند به گونه‌ای وسیع در تولید ادبیات آموزشی به کار گرفته شود و به‌ویژه در نشان دادن زوایای پنهان و آشکار تعلیم و تربیت جاری، ما را یاری کند. در واقع گوشه‌گوشه فضاهای آموزشی ما، چه در اشیا و چه در آدم‌ها، سرشار از سوژه‌ها و پهنه‌هایی است که می‌توان از آن‌ها «بن‌مایه»های داستانی آفرید و براساس آن‌ها داستان‌های تأثیرگذاری خلق کرد. در میان داستان‌نویسان معاصر، به چهره‌های معلم-داستان‌نویس برجسته‌ای برمی‌خوریم که از این نکته به خوبی آگاه بوده، از آن استفاده کرده و آثاری با ارزش پدید آورده‌اند؛ جلال‌آل احمد و محمود کیانوش (به جز شعر)، از این زمره‌اند.

داود غفارزادگان نیز معلمی است که در این حوزه تجربه‌های گران‌بایی را از سرگذرانده است؛ به‌ویژه که در آثار او علاوه بر فضای آموزشی، انقلاب و دفاع مقدس نیز جایگاه درخوری یافته‌اند. در سالگرد انقلاب اسلامی، به سراغ غفارزادگان رفتیم تا واسطه‌ای شویم برای انتقال دیدگاه‌های او در عرصه داستان‌نویسی، به شما همکاران معلم و به‌ویژه به آن دسته از معلمان که خواندن رمان و داستان در سبب مطالعه‌شان جایی دارد و چه بسا علقه نوشتن نیز دارند. امید است این گفت‌وگو بتواند در تحرك بخشیدن به این دسته اخیر مؤثر واقع شود. در ادامه گفت‌وگو نیز داستان «ما سه نفر هستیم» را از نویسنده می‌خوانیم. رشد.



معلمی و داستان‌نویسی

در گفت‌وگو با
داود غفارزادگان

دور فاجا رشر و شروع شد که هزار و یکشنبه هم‌زمان ترجمه شد- و ایرانی‌ها با رفت‌وآمد به غرب و خواندن کتاب‌های ترجمه شده، با دنیای مدرن آشنا شدند، داستان‌نویسی هم به معنی امروزی کم‌کم در رکشو رباب شد که تا امروز پیوسته روبه گسترش بوده است. ما حتی از ناصرالدین شاه یک رمانس در دست داریم که اتفاقاً در چند سال اخیر چاپ شده است.

● در ادبیات مکتب‌های متعددی وجود دارد: رئالیسم، ناتورالیسم، رمانتیسیسم، رئالیسم جادویی و... آیا هیچ یک از این مکتب‌ها بر دیگری ترجیح خاصی دارد؟

○ به سلیقه من، هیچ مکتبی بر مکتب دیگری ارجحیت ندارد. مکاتب ادبی هر کدام مزایا و نقایصی دارند و انتظار این که ما زمانی یک مکتب جامع و مانع ادبی داشته باشیم، انتظار بیهوده‌ای است. همان‌طور که گفتم، مکاتب، زائیده خیال زمانه خود هستند. برخی عمری کوتاه و برخی عمری دراز دارند. مثلاً همین رئالیسم یا واقع‌گرایی که می‌فرمایید، شاید به دلیل این‌که ورود به آن سهل‌الوصل‌تر است و در عین حال، در برهه‌ای از تاریخ قرن بیستم، در کشورهای استبداد زده، به نوعی کم‌کاری‌های ژورنالیسم ترس خورده را جبران می‌کرد یا به فرض در کشورهای ایدئولوژی زده‌ای مثل شوروی سابق، وسیله‌ای بود برای تبلیغ و... اهمیت بیشتری نسبت به مکتب‌های دیگر پیدا کرد. اما به طور کلی، برخورد با مکاتب، به میزان خلاقیت هنرمند بستگی دارد که مقلدانه به سمت آن برود یا نقادانه. به گمان من کلاً در هنر و ادبیات، هر فرم و مکتب و سوژه و مضمونی به خودی‌خود نه خوب است نه بد. مثل چاقو تکلیفش را کس دیگری تعیین می‌کند؛ یک کدبانو که می‌خواهد غذا درست کند یا دیوانه‌ای که می‌خواهد شکم بدرد!

● اجازه بدهید، از ادبیات آموزشی هم با شما گفت‌وگویی داشته باشیم. شما نخست در اردبیل، و آن طور که خودتان می‌گویید در روستاهای اردبیل، معلم بودید و کم‌کم به دنیای نویسندگی، به ویژه داستان و رمان، رو آوردید. با توجه به همان زمینه است که پاره‌ای از آثار شما مشخصاً در فضای آموزش و مدرسه خلق شده است. با توجه به این سابقه، شما کارکرد قصه و داستان را در آموزش، به‌طور کلی، چگونه می‌بینید؟ این نوع ادبی تا چه حد می‌تواند در خدمت تعلیم و تربیت قرار گیرد؟

○ می‌دانید که من متولد ۳۸ هستم. و متولدین ۳۸ اکثراً دانش‌آموزان اولین دوره نظام جدید آموزشی آن زمان محسوب می‌شوند. به قول آلا احمد، ما از آن کتاب‌های گنده‌ای که نه در تاقچه جا می‌گرفت نه در بقیه، نخواندیم و تقریباً در علوم پایه و ریاضیات، همین درس‌هایی را خواندیم که بچه‌های امروزی می‌خوانند. البته با کمی تغییرات- چون خوشبختانه علوم پایه و ریاضی مثل علوم اجتماعی یا ادبیات و دینی نیست که هرکسی خودش را در آن صاحب‌نظر و مؤلف بداند. یاد می‌آید، سال

● آقای غفارزادگان، سپاس‌گزاریم از فرصتی که به مجله رشد معلم دادید تا با هم گفت‌وگو کنیم. نخستین سؤال ما این است که: در ادبیات امروز جهان- و در ادبیات معاصر فارسی- ارزش و اهمیت داستان و رمان در چیست؟

○ به گمانم داستان و رمان، همان اهمیتی را دارد که حافظ و مولانا از دیرباز تا امروز برای ما داشته‌اند و یا مثلاً هومر برای مردم مغرب زمین دارد. هنر و ادبیات، در ذات خود، بیان زیباشناسانه و ذوقی از هستی یا آفرینش است و بشر، از زمان غارنشینی تا الان، هیچ وقت بی‌نیاز از آن نبوده است. فقط باید در نظر داشت که ژانرها و سبک‌های گوناگون هنری و ادبی را ضرورت‌های زمان ایجاد می‌کنند. به همین دلیل است که گفته می‌شود: «هنرمند نوعی صدا و وجدان زمانه خود است.» با این توصیف می‌شود گفت، داستان کوتاه و رمان، از مهم‌ترین ژانرهای دنیای مدرن و امروزی هستند. منظور از «ژانر» را که می‌دانید، یعنی: نوع، گونه.

● می‌دانیم که قصه‌نویسی در ادبیات قدیم فارسی هم وجود داشته است. تفاوت آن قصه‌نویسی با داستان‌نویسی نوین چیست؟

○ خیلی خلاصه و ساده می‌شود گفت، قصه‌سرایی و حکایت‌نویسی در دنیای کهن «کلی‌نگر» بود. اما داستان‌نویسی امروز «جزئی‌نگر» است. در داستان‌های کهن به «هویت جمعی» بها داده می‌شد و نویسندگان، از قصه و حکایت به مثابه وسیله‌ای برای بیان حکمت و پندواندروز استفاده می‌کردند. برخلاف آن در داستان امروز، اصرار بر «فردیت» آدم‌هاست. دیگر داستان، قالب یا وسیله و بلندگویی برای بیان عقاید و آرا و پندواندروز نیست.

● به منظور تکمیل همین سؤال، بفرمایید که داستان کوتاه و رمان در زندگی امروز انسان چه نقشی ایفا می‌کنند؟ آیا صرف گذراندن اوقات فراغت و لذت بردن است و یا ارزش‌های دیگری هم دارد؟

○ به یک معنا می‌توان گفت، هیچ نقشی ندارد؛ حتی نقش گذران اوقات فراغت. چون به فرض، کسی که داستان می‌خواند، با کسی که سراغ آن نمی‌رود، تفاوت بارز چندانی ندارد. اما اگر جدی به قضیه نگاه کنیم، به زعم من- دنیا بدون هنر و ادبیات، که داستان بخش مهمی از آن محسوب می‌شود، ورطه‌ای هولناک است که حتی تصورش را هم نمی‌شود کرد. قصه‌گویی، داستان‌نویسی و مانند این‌ها، حوزه‌ای از جهان تخیل انسانی است و می‌دانیم که انسان با «تخیل» است که انسان می‌شود. پس جامعه بی‌تخیل، به نظرم جامعه‌ای خطرناک و مرده است؛ شاید همین اشاره بتواند پاسخ سؤال شما باشد.

● از چه دوره یا زمانی داستان کوتاه و رمان، به معنای کنونی آن، به ادبیات فارسی وارد شد؟

○ جواب دقیق به این سؤال، کار تحقیقی می‌طلبد. اما به‌طور کلی می‌توان گفت، از زمانی که نهضت ترجمه در

معلمی یعنی عشق
به انسان و دانش.
عشق به انسان و
دانش هم بدون
خدمت به انسان
و بدون آموختن
و همیشه شاگرد
ماندن میسر
نمی شود



آقای سید شنوا به خصوص در درس انشا، در نمره دادن بسیار خست نشان می داد. یک بار در انشا به من ۱۶ یا ۱۷ داد. بالاترین نمره اش بود و بارها و بارها، حتی در کلاس های بعد یا در خیابان که او را می دیدم، از من می پرسید که آیا، آن انشا را خودم نوشته بودم یا دیگران. مردی متدین و دقیق بود و مردد بود که مبادا اشتباه کرده باشد. تا این که بعد از سال ها، من رفتم دانش سرا و معلم شدم و بعد آمدم تهران و چندتایی از کتاب هایم چاپ شد. روزی چند جلد از کتاب ها را برایش ارسال کردم. تابستان سال بعد که رفته بودم زادگاهم، وقتی او را توی خیابان دیدم، صورتم را بوسید و با خنده ای حاکی از رضایت و آسایش خیال گفت: «پس نمره را درست داده بودم!» حالا با نقل این خاطره ها، به گمانم حرف دیگری برای گفتن نمی ماند. معلمی یعنی عشق به انسان و دانش. عشق به انسان و دانش هم بدون خدمت به انسان و بدون آموختن و همیشه شاگرد ماندن میسر نمی شود. معلمی که ادبیات را می شناسد و با کتاب سروکار دارد، خودبه خود روی دانش آموزان تأثیر می گذارد. آدم داستان خوان واجد تجربیاتی است که فرد کتاب نخوان فاقد آن است.

● چه نویسندگانی را می شناسید که در عین معلمی، داستان نویسی هم بوده باشند؟

○ زیاد. اتفاقاً خاستگاه داستان نویسان ایران بیشتر از میان معلم ها بوده است. شما کدام آدم برجسته ای را در وادی ادبیات سراغ دارید که مدتی گزارش به آموزش و پرورش نیفتاده و معلمی نکرده باشد! چند جلد از بهترین کتاب های آل احمد حاصل تجربیات معلمی اش است! صمد بهرنگی هر چه داشت از معلمی داشت! چند تا از داستان های کوتاه درخشان گلشیری یادگار دوره معلمی اش است! ابوتراب خسروی، نویسنده توانای معاصر، معلم است و آقای امین فقیری و خیلی های دیگر. راستش معلمی از جنبه های مادی و زحمت فراوانی که دارد، کاری است تا حدی سخت. اما از جنبه های دیگر نعمت است. شما با معصومانه ترین، پاک ترین و پرنثری ترین دوره حیات آدم ها سروکار دارید. نانت حلال ترین ناهاست و حاصل کارت آدم هایی اند که بعدها می بینی شان. اکثراً موفق، باهوش و فرهیخته، یا حتی اگر ادامه تحصیل ندهند، زحمت کش و کاسب و صنعت گر. واقعیتش ما معلم ها به همین ها خوشیم؛ به موفقیت های دیگران و کامیابی انسانی که پرده های جهل را می درد و می خواهد سربلند و آزاده زندگی کند.

● آیا در سال های اخیر، کتاب های درسی از جهت توجه به ادبیات معاصر و داستان نویسی متحول شده اند؟

○ بله، در کتاب های درسی این سال ها، گاه اتفاق های خوبی می افتد. در فارسی دوره ابتدایی و راهنمایی، بخش هایی آزاد وجود دارد به عنوان روان خوانی که شکل اجباری و نمره ای ندارد و اکثراً از آثار نویسنده های معاصر در آن استفاده شده است. با تمام خط کشی ها در انتخاب متن از نویسنده ها، باز به نظرم قدم خوبی است.

اول راهنمایی، توی مدارس پرونده هایی بود، احتمالاً به اسم پرونده های محرمانه، که در آن از بچه ها در مورد علاقه ها، استعداد و دیگر مسائل سؤال هایی شده بود. همان زمان، من توی آن پرونده، در مقابل شغل و علاقه نوشتم: **داستان نویسی و معلمی**. می خواهم بگویم، از معلمی وارد نویسندگی شدم و شاید برعکس بشود گفت، به خاطر علاقه به ادبیات به خصوص ادبیات کودک و نوجوان، به سمت معلمی رفتم. البته کمی تا قسمتی اجبار و شرایط خاص زندگی هم بود.

نویسنده ها علاوه بر تخیل، از تجربه های خودشان هم می نویسند، یا می شود گفت آبشخور تخیل کمی تجربه هم هست. دوران معلمی من در روستاهای اردبیل، بسیار غنی و پر بار بود و واقعیتش، بیش تر از آن که یاد بدهم یاد می گرفتم و حاصل همین آموختن ها و تجربه ها، وقتی در «خُم تخیل» رنگ زمانه به خود می گیرند، می شود داستان. زمان ما این جوری بود که معلم ها اکثراً - کتاب خوان و باسواد بودند. معلمی داشتیم - ایشان هنوز هستند و به گمانم هم چنان تدریس می کنند - که در هر جلسه در س، کتابی تازه چاپ از رشته ای که درس می داد، سرکلاس می آورد و معرفی می کرد. کتاب هم امانت می داد؛ آقای یحییوی. ایشان توی دانش سرای مقدماتی معلم روان شناسی مان بودند و ما بسیار از ایشان آموختیم؛ هم در مسائل درسی و هم در رفتار و اخلاق معلمی که داشتیم دوره اش را می گذراندیم. معلم آیین نگارشمان در اول نظری، استاد معظم آقای سید شنوا بودند که من در کار نوشتن، خودم را خیلی مدیون ایشان می دانم. یک تکلیف درسی بود در آیین نگارش با عنوان «تلخیص کتاب». من بینوایان دوجلدی ویکتور هوگو را در یک دفتر چهل برگ خلاصه کردم. ایشان معلم سخت گیری هم بود.

معلمی که ادبیات
را می شناسد و
با کتاب سروکار
دارد، خودبه خود
روی دانش آموزان
تأثیر می گذارد.
آدم داستان خوان
واجد تجربیاتی
است که فرد
کتاب نخوان فاقد
آن است

● آقای غفارزادگان؛ جناب عالی یکی از چهره‌های برتر داستان‌نویسی در حوزه انقلاب و دفاع مقدس هستید و جوایز متعددی هم در این زمینه گرفته‌اید. ضمن تبریک به شما به خاطر این موفقیت‌ها، نخستین سؤال ما در این حوزه این است که چه شد شما به سوی این به اصطلاح ژانر ادبی روی آوردید؟

○ تعمداً نبود. می‌توانم بگویم، ریشه در خلق و خوی خودم، اتفاقات روزگار و حوادث پیش آمده داشت. من در کودکی بچه‌ای منزوی و تودار بودم و بیشتر وقتم را با خواندن کتاب می‌گذراندم. در ضمن درس خواندن، کار هم می‌کردم. از مدرسه که در می‌آمدم، می‌رفتم سرکار و شب که خانه برمی‌گشتم، بعد از آماده کردن تکالیف، همه که می‌خوابیدند، توی دهلیز خانه‌مان می‌نشستم به کتاب خواندن. اول و دوم راهنمایی که بودم، تقریباً همه کتاب‌های کتاب‌خانه کانون پرورش فکری اردبیل را خوانده بودم. برای عضویت در کتاب‌خانه عمومی، سنم قد نمی‌داد که عضو شوم. همین جوری‌ها شدیم کرم کتاب و بعد تمرین و تمرین و تمرین. نوشتن و دوباره نوشتن... بدیهی است که چون ما بچه‌های دوران انقلاب و جنگ بودیم و من هم یکی از آنها بودم، سی سال از پنجاه سال

عمر من میان این دو گذشته و خواه‌ناخواه در نوشته‌هایم تأثیر گذاشته است. چون آدم از همان چیزهایی می‌نویسد که میانش غوطه می‌خورد. حوادث این سی سال، چنان پرشتاب و تند بوده که به گمانم هیچ تخیلی به گردش هم نمی‌رسد. در این سال‌ها ما حتی فرصت خیال‌پردازی هم نداشتیم.

● به نظر تان نسل امروز که دفاع مقدس و انقلاب اسلامی را ندیده است، کجای این قضیه قرار دارد؟
○ نسل امروز؟! به خیالم آن‌ها هم هنوز با این مسائل درگیرند. هانریش بل می‌گوید: «تا وقتی از زخمی خون می‌چکد، جنگ تمام نشده است» و شما می‌دانید هفته‌ای و ماهی نیست که یکی از بچه‌های شیمیایی ما شهید نشود. بچه‌های امروز هنوز پدران زخم دیده از جنگ را در کنارشان دارند و راستش ادبیات حرکتی بطئی و کند دارد. در لحظه خلق نمی‌شود. گذشت زمان و نگاه بی‌طرفانه می‌طلبد. شاید هنوز کسانی که باید رمان بزرگ جنگ و انقلاب را بنویسند، در گهواره‌اند. ● با تشکر از شما



داود غفارزادگان
در یک نگاه

در سال ۱۳۳۸ در اردبیل متولد شد و در همان شهر دوره دبیرستان را به پایان رساند. در سال ۱۳۵۴ وارد دانش‌سرای مقدماتی اردبیل شد و دو سال بعد با فراغت از تحصیل، معلم شد و تا سال ۶۷، به مدت ۱۱ سال، در مدارس روستاهای اردبیل خدمت کرد. سال ۶۷ به تهران انتقال یافت و در دفتر انتشارات کمک آموزشی (مجلات رشد) به خدمت ادامه داد. وی مطالعه کتاب و خواندن ادبیات داستانی و نوشتن را از

نوجوانی، با شرکت فعال در مدرسه و کلاس‌های انشا آغاز کرد و ادامه داد. بعد از انقلاب، بر فعالیت در این رشته افزود و آثار بسیاری پدید آورد که پاره‌ای از آن‌ها جوایز متعددی را نصیب نویسنده کرده است، از جمله:

– جایزه بیست سال ادبیات داستانی برای مجموعه «ما سه نفر هستیم».
– جایزه رمان برگزیده ربع قرن ادبیات جنگ برای رمان کوتاه فال خون. این کتاب به انگلیسی نیز ترجمه شده است.
– جایزه برگزیدگان بیست سال ادبیات کودکان و نوجوانان برای آثارش.

اسامی کتاب‌های غفارزادگان ۱. بزرگسال

– کتاب بی‌نام اعترافات / رمان
– ما سه نفر هستیم / مجموعه داستان
– راز قتل آقامیر / مجموعه داستان
– دختران دلریز / مجموعه داستان
– فال خون / رمان

– شب ایوب / داستان بلند
۲. نوجوان و کودک
– پرواز درناها / رمان
– سنگ‌اندازان غار کبود / رمان برگزیده انقلاب
– آواز نیمه‌شب / رمان
– سایه‌ها و شب دراز / رمان
– موفرفری / مجموعه داستان
– خلبان کوچولو / کتاب کودک
– قصه نهنگ / کتاب کودک
۳. بازآفرینی متون کلاسیک برای جوان‌ها
– ناز و نیاز / شمس تبریزی
– امروز و دگر روز و سوم روز / عطار
– به رنگ طاووس، به رنگ کلاغ / ابوسعید ابوالخیر
– زندگی‌نامه داستانی بی‌هقی
داود غفارزادگان اکنون بازنشسته است، ولی هم‌چنان به کار در حوزه ادبیات داستانی ادامه می‌دهد و با مجامع فرهنگی و ادبی همکاری دارد.





ماسه نفرهستیم

داود غفارزادگان

و حرفی نزدیم. هوایی که تنفس می کردیم، سرد و گزنده بود و زیر پتوها بر سینه هامان سنگینی می کرد. تا فردا ظهر به صورت

ماسه نفر بودیم؛ امیر، فیضی و دادا. و عجیب است که هیچ کاری نتوانستیم بکنیم. جلوی چشم ما بردنش و ما برگشتیم به اتاق و گرفتیم خوابیدیم. تا صبح صدای نفس هامان را شنیدیم

بخوریم؟»

ما جوابش را ندادیم و گذاشتیم فکر کند که به تنهایی باید این خفت را به دوش بکشد. هوا روشن شده بود و ما خوابمان نمی‌برد. بیرون، باد تنوره می‌کشید و پوفه‌های یخ‌زده برف را می‌کوبید به شیشه. بخاری، نفتش تمام شده بود و ما می‌لرزیدیم. کسی از ما جرئت بلند شدن نداشت. همه خوار و خفیف بودیم و نمی‌خواستیم سرهامان را از زیر بالاپوش هامان در بیاوریم. ما ذلت خودمان را توی چشم‌های همدیگر می‌دیدیم و می‌دیدیم نفس هامان آلوده به ترس است.

عجب است! ما سه نفر بودیم و مدرسه پناهگاه خوبی بود. بیرون، برف و بوران بود و سگ پشتش را داده بود به در مدرسه و برف‌ها را چنگ می‌زد. روی پله، میان برف‌ها به طرف بیشه پارس می‌کرد و از جایش جُم نمی‌خورد. چشم‌هایش را دوخته بود به تاریکی و کولاک بوره می‌کشید. او نگاه می‌کرد به طرف اشباح ناپیدا. می‌غر می‌ید و ما می‌ترسیدیم در را باز کنیم نباید تو. همیشه این کار را می‌کردیم. می‌آوردیمش تو، ولش می‌کردیم توی راهرو. در را هم از پشت جفت می‌کردیم. بیشتر، شب‌ها ظلمات بود یا بوران. از اتفاقات پیش‌بینی نشده می‌ترسیدیم و فکر می‌کردیم حادثه تلخی در انتظار ماست. سگ را می‌آوردیم تو و در او پناه می‌جستیم. شب‌ها هر چند بروز نمی‌دادیم، اما می‌ترسیدیم. شام که می‌خوریم، راه‌بی‌راه، سر حرف را می‌چرخانیم به قتل و جنایت، و ترس مکثی تمام وجودمان را می‌گرفت. مثل بچه‌های کوچک، از ترس به ترس پناه می‌بردیم و قصه‌هایی که می‌بافیم، چهارستون بدمنان را می‌لرزاند.

ما دور از ده بودیم؛ نزدیک دره‌ای پست و سنگلاخ. شب از روستایی‌ها کسی آن طرف پیدایش نمی‌شد. پشت مدرسه، قبرستان بود و دو طرفمان درخت پیر گلابی. ما تابستان ده را نمی‌دیدیم؛ پاییز و زمستانش با ما بود. شاخه‌های لخت گلابی، زیر شلاق باران، سیاه‌تر می‌شد و مثل انگشت مردگان، آسمان بنفش شامگاهی را چنگ می‌زد. عصر که بچه‌ها می‌رفتند خانه‌هایشان، ما می‌زدیم بیرون. چراغ قوه دستان می‌گرفتیم و یکی یک چماق، دشنه، چاقوی ضامن‌دار و پنجه‌بوکس، همیشه همراهمان بود. فیضی فلاخن هم برمی‌داشت. ما دست به فلاخنمان بد بود و سنگ‌هایی که با آن می‌پراندیم، راه به جایی نمی‌برد. دم دره می‌ایستادیم و سنگ‌هایمان را شوت می‌کردیم آن پایین، لای علف‌ها. فیضی می‌چاش قوی بود و زود یاد گرفت چه‌طور با فلاخن نشانه برود. روستایی‌ها به ما می‌خندیدند و به فیضی، به چشم خودی نگاه می‌کردند.

دم غروب می‌زدیم به بیشه پایین دره و خوش می‌گذرانیم. توی بیشه، سه بوم جنگلی در تنه درخت گردوی پیری لانه داشتند. روستایی‌ها از جغدها وحشت می‌کردند. آن‌ها بزرگ بودند و پلک که می‌زدند، ما شومی نگاهشان را می‌فهمیدیم. لای سنگ‌ها پر از مار بود و سنجاب و موش صحرایی. هوا سرد می‌شد، خرگوش‌ها و روبه‌ها هم می‌آمدند. روستایی‌ها از بیشه می‌ترسیدند و وقتی می‌دیدند ما می‌رویم آن‌جا، از ما رو بر می‌گرداندند. کدخدا پیغام فرستاده بود نرویم آن طرف‌ها. گفته بود، فردا اگر بلایی سر ما بیاید، کی جوابگوست.

اما نمی‌دانستیم چرا نباید رفت بیشه. آن‌جا پر درخت بود و

علف‌ها تا زیر زانو هامان می‌رسید. در شکاف سنگ‌ها همیشه گل‌های وحشی بود و تا برف زمین نمی‌نشست، بیشه همان جور بود. مانده بود ته دره، میان تپه ماهورها؛ و انگار پاییز از آن‌جا نمی‌گذشت. ما نمی‌دانستیم چرا نباید رفت آن‌جا و می‌رفتیم و آن‌جا خوش بودیم. ساعات بیکاری، بیشه تنها ملجأ و پناهگاه ما بود. عادت نداشتیم برویم قهوه‌خانه. یک بار رفته بودیم، بس بود. پیرمردها گوش تا گوش نشسته بودند؛ سؤال‌های سخت سخت از ما می‌پرسیدند و ما در جوابشان می‌ماندیم. آن‌ها سرهایشان را تکان دادند و با نگاه‌های پر تمسخر، چانه‌هایشان را مالیدند ته چپق‌هایشان. چندتایی از شاگردها هم آن‌جا بودند. کنار سماور سر پا ایستاده بودند و خنده فاتحانه‌ای روی لب‌هایشان نشسته بود. ما می‌دانستیم حریم ما همان چار دیواری مدرسه است و بعد از آن نرفتیم قهوه‌خانه. گذرمان از روستا فقط هفته‌ای یک روز بود. سه‌شنبه‌ای آب خزینه حمام را عوض می‌کردند و ما صبح زود می‌رفتیم حمام. آن وقت صبح، فقط چندتایی عاقله مرد توی خزینه بودند. بدن‌های آن‌ها درشت و پرمو بود. به بدن‌های باریک و سفید ما، به حقارت نگاه می‌کردند و جوری نگاه می‌کردند که ما انگار عروسک سفالی هستیم و آن‌ها با احتیاط نگاه می‌کردند که ما نشکنیم.

دیگر هیچ روزی گذرمان به ده نمی‌افتاد، مگر کسی می‌مرد یا عروسی بود، دعوتان می‌کردند. یا ماه محرم بود و کسی خرج می‌داد. ما سعی می‌کردیم از زیر دعوت‌ها قسر در برویم. آن‌ها پایبچمان می‌شدند و ریش سفیدی را می‌فرستاد دنباله‌مان. ما بالای مجلس، پهلوی آخوند و کدخدا می‌جاله می‌شدیم و خودمان را کوچک‌تر و دست و پا چلفتی‌تر می‌دیدیم. در عروسی‌ها رقص لرگی بلد نبودیم و هیچ کدام ما آواز خوشی نداشت. ما را می‌نشانند بالا دست کنار مطرب‌ها و «عاشیقی»‌ها و ما نمی‌دانستیم چرا نباید برویم بیشه.

مردان می‌گفت نروید آقا مدیر! خادم مدرسه بود و صبح به صبح کلاس‌ها را رُفت و روب می‌کرد. سگ هم مال او بود. اولش که ما را می‌دید، پارس می‌کرد. بعد که نانش دادیم، به ما عادت کرد و وقتی می‌دیدمان دُم می‌جنباند. مردان گفت: «نروید آن‌جا!» و ما اصرار کردیم شام بماند مدرسه، پیش ما. مردان ماند و نشست. هفتاد سال شیرین داشت و ما از او تعجب می‌کردیم. وقتی ماند، اصرار کردیم شب بخوابد پیش ما. شام کنسرو باز کردیم. مردان لب نزد و نان و ماست خورد. گفت حرف به وقتش می‌کشد. پاییز بود؛ درست همین وقت‌ها بیست و یک نفر را توی بیشه سر بُریدند. ما لقمه تو گلو مان گیر کرد و مردان گفت خوش‌نشین‌های این حوالی بودند. پناه آورده بودند به بیشه و آن‌جا قایم شده بودند. پاییز بود و فکر نمی‌کردیم پای قشون دولتی به این‌جا هم برسد. نمی‌دانستیم آن‌جا بماند و همه سرهایشان بریده بود. از این روستا سه نفر بودند. بقیه جانیشان را به در بردند و این بوم‌ها از آن وقت، این‌جا لانه کرده‌اند. از بیشه دور نمی‌شوند و همیشه سه‌تایند.

مردان ماند و تا نصفه‌های شب گفت و ما مثل جوجه‌های ترسان، دور او نشستیم و گوش به حرف‌هایش دادیم. از همان شب، سگ عادت کرد شب‌ها بیاید دور و بر مدرسه. ما دنبال

کسی، چیزی بودیم که شب محافظ ما باشد و مردان انگار این را فهمیده بود. گفت: «یکی دو شب نانش بدهید، کبوتر پرقیچی تان می شود.»
و گفت: «حیوان بدبختی است.»

دادا غروب که بچه‌ها از دور و بر مدرسه دور می شدند، نان می تیاند توی جیبش و تا انتهای قبرستان می رفت. آنجا می ایستاد سوت می زد تا سگ می آمد. خرده خرده نانش می داد و او را می کشاند دنبالش. سگ، پاره نان‌ها را توی هوا قاپ می زد و همیشه چشم به جیب دادا داشت. برای اولین بار، امیر بود که به فکرش رسید سگ را بیاورد توی راهروی مدرسه. سگ نان‌ها را می خورد و ما که شام می خوردیم، می آمد می ایستاد پشت پنجره، نگاهمان می کرد و دور دهانش را می لیسید. تکه استخوانش را که از دست فیضی می گرفت، می رفت تا فردا غروب.

ما تازه چشم‌هامان گرم شده بود که از بیرون صدایی شنیدیم. امیر دست برد به چراغ قوه که جلویش را گرفتیم. رفتیم کنار پنجره، گوش ایستادیم. دو مرد کنار دره ایستاده بودند و حرف می زدند. ما دشنه و تبر و چماق دستمان و لای پنجره را کمی باز کرده بودیم. مواظب بودیم ما را نبینند و می خواستیم خیال کنند مدرسه خالی است. بعد دیدیم سه نفرند و آن دیگری، پشت به باد ایستاده بود. باد می وزید و صدای مردها را می آورد. مانده بودند می توانند از این ده گله‌ای بزنند یا نه. راحت و بلند حرف می زدند و ما آن‌ها را زیر نور ماه می دیدیم. کلاه پشمی سرشان بود و قمه‌های بلندی پرکمرشان زده بودند. چماق‌هاشان دراز و میخ‌دار بود. آن که یقور بود، طناب کلفتی حلقه کرده بود دور شانه‌اش. می گفتند دهاتی‌های این‌جا سمج‌اند. ردمان را می گیرند. نغله‌مان می کنند. آن که پشت به باد ایستاده بود، می گفت که گرسنه است و گفت بزیم توی دره، شاید گاو و گوسفند گمشده‌ای پیدا کنیم. آن‌ها زیر نور ماه، توی دره سرازیر شدند و ما نفس‌ها تو سینه‌هامان حبس ماند.

فردا غروب، دادا هر طور بود، سگ را کشاند آورد توی راهرو و در را از پشت چفت کرد. سگ تا صبح گرفت خوابید و ما آن شب خواب راحتی کردیم. صبح یکی از بچه‌ها نان و ماست آورده بود و به شیشه می کوبید. سگ بیدار شده بود و صدایش توی کلاس لخت، توی دلمان را خالی می کرد و حالا ایستاده بود جلوی در بسته و راه در رو می جست و طرف ما دندان قروچه می کرد و می غرمبید. فهمیده بود گولش زده‌ایم، به خود آمده بود و تهدیدمان می کرد. مردان از کنار قبرستان می آمد و او بویش را شنیده بود. می خواست خودش را بی گناه نشان بدهد. نمی گذاشت ما به در نزدیک بشویم. هر لحظه هارتر می شد. و آماده بود ببرد سر و کولمان. عرق بر پیشانی مان نشسته بود. ما از ترس سگ را برده‌ایم تو و حالا سگ نمی گذارد بیایم بیرون.

مردان که رسید، چندتایی از بچه‌ها هم همراه او رسیدند. پشت پنجره جمع شدند و به ما خندیدند و سگ صدایش توی راهروی خالی پیچیده بود. مردان اشاره داد، پنجره را باز کردیم. از آنجا آمد تو و رفت گوش سگ را گرفت پیچاند. بعد در را باز کرد، کشانش بیرون و یکی دو لگدش زد. سگه ونگ می زد و دمش را گذاشته بود لای پاهاش.

ما چند روز بهانه تراشیدیم و خواستیم وانمود کنیم که

سگ خودش از ترس گرگ آمده بود داخل مدرسه، شاگردها با نگاه‌های معنادار، گوش به قصه‌هامان دادند و سگ دیگر عادتش شد شب بماند پیش ما و ما راحت می گرفتیم می خوابیدیم و وقتی پارس می کرد، می دانستیم آدمی، جانوری آن دور و برهاست. با قوت قلب بلند می شدیم و از پنجره، چراغ قوه می انداختیم بیرون و با نورش تاریکی را می جوریدیم. اگر سایه‌ای بغل سنگی می جنبید، تا صبح آنجا را دید می زدیم و آرام حدس و گمان‌هامان را به همدیگر می گفتیم. زمستان خوش تر بودیم. کنار بخاری می لمیدیم و می دانستیم کسی توی راهرو مراقب ماست. دیگر مجبور نبودیم دم غروب برویم دست به آب و امیر دیگر به بطری زردش نیازی نداشت. مستراح دور از مدرسه بود؛ درست لبه پرتگاه و دور و برش تخته سنگ‌های بزرگ بود و ما می ترسیدیم شب نصف شب برویم مستراح. برف و بوران، از گرگ‌هاش می ترسیدیم و پاییز از دزدانش. حالا سه نفری چماق به دست، با فانوس و چراغ قوه، می رفتیم دم مستراح سگ هم با ما می آمد، روی تخته سنگ می پرید و به طرف بیشه پارس می کرد.

شب، کولاک بیداد می کرد و دادا هر چه سوت زد، سگ نیامد داخل مدرسه، از صبح برف شدیدی گرفته بود و بچه‌ها نتوانسته بودند دو قدم راه را بیایند مدرسه. مردان برای ما نان و ماست آورد. سگ نشسته بود دم مدرسه و رو به بیشه پارس می کرد. برف نشسته بود پشش و سرشاخه‌های درخت‌ها از سنگینی می شکستند. غروب، فیضی فلاخن را حلقه کرد دور گردن سگ و ما کشیدیمش. توی برف‌ها چنگ انداخته بود و نمی آمد. مادر حالی شام می خوردیم که گوش‌هامان پر از پارس سگ و زوزه باد بود. نصف شب، پتو‌هامان را انداخته بودیم رو دوش‌هامان و حکم بازی می کردیم. سگ هنوز پارس می کرد و هر لحظه بر شدت صدایش افزوده می شد. حالا طوری شده بود که گاه وسط پارس کردن‌ها به خرخر می افتاد و صدایش یک لحظه می پرید و دوباره شدت می گرفت. امیر فتیله فانوس را که پایین داد، سایه‌های مجال‌ه‌مان را روی دیوار دیدیم و شنیدیم که سگ در را چنگ می زند و زوزه می کشد. تند برخاستیم، چراغ‌قوه‌هامان را برداشتیم، چماق‌هامان را کشیدیم و دویدیم توی راهرو پشت پنجره. چیزی که دیدیم گیج‌مان کرد. چند تا سایه بودند سیاه و توی کولاک می جنبیدند. بعد دیدیم از سگ درشت‌ترند؛ قد کره الاغ و توی برف‌ها ایستاده‌اند. یکی خپ کرده، دیگری می آید جلو و سومی طرف دیگر، با دهان باز ایستاده لهله می زند. خیال کردیم سگ گله‌اند و کولاک مستشان کرده. بعد، برق چشم‌هاشان را دیدیم و زانو‌هامان لرزید. از سه طرف، سگ را دور کرده بودند و سگ در را چنگ می زد و توی صدایش چیزی بود که آزارمان می داد. تندتند نور چراغ‌قوه‌هامان را انداختیم و قیه کشیدیم. آن‌ها هار بودند و از ما که پشت پنجره، چراغ به دست و چماق بر کف ایستاده بودیم، نمی ترسیدند. در یک لحظه، هر سه هجوم آوردند و ما جهیدنشان را دیدیم. دیگر چپیده بودیم توی اتاق و میز و وسایلمان را تلنار می کردیم پشت در و پنجره، و صدای سگ، حالا وحشیانه شده بود و دور می شد. ما پشت درها را محکم می کردیم و فتیله فانوس را داده بودیم پایین پایین تر تا همدیگر را نبینیم. ●



نسبت اسلام، ایمان و تقوا

محمد حسن مکارم

اشاره

در مقاله پیشین، به پیروی از آیات سوره مبارک «حجرات»، خاستگاه بروز اختلافات و منازعات اجتماعی بین قبایل و طوایف مسلمین واکاوی شد و گفته آمد که راه پیش‌گیری از آن و ایجاد اخوت در جامعه اسلامی، احتراز و دوری از بعضی انحرافات اخلاقی است؛ هم‌چون: ترك سخریه، عیب‌جویی، بدگمانی، تجسس‌پی‌جاو غیبت. در این شماره، مروری بر تفسیر دو آیه شریفه ۱۳ و ۱۴ همین سوره خواهیم داشت که

یکی «معیار ارزش‌ها» را می‌آموزد و آیه دوم، «تفاوت مسلم و مؤمن» را برای خواننده تبیین می‌فرماید.

الف. معیار ارزش‌گذاری

«إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را به صورت تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ اما ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

اولین نکته شایان ذکر در این آیه آن است که مخاطب تغییر یافته است. در آیات قبل، عبارت «یا ایها الذین آمنوا» در صدر غالب آیه‌ها دیده می‌شد، اما این‌جا عبارت «یا ایها الناس»، پیشاپیش عبارت فوق، در متن قرآن کریم دیده می‌شود؛ علت آن است که خداوند می‌خواهد پرده از حقیقتی بزرگ در عالم خلقت بردارد که اختصاصی به مؤمنان ندارد، و آن این که منشأ بروز و ظهور حدود هفت میلیارد انسان در جهان کنونی، یک زن و یک مرد معین‌اند. همه زاده آدم و حوا هستند، بنابراین، جد و جدۀ همه یکی است. همه خویشاوندند و سر و ته یک کرباس! چه جای مُفاخره و تَبَخُّث است؟! رنگ پوست، تفاوت نژاد، انتساب به قومیت خاص و... چه امتیازی است که بتواند مایه مباهات شود و

امور غیراقتسابی و غیر ارادی فضیلت محسوب نمی‌شوند. آن چه فضیلت است و مایه افتخار، همانا تقواست

هنوز بعد از قرن‌ها، ریشه‌کن نشده است! به صراحت قرآن، علت این «خلق» و «جعل»، حفظ نظم اجتماعی در زندگی مردم است، چرا که این تفاوت‌ها موجب شناسایی است، و بدون شناسایی افراد و تفکیک آنان از یکدیگر، نظم در جامعه انسان‌ها حاکم نمی‌شود؛ چنان‌چه همه زن و یا تماماً مرد بودند و در رنگ و قیافه هم کاملاً یکسان بودند، هرج و مرج عظیمی همه جوامع بشری را فرا می‌گرفت؛ تشخیص دوقلوها، اطبعاً کاری مشکل است، به ویژه اگر هم‌جنس باشند. حال اگر تمام آحاد بشر موجود روی کره خاکی، مانند دوقلوها، متشابه و متمائل بودند، چگونه قابل تشخیص و تعریف بودند؟! از این رو، خداوند حکمت این تفاوت و تغایر ظاهری را «تعارف» یا بازشناسی افراد از یکدیگر اعلام نموده است. بدیهی است، این امری غیراقتسابی است و امور غیراقتسابی و غیر ارادی فضیلت محسوب نمی‌شوند. آن چه فضیلت است و مایه افتخار، همانا تقواست، کما این





تقوا همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب، بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از فجور و گناه باز می‌دارد

که خداوند در همین آیه تأکید می‌کند که: «إِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ».

مفسران دو «شأن نزول» برای این آیه شریفه آورده‌اند:

۱. بعد از فتح مکه، پیامبر (ص) به بلال حبشی دستور داد که آوای اذان، در جوار خانه خدا، سر دهد. او بر پشت بام کعبه رفت و اذان گفت. حارث بن هشام زبان به اعتراض گشود و گفت: آیا پیامبر کسی را جز این «کلاغ سیاه» پیدا نکرد تا اذان بگوید؟ **اعتاب بن أسید** هم ناخشنودی خود را با این جمله ابراز نمود: خدا را شاکرم که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید! [نمونه، ج ۲۲: ۱۹۹].

۲. آیه مورد بحث هنگامی نازل شد که پیامبر (ص) دستور داده بود دختری به بعضی از «موالی» دهند؛ یعنی به بردگان آزاد شده و یا غیرعرب. آن‌ها تعجب‌کنان پرسیدند: ای رسول خدا! آیا می‌فرمایید دخترانمان را به موالی بدهیم؟! آیه نازل شد و بر این افکار خرافاتی و فضیلت‌های خیالی خط بطلان کشید! [روح‌البیان، ج ۹: ۹۰].

رسول اکرم (ص) در روزهای پایانی اعمال حج تمتع، در سرزمین «منی»، در حالی که بر شتری سوار بود، خطاب به جمع حجاج فرمود: ای مردم! بدانید، خدای شما یکی است و پدرتان یکی. نه عرب بر عجم برتری دارد، نه عجم بر عرب، و نه سیاه‌پوست بر گندم‌گون... مگر بر اثر «تقوا»؛ سپس ادامه داد: آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غایبان بگویند! [تفسیر قرطبی، ج ۹: ۶۱۶۲]. هم‌چنین، در این خصوص فرموده است که خداوند به وضع خانوادگی و نسبت شما (احسابکم و انسایکم) نگاه نمی‌کند، و نه به اجسام شما و نه به اموالتان، بلکه نگاه به دل‌های شما می‌کند. شما همگی فرزند آدمید و محبوب‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست.

با وجود ترویج این تعلیمات آسمانی، هنوز دنیا گرفتار تبعیضات نژادی است. هنوز سیاه‌پوستان از طرف سفیدپوستان تحقیر می‌شوند و از حقوق مساوی برخوردار نیستند؛ هنوز در میان جمعی از مسلمانان جهان، ملیت و زبان مهم‌تر از دین و اخوت دینی است. نگارنده خود در بعضی از کشورهای عربی همسایه شاهد بوده است

که در رسانه‌ها، مرتباً عبارت «بلادنا العربیه الاسلامیه» به کار می‌رود. یعنی قرن‌ها بعد از نزول آیات فوق، غُروبت مقدم بر اسلامیت است و اصولاً، عرب عجم را به چیزی نمی‌گیرد و زبان خود را فصیح و زبان غیر خود را نارسا و علیل تلقی می‌کند! (کلمه عجم به معنی لال است).

تقوا چیست که در آیه فوق، ملاک اکرمت و افضلیت قرار گرفته است؟ تقوا مقابل «فجور» است، همان‌طور که فرمود: «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ تقوا همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب، بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از فجور و گناه باز می‌دارد. تقوا از ریشه «وقایه»، به معنی حفظ و نگاه‌داری است.

تقوا، به تعبیر نهج‌البلاغه، مرکبی راهوار است که



صاحبش بر آن سوار می‌شود، زمام آن را به دست می‌گیرد و تا قلب بهشت پیش می‌تازد! [خطبه ۱۶].

شایان ذکر است که در قرآن کریم، علاوه بر تقوا، صفات دیگری هم احیاناً مایه فضیلت و برتری شناخته شده است؛ از جمله: علم، سبقت در ایمان، امانت، توانایی و هجرت.

ختم آیه مورد بحث به جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»، ناظر به این حقیقت است که پرهیزگاران نباید به خاطر برخورداری از این خصیصه، توقعاتی از مردم داشته باشند، زیرا کرامت و افضلیت آنان مقامی معنوی است و خداوند به آن آگاه است و مأجور و متاب خواهند بود! [تفسیر نور، حجرات: آیه ۱۳].

ب. تفاوت مسلم و مؤمن





**پاداش اخروی
او منوط به ایمان
قلبی است. پس
وقتی اسلام به
ایمان تبدیل
می شود که
انسان از مرحله
اقرار زبانی فراتر
رود و عقیده به
اصول دین خدا
در اعماق دل او
رسوخ کند**

آوردن و شهادتین گفتن ممکن است حتی به انگیزه های مادی و منافع شخصی باشد و به منظور کسب امنیت، کما این که در دعای ابو حمزه ثمالی، از زبان حضرت سیدالسادین (ع) می خوانیم: «أَنْ قَوْمًا آمَنُوا بِالْإِسْلَامِ لِيَحْقِنُوا بِهِ دِمَائِهِمْ فَأَدْرَكُوا مَا أَمَلُوا».

در ادامه آیه می فرماید: «وَأَنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا»: اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، خداوند ذره ای از اعمال شما را کم نمی گذارد. «لَا يَلِتْكُمْ» از ریشه «لَتَّ» و به معنی کم گذاردن حق است. لازمه اطاعت، ایمان واقعی است، نه شهادت زبانی. بیمار هم تا باور قلبی به علم پزشک معالج خود نداشته باشد، نسخه او را دقیقاً به کار نمی بندد. به زبان دیگر، اطاعت ثمره و نشانه باور و ایمان است.

«تقوا»، همان گونه که پیش از این گفته شد، احساس مسئولیت حاصل از رسوخ ایمان در دل است و به عبارت دیگر، میوه درخت «ایمان» است. درجه و رتبه بعد از تقوا «یقین» نام دارد که پدیده ای کمیاب است. رابطه این چهار مطلب را حضرت ثامن الحجج، امام رضا (ع) به وضوح تبیین کرده است، آن جا که می فرماید: «ایمان» یک درجه برتر از اسلام است و «تقوا» یک درجه بالاتر از ایمان، و «یقین» درجه ای برتر از تقواست. و هیچ چیز در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده است [بحار الانوار، ج ۷۰: ۱۳۶]. این معیار را که قرآن برای شناخت مؤمنان حقیقی از دروغ گویان متظاهر به اسلام بیان می کند، منحصر به فقرای طایفه بنی اسد نیست، بلکه در دنیای امروز، در دنیای اسلام و در میان کشورهای اسلامی، حتی در داخل کشور خودمان، به ویژه در حوادث سال های اخیر، بسیار گویا و راه گشاست. آموزه های قرآنی را نباید به حصار زمان و مکان نزول محصور کرد، بلکه تعالیمی است که تا حدوث قیامت داعیه هدایتگری و راهنمایی دارد. ●

*مدرس مراکز تربیت معلم و مراکز آموزش فرهنگیان استان فارس

منابع

۱. تفسیر نمونه. مکارم شیرازی و همکاران، ج ۲۲. دارالکتب الاسلامیه. ۱۳۶۳.
۲. تفسیر نور، محسن قرائتی، شماره ۷۲، ویژه سوره حجرات، ۱۲۸۳.
۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات مؤمنین، ۱۳۷۹.

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا. قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»: عرب های بادیه گفتند: ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیاورده اید، بلکه اسلام آورده اید و هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.

طبق شأن نزول آیه، جمعی از طایفه «بنی اسد» در سال قحطی و خشک سالی وارد مدینه شدند و با امید گرفتن کمکی از پیامبر (ص)، شهادتین بر زبان جاری کردند و به آن حضرت گفتند: «سایر اعراب بر مرکب ها سوار شدند و با تو جنگیدند، ولی ما با زن و فرزندان خود نزد تو آمدیم و دست به اسلحه نبردیم».

آنان از این طریق می خواستند بر رسول خدا منت گذارند. در این حال بود که آیات آخر سوره حجرات نازل شد و میان مسلم شدن و مؤمن شدن تفاوت قائل گردید و



از منت گذاری هم منع فرمود.

«اسلام» شکل ظاهری و قانونی دارد و هر که شهادتین را بر زبان جاری کند، در زمره مسلمین درمی آید و احکام اسلام بر او جاری می شود. مثلاً حرمت و حفظ خون او واجب و ازدواجش حلال می شود، ولی پاداش اخروی او منوط به ایمان قلبی است. پس وقتی اسلام به ایمان تبدیل می شود که انسان از مرحله اقرار زبانی فراتر رود و عقیده به اصول دین خدا در اعماق دل او رسوخ کند. و در نتیجه منشأ عمل - یعنی اتیان واجبات و ترک محرمات - شود. اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه با عمل باشد، چنانچه آمده است: «الْإِيمَانُ أَقْرَارٌ وَعَمَلٌ وَالْإِسْلَامُ أَقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ» [کافی، ج ۲: ۲۴]. اسلام





ژان ژاک روسو در آن به دنیا آمد و پرورش یافت». کاردان که در دانشگاه تهران از استادان بزرگی چون دکتر علی اکبر سیاسی، دکتر یحیی مهدوی، دکتر غلامحسین صدیقی و علامه جلال الدین همایی بهره کامل گرفته بود، در ژنو شاگرد ممتاز استادان برجسته بین المللی که معروف ترین آن‌ها «پیاژه» است، شد و دوره دانشگاه خود را با نوشتن رساله دکترای با عنوان «نظام آموزش و پرورش ایران، تاریخ و آینده آن» با درجه ممتاز به پایان برد (۱۳۳۶/۱۹۵۷). او نخستین آموزش دیده دانشگاه ژنو و شاگرد پیاژه در ایران است.

دکتر علی محمد کاردان به ایران بازگشت و به خدمت هم وطنانش همت گماشت: «به علت تعهدم، بلافاصله بعد از پایان تحصیل به ایران برگشتم. البته زمینه برایم مهیا بود که در همان سوییس و در کادر علمی دانشگاه ژنو باقی بمانم. چرا که ژان پیاژه شخصاً از من خواسته بود به عنوان دستیار تحقیقات در کنار او بمانم... وقتی که دروس دکترای را می گذراندم، آقای مورف، دستیار پیاژه، به من گفت: حالا که شما داری رساله می نویسی، به من که مشغول تحقیقی برای پیاژه هستم نیز کمک کن، تا در این رشته نیز صاحب دیپلم شوی. من هم موافقت کردم و با او همکاری نمودم... گزارش تحقیق را هم تحویل دادم. ژان پیاژه بعد از خواندن گزارش جویا شد که این گزارش را چه کسی نوشته است؟ آقای مورف هم گفت: یک دانشجوی ایرانی به نام «علی محمد

» در سال ۱۳۶۹ به عضویت پیوسته فرهنگستان علوم مفتخر شدم... من در طی عمرم هیچ گاه صرفاً به تدریس اکتفا نکرده‌ام، بلکه تا آنجایی که امکان داشته و در توانم بوده، دست به تهیه (تألیف و ترجمه) کتاب‌های دانشگاهی زده‌ام. مدیر گروه علوم تربیتی سازمان تهیه و تدوین کتب درسی دانشگاهی (سمت) و عضو شورای پژوهشی پژوهشگاه علوم انسانی، و نیز سال‌های سال عضو هیئت ممیزه دانشگاه تهران بودم. بعد از انقلاب، عضو کمیته‌های متعددی از جمله کمیته انتصابات و ترفیعات دانشکده و کمیته دکترای بوده‌ام و طی حکمی از طرف ریاست جمهوری وقت، عضو شورای آموزش و پرورش شدم...»

این نوشته تنها گوشه‌ای از سیمای علمی و تربیتی شادروان استاد علی محمد کاردان است که در سخن خودش نمودار شده است. او استادی جامع، مدیری لایق، پژوهشگری توانا و مؤلف و مترجمی ژرف اندیش بود که سراسر عمر را با نهایت فراست صرف آموزش و پرورش جوانان کشور کرد. علی محمد کاردان در سال ۱۳۰۶ ش، در یزد، در خانواده‌ای متدین و پرتلاش به دنیا آمد. در پنج سالگی به مکتب رفت. در سال ۱۳۱۲ در دبستان سعدی تحصیلات ابتدایی را گذراند. سپس به دبیرستان ایرانشهر راه یافت و پس از به پایان بردن دوره اول دبیرستان، دانش سرای مقدماتی را برای ادامه تحصیل برگزید و خود را برای معلمی آماده کرد. چون در دانش سرا شاگرد اول شد، اجازه یافت برای تکمیل تحصیلات خود به تهران برود (۱۳۲۴).

در تهران پیش از آن که دوره کارشناسی را آغاز کند، به مدت یک سال در کلاس مخصوصی که دانش سرای عالی تشکیل داده بود، شرکت کرد و از محضر استادانی چون دکتر محمد معین، بدیع الزمان فروزانفر، مهدی الهی قمشه‌ای، حسین خطیبی و خان بابا بیانی بهره برد که در پی آن، ذوق و عطش آموختن در وی افزایش یافت و برای یادگیری بیشتر آماده شد.

در دانشکده ادبیات و علوم انسانی «به جهت علاقه‌ای که به معلمی داشتم، رشته فلسفه و علوم تربیتی را انتخاب کردم و سه سال دوره آن را گذراندم (۱۳۲۸) و متعاقباً به خاطر تلاش و پشتکار و هوش ذاتی‌ام، در این دوره نیز شاگرد اول شدم و طبق قانون اعزام دانشجو، برای ادامه تحصیل به دانشگاه ژنو در سوییس فرستاده شدم... ژنو شهری است که

دکتر محمد کاردان

اسفندیار معتمدی



کاردان». بعد از مدتی نزد پیازنه رفتیم.. پیازنه گفت، اگر مایل باشید، می‌توانید با ما در این مرکز پژوهشی [مرکز معرفت‌شناسی] همکاری کنید. حتی در آن جلسه حقوق دریافتی‌ام را معین نمود». ناگفته نگذارم که دو ملاقات در ژنو من را مصمم ساخت که به ایران برگردم. اولین ملاقات با دکتر **رعدی آذرخشی** بود که به من گفت: «ایران منتظر امثال شماست» و ملاقات دوم هم با دکتر **یحیی مهدوی** بود... که فرمود: «ما در دانشکده استاد کم داریم». این دو ملاقات را به فال نیک گرفتم و برگشتم.

دکتر علی محمد کاردان به ایران بازگشت (۱۳۳۶) و بیش از ۵۰ سال با تمام وجود به خدمت پرداخت و صدها دانشجو تربیت کرد که امروز در مدارس و دانشگاه‌ها و مراکز علمی و پژوهشی کشور با عنوان دبیر، استاد و پژوهشگر خدمت می‌کنند و افتخارشان آن است که روزی شاگرد دکتر علی محمد کاردان بوده‌اند.

دکتر کاردان زمانی در دانشگاه تهران به کار پرداخت که چند ماه پیش از آن، دکتر **محمدباقر هوشیار**، استاد اصول آموزش و پرورش فوت شده و کرسی استادی او خالی مانده بود. به همین جهت دکتر کاردان با شرکت در امتحان دانشیاری دانشگاه قبول شد و بر کرسی استاد خود جای گرفت و به تدریس روان‌شناسی اجتماعی و روش تحقیق در علوم اجتماعی مشغول شد و به دیگر فعالیت‌های تألیفی و ترجمه‌ای و حتی مدیریتی پرداخت. دکتر کاردان هم‌زمان با تدریس، مدیریت کل آموزش

دانشگاه را برعهده گرفت و تحولاتی در آموزش دانشگاه به وجود آورد. از جمله برگزاری کنکور متمرکز یا سراسری از سال ۱۳۴۲ و تأسیس مرکز «آزمون‌شناسی» که بعداً «سازمان سنجش آموزش کشور» نامیده شد. در سال ۱۳۴۸ رییس دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران شد. تا سال ۱۳۵۶ این مسئولیت را برعهده داشت و توانست افرادی را تربیت کند که سال‌ها در آموزش و پرورش کشور مؤثر بودند. در همین دانشکده که هشت سال آن را اداره کرد، برای نخستین بار رشته کتاب‌داری در سطح فوق‌لیسانس به وجود آورد و تحولی در تربیت کتاب‌دار ایجاد کرد. از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۶ نیز به مدت ۱۳ سال، مؤسسه روان‌شناسی، وابسته به دانشکده ادبیات را مدیریت کرد.

تألیفات و ترجمه‌های استاد

دکتر کاردان علاوه بر رساله دکترا خود که به فرانسه نوشته است، فصلی در کتاب «فلسفه تعلیم و تربیت» از دیدگاه افلاطون، ارسطو، ژان ژاک روسو، امیل دور کیم و طبیعت از دیدگاه روانی، طبیعت از دیدگاه علوم اجتماعی را تألیف کرد. سیر آرای تربیتی در غرب از انتشارات سازمان سمت، از دیگر نوشته‌های ایشان است.

تعداد کتاب‌هایی که استاد مستقلاً ترجمه کرده، بالغ بر ۲۰ جلد است که تعدادی از آن‌ها چندین بار چاپ شده و دو کتاب زیر، برگزیده سال هم بوده‌اند:

۱. طرح روان‌شناسی طبقات اجتماعی، هالوآکس. دانشگاه تهران. چاپ اول. ۱۳۴۰. برگزیده سال ۱۳۴۰.
۲. فصل‌های زیر در کتاب بحث در مابعدالطبیعه ژان وال. ترجمه یحیی مهدوی و همکاران.
- انتشارات خوارزمی. ۱۳۷۰ (کتاب برگزیده سال ۱۳۷۱).
- کتاب اول، فصل ۸: از اشیا تا اشخاص، صص ۴۹۶-۴۱۵.

- کتاب دوم، فصل ۱: تصور نفس، صص ۷۷۱-۷۳۲. استاد ۵۵ مقاله تألیفی و ۳۳ مقاله ترجمه‌ای دارد که در انواع مجلات علمی، تربیتی و پژوهشی کشور منتشر شده است.

دکتر علی محمد کاردان متفکر و صاحب‌نظر در آموزش و پرورش ایران بود و در سخن‌رانی‌ها و مقالات و کتاب‌های خود همواره اندیشه‌های ناب خود را بیان کرده و یا نوشته است. نمونه این نظرات چنین است:

من معتقدم ما با علم غرب، چنان‌که باید و شاید آشنا نشده‌ایم... آشنایی با علم غربی مستلزم این است که با باورهای علمی آشنا شویم و تفکر علمی می‌بایست در مدارس نفوذ می‌کرد. یعنی در همه سطوح از ابتدایی تا متوسطه و سطوح دانشگاهی. اما عملاً این اتفاق نیفتاد و ما در «سطح» ماندیم. ما از یک نظام قدیم اروپایی با روش «کتابی» و غیرعلمی، علم غربی را شروع کرده و در ظواهر آن‌جا ماندیم. وقتی در مقابل تحولات اقتصادی و سیاسی قرار گرفتیم، نسل ما نتوانست راجع به مسائل زندگی «تحقیق تجربی» به عمل آورد. در جامعه‌ای که روح علمی وجود نداشته باشد، پیشرفت علم میسر نخواهد شد. ●



اشاره

یکی از ویژگی‌های تاریخ شاهنشاهی ایران، تسلط به اصطلاح «گفتمان زور» بر مردم، در طول قرن‌ها و سده‌ها بوده است. گفتمانی که سد راه آزادی، رشد، شکوفایی، عدالت، علم، بیداری و حتی دین‌داری به معنای صحیح کلمه بود. این پدیده‌ای است که می‌توان آن را علت العلل در جاذدن‌ها و شکست‌های پیاپی ملت ایران در برابر زورگویان داخلی و خارجی در چند قرن اخیر منتهی به انقلاب اسلامی دانست.

انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی (ره)، خوش‌بختانه ساختار این چنبره را، به عنوان نخستین گام، درهم شکست و در واقع آن را از نظر سیاسی مضمحل ساخت.

میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه، وزیر انطباعات ناصرالدین شاه مردی بود سیاست‌مدار، مطلع، فرانسه‌دان، ادیب و در نویسندگی چیره‌دست. وی از نادر چهره‌های دانشمند عصر قاجار است که انبوهی از خاطرات روزانه خود را با قلمی روان، شیرین، صریح و بی‌پرده نوشته است که به صورت کتابی با عنوان «روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه» سال‌ها پیش به همت استاد ایرج افشار انتشار یافت [امیرکبیر، ۱۳۵۲]. چند سال پیش آقای داود سالک، یکی از همکاران معلم و اهل قلم، بخشی از خاطرات مذکور را دست‌چین کرد و در کتابی به نام «کمی با ناصرالدین شاه» انتشار داد. اینک او بخشی ویژه از آن خاطرات را که بازتاب مراوده‌ها و رفتارهای خارجی‌ان به ویژه روس و انگلیس به دولت‌مردان آن زمان، و به تعبیر ما «زورگویان ذلیل» است، در اختیار مجله قرار داده است که می‌خوانید. رشد.

زورگویان ذلیل

داود سالک



✽

● روس‌ها اصرار دارند که **مشیرالدوله** را وزیر کنند. به این جهت دوستان و هوادارانی برای او می‌جویند؛ همین‌طور که می‌خواهند با **امین‌السلطان** هم بسازند. به خصوص حالا که سفیر کبیر انگلیس هم بیمار شده است. به همین جهت، روس‌ها مهمانی داده‌اند و تمام سفارت روس و امین‌السلطان با برادران و یاران نزدیکش دعوت هستند. من چون محرم باده‌پیمایی و می‌گساری امین‌السلطان نبودم، انتظار نداشتم من را دعوت کند، ولی دعوت کردند. رفتم. مهمانی بسیار عالی بود. امین‌السلطان با وجود افراط در مشروبات، چه قبل از شام و چه بعد از شام، حرفی یا حرکتی که باعث ایراد باشد، از او بروز نکرد. ولی **میرزا نظام** هنگامه کرد. مثلاً بی‌مقدمه سرشام برمی‌خاست و فریاد می‌کرد و نامربوط‌ها

● چند روز است پسر **رویتر** به تهران آمده است تا برای قرارداد چهارده سال پیش که شاه آن را لغو نمودند، خسارت بگیرد. می‌گوید قرارداد لغو نشده بود و سفارت انگلیس هم از او پشتیبانی می‌کند. دیشب نایب سفارت انگلیس آمده بود و من را از سفارت می‌ترساند. چرا که من نامه اعتراضی به شاه نوشتم و مواردی را درباره قرارداد تذکر دادم که به نفع ایران بود.

شاه امروز در سر ناهار به من فرمودند رویتر اعتراضات تو را قبول کرد. حالا قرارنامه او را امضا می‌کنم. عصر هم امضا نمودند.

شنیدم امین‌السلطان و مشیرالدوله از ذوق این‌که این کار گذشت، از پیش شاه که بیرون آمده بودند، روی همدیگر را بوسیده بودند.

می‌گفت که مشیرالدوله او را امر به سکوت کرد!
تماشای امشب به یک کرور می‌ارزید!

● عصر کاردار روس با یک حکیم روسی آمدند. حکیم روسی بعضی اطلاعات از مذاهب مختلفه ایران و ایلات و غیره می‌خواهد. آمده بود برایش بدهم بنویسند.

● وقت شام سروکله نایب سفارت انگلیس در اردو پیدا شد. معلوم شد همان‌طور که نایب سفارت روس آمده، او هم آمده! شب در زیر یک چادر، یک طرف او و طرف دیگر چادر نایب سفارت روس، خوابیدند!

● عصر نایب سفارت انگلیس که با امین‌السلطان کار داشت، به اردو آمد. پیش ما آمد. جای خورد، سر و روی صفا داد و به چادر امین‌السلطان رفت. دو ساعت از شب گذشته آمد. با من شام خورد و بعد به چادر که برایش حاضر کرده بودم رفت و خوابید. هیچ اسبابی همراه نداشت. همه را مهمان ما بود! هر چه می‌خواستیم معلوم کنم چرا با این عجله به اردو آمده، چیزی بروز نداد.

● شاه امروز [در لندن] به کاخ ملکه انگلیس رفتند. رفتار انگلیس‌ها با ما مثل سفر قبل نیست. به خود شاه خیلی احترام می‌کنند، اما با ماها مثل سگ رفتار می‌نمایند!

● شاه از این سفر خیلی شکایت می‌فرمایند. مخبرالدوله مرخص شد که به مکه معظمه برود. تمام همراهان یعنی اشخاص معتبر، هر یک به بهانه‌ای دور می‌شوند. عصر به مهمان‌خانه آمدم. اتاق‌های ما را در طبقه چهارم، جایی که نوکرها اقامت دارند، قرار دادند. مفت‌خوری و کاسه‌لیسی این را هم دارد! به هزار زحمت دو سه اتاق برای بزرگان گرفتم!

● قرار شد ما برویم در یکی از شهرها و ده روز از موکب همایون دور باشیم. انگلیسی‌های پدرسوخته، شاه ما را این در و آن در بگردانند و ملت و دولت ایران را خوب خفیف کنند. آن وقت شاه را به ما برسانند!

● من به کاخ رفتم. امین‌السلطان را دیدم دم موزه نشسته و تمام مردم ایستاده‌اند. پهلوی نشستم. کاغذی سر به مهر از سفارت انگلیس نشان داد که مستقیماً به شاه نوشته بودند. ظاهراً باز راجع به ظل‌السلطان است.

● شاه طبیب انگلیسی را احضار فرمودند. فقط محض خوشامد انگلیس‌ها که از عزل ظل‌السلطان خوش حال نیستند، این تدبیر را فرمودند، طبیب هم تجویز شراب و مقویات کرده بود.

● در کهریزک قلعه‌ای خرابه و قدیمی وجود دارد. دالانی در زیر بنا وجود دارد و هنوز هم در دهات اطراف آجرهای آن‌جا را می‌کنند و می‌برند. از قرار گفته، شخصی فرنگی سی سال قبل این‌جا آمده بود و کاوش زیادی کرده بود و از همین دخمه خشت طلایی و بعضی اسباب بیرون برده بوده است.

● **ملیجک** نقل می‌کرد که سفیر روس از طرف دولت خود یک راه‌آهن نظامی می‌خواهد. شاه و رجال دولت از این عصبانی‌اند و ملتجی به انگلیس‌ها شده‌اند! اگر این

حرف راست باشد، بعد از امضای بانک رویتز، باید منتظر این حوادث شد.

● امروز سفیر روس شرفیاب شد. بنا به رسم تشریفات، سفیر جدید باید پس از ملاقات با شاه، به دیدن وزیر خارجه و نایب‌السلطنه برود. هیچ‌یک از این دو جا نرفت. بی‌اعتنایی دیروز به من و فرستاده شاه و این بی‌اعتنایی امروز دلیل بر این است که این مرد مأموریت‌های بزرگی از طرف دولت خودش دارد!

● نزدیک ظهر دیدن سفیر کبیر تازه که از روس آمده رفتم. در این مورد باید لباس رسمی پوشیده و من را می‌پذیرفت. اما با لباس غیررسمی من را پذیرایی کرد. بعد هم کسی را که جانب شاه رفته بود، همین‌طور پذیرفته بود!

● در باغ امین‌السلطان در اقدسیه یک مهمانی مخصوص به زن‌های فرنگی، به طرز ایرانی داده بودند که روی زمین و تشک بنشینند. بیشتر زن‌ها از زن‌های اعضای سفارت انگلیس یا دوستان انگلیس بودند. زن کاردار انگلیس به سلامتی امین‌السلطان شرابی خورده بود و به امین‌السلطان گفته بود: به شما نصیحت می‌کنم برای بقای صدارت خودتان که برای ملت انگلیس خیلی واجب است، معاندین خودتان را یا حکومت بدهید یا به سفارت خارج بفرستید که از دربار دور شوند، یا سرشان را ببرید!

خیلی تعجب کردم از یک خانم محترم انگلیسی که این‌طور حرف بزند و فتوای قتل مردم را بدهد!

● عصر کاردار روس به دیدن من آمد. می‌گفت هفته پیش با امین‌السلطان ملاقات کردم و به او گفتم دولت روس خیال دارد راه‌آهنی از دریای مازندران به دریای [خلیج] فارس بسازد. امین‌السلطان گفت غیر ممکن است. برای این‌که انگلیس مانع خواهد شد. گفتم: امتیازاتی که به انگلیس‌ها دادید، در عوض پنج سال حق امتیاز راه‌آهن که به ما دادید. گفت: بله. اما بعد ما سندی به انگلیس‌ها دادیم که طرف جنوب ایران جز انگلیس، احدی حق راه ساختن ندارد. من هم در کمال ملایمت گفتم، پس شما به دست خودتان مملکت ایران را میان روس و انگلیس تقسیم نمودید.

● امروز شنیدم روس‌ها به واسطه محبتی که در عشق‌آباد به یزدی‌ها نمودند، تمام یزد دولتمخواه روس هستند. مرکز تجاری روس در یزد مال تاجری یزدی است که طریقه بابی دارد. این است وضع تمام مملکت ایران!

● عصر نایب سفارت روس به منزل من آمد. می‌گفت شاه به واسطه سفارت روس به امپراتور [تزار روس] پیغام داده است وقتی من فرنگ می‌آیم [منظور روسیه است]، شما چه‌طور با امین‌السلطان رفتار خواهید کرد؟ مبدا کینه‌ای از او داشته باشید که به خاطر تقاضای او کارون را به انگلیس‌ها واگذار کردیم!

نایب سفارت می‌گفت: ما از این پیغام خیلی خنده کردیم و ریشخند نمودیم.

● روس‌ها بابت امتیاز دادن به انگلیس‌ها، از کشتی‌رانی کارون، بی‌نهایت اوقاتشان تلخ است! سفیر انگلیس به امین‌السلطان گفته بود که اسرای ترکمان را که پس فرستاده بودید، به استرآباد نرسیده‌اند. به بستگان آن‌ها نامه‌ای به اسم



اعتمادالسلطنه



انیس الدوله



ظل السلطان



محمدشاه قاجار

شاه رسیده است. معلوم نیست چه طور به دست امین السلطان افتاده. تمام نامه پر از فحش به شاه و بیان رسوایی وزراست. معلوم است که این کاغذ را به شاه نخواهند داد!

● سردار ایوب خان که پادشاه افغانستان بود و انگلیس‌ها را در حوالی قندهار شکست داده بود، به خاک ایران فرار کرده و پناه آورده بود. به خواهش انگلیس‌ها او را از خراسان به تهران می‌آوردند. فعلاً در راه است.

● شنیدم دیروز [در تهران] رییس پلیس یک نفر فراش سفارت فرانسه را حبس کرده بود. نایب سفارت شش ساعت از شب گذشته، رفته بوده در محبس را شکسته و فراش را بیرون آورده است!

● دیروز وابسته نظامی سفارت انگلیس و حسینقلی خان نواب، نوشته رسمی از طرف دولت انگلیس برای ولیعهد را به تبریز بردند. فعلاً هیچ‌کس نمی‌داند که این نوشته چیست.

● دیدن طلوزان رفتیم. خوش حال نبود. ضمن صحبت معلوم شد که ممانعتی به جهت اجرای مقصودش در گرفتن امتیاز سد اهواز پیدا شده. به خانه که برگشتم، کاردار سفارت روس آمد. صحبت‌های عجیب می‌کرد. از جمله می‌گفت: طلوزان هیجده سال قبل امتیاز همین سد اهواز را گرفته بود، ولی در آن وقت انگلیس‌ها مانع او شده بودند. حالا که این بیچارگی دولت ایران را در باب پیدا کردن پول می‌بیند، فرصت را غنیمت شمرده و تجدید آن امتیازنامه را خواسته بودند!

● نایب سفارت انگلیس به شکارگاه آمد. می‌گفت که برای خسارت تنباکو آمده‌ام. اما از آن‌جایی که انگلیس‌ها به خصوص اشخاصی که همراه سفرا هستند راست نمی‌گویند، باید به جهت امر مهم دیگری آمده باشد. یک صندوق هم مشروبات فرنگی پیشکش آورده! نمی‌دانم برای شاه است یا امین السلطان!

● عصر نایب سفارت انگلیس را دیدم. می‌گفت خواهش‌های روس را تماماً شاه قبول کرد و رفتن سفر فرنگ حتمی شد! نایب سفارت روس هم آمد. خیلی خوش حال بود که کار روس‌ها به اصلاح گذشت!

● کاردار سفارت انگلیس، وابسته نظامی سفارت را که مأمور مشهوری است، به حضور شاه آورد. بعد از یک ربع ساعت، کاردار در حضور شاه بود، شاه رو به ما گفتند: بیرون باشید! یعنی خلوت کنید! تنها با کاردار و وابسته نظامی جدید که مأمور خدمت در سفارت مشهد است. خلوت کردند. اگر من وزیر خارجه بودم، فوراً استعفا می‌دادم. وزیر خارجه که در گفت‌وگوی یک کاردار مجرم نباشد، چه وزارت است! دیگران چون مکرر برایشان رخ می‌دهد، چندان ناراحت نشدند، اما به من خیلی بد گذشت!

● عصر کاردار روس آمده بود. اعلان تازه بانک روس را آورده بود که من ترجمه نموده، چاپ کنم. اگر امین السلطان امضا کند که پدر بانک انگلیس در می‌آید. اگر امضا نکرد، روس‌ها پدر خودش را در می‌آورند!

● کاردار روس منزل من بود. پیغاماتی از قول سفیر

کبیر روس به شاه داد. سراپا تهدید بود. گمانم حاصل این گفت‌وگوها تغییرات زیاد در ایران باشد! ولی من که جرئت نمی‌کنم این پیغامات را به شاه بگویم یا بنویسم!

● نایب سفارت روس می‌گفت: «وقتی سید جمال‌الدین [اسدآبادی] را گرفته بودند و می‌بردند، مختارخان گفته بود این است سزای دوستان روس! من بعد از شنیدن این حرف، خانه امین السلطان رفتم و گفتم ما چه دشمنی با شما داریم که نوکر شما این عبارت را می‌گوید؟» امین السلطان هم ترسیده و برای عذرخواهی پول و خرقة و اسب برای او فرستاده بود!

● معلوم شد انگلیس راضی از نشر روزنامه به زبان فرانسه در ایران نیست. تعلیمات به سفیر خود داده است که موقوف نماید.

● شب در سفارت انگلیس مهمان بودم. سفیر انگلیس می‌گفت که دولت ایران می‌خواهد عهدنامه گمرگی‌اش را تغییر بدهد. یعنی به جای پنج درصد، هشت درصد بگیرد. ما حرفی نداریم، اما اگر این پول را بخواهد صرف لُهو و لعب کند یا خرج ملیجک و امینه‌افدس نماید و برای بهبودی مملکت کاری نکند، راضی نخواهیم شد!

● نایب سفارت انگلیس آمد. می‌گفت رییس بانک انگلیس و بانک روس هر دو به سفارت‌خانه انگلیس آمده و اعتراض کرده‌اند که اگر کار ضراب‌خانه به این شکل قرار داده شده اجرا شود، یعنی حاجی محمدحسن [امین‌الضرب] صدویست هزار تومان همه ساله به شاه و دوازده هزار تومان به امین السلطان و پنجاه هزار تومان هم پیشکش بدهند، مجبورند که [عیار] طلای پول را کم کنند. در این صورت تجارت فرنگ با ایران کاملاً باطل می‌شود.

● امروز سفیر انگلیس به حضور آمد. مرخص شد به لندن برود. از قراری که خودش و اتباعش شهرت داده‌اند، در بین شرفیابی عرض کرده بود: حالا که من به لندن می‌روم، اگر رجال دولت انگلیس از من پرسند دولت ایران را به چه وضع گذاشتی، چه بگویم؟ شما که نه قانون دارید و نه عدالت. نه مروت دارید و نه در فکر مملکت و رعیت هستید!

این حرف بسیار مؤثر واقع شده بود، اما موقتاً!

● درباره تاجر ایتالیایی که دویست هزار تومان ادعای خسارت می‌کرد، قبلاً نوشته‌ام. از حماقت رجال دولت ایران و متصدیان این کار [این‌که] سند صحیح ترک ادعا از او نگرفته بودند. چندی قبل صدراعظم روی هوای نفس و بدون سبب سفیر ایتالیا را رنجاند. سفیر هم با مدارک و اسناد صحیح که در دست دارد، مبلغ صد هزار تومان ادعای بقیه خسارت تاجر را نمود. دولت ایران را تهدید کرده است اگر پانزده روز این کار را اصلاح نکنند، پرچم کشورش را پایین کشیده و با ایران قطع رابطه خواهند کرد. امین السلطان این روزها مهمان امین‌الدوله و در چیدار مشغول عیش و نوش است.

● نایب سفارت روس درباره ماجرای آقاجان‌خان، فرمانده توپ‌خانه همدان به منزل من آمد. ماجرا این است که توپچی این شخص با پاولوف، کالسکه‌چی روس، نزاع

می‌کند. طرفین به همدیگر تیراندازی می‌کنند. پاولوف زخمی شده و بعد از دو روز می‌میرد. پانصد تومان از او تعارف می‌خواهند که رفع غائله بشود. او نداشته بدهد و حبس می‌شود. از حبس فرار می‌کند و به همدان می‌رود. سفارت روس شکایت می‌کند. از همدان او را به تهران می‌آورند و در میدان توپخانه زندانی می‌کنند. از آنجا هم فرار نموده و به خانه **انیس الدوله** می‌رود. حالا شاه و انیس الدوله از او حمایت می‌کنند و صدراعظم محض تملق به روس‌ها اصرار دارد که او را به مشهد بفرستد تا در سفارت روس از او بازجویی شود. کاردار سفارت هم آمد. به او گفتم چه اصراری دارید که حتماً به مشهد برود!

گفت: تبعه ما را کشته است. باید در مشهد بازپرسی شود. گفتم: مطابق بند هفتم عهدنامه «ترکمان‌چای» شما حق این کار را ندارید. قتل در خاک ایران انجام شده و باید به قانون ایران عمل شود. او گفت: چنین نیست. گفتم: به عهدنامه مراجعه کن.

او رفت و بعد نامه نوشت که چنین است و حق با شماست. اما **مشیرالملک** احمق که حالا وزیرخارجۀ ماست، اصراری دارد که این مردک را به مشهد ببرند و با قانون روس با او عمل کنند. البته مشیرالملک ماهی پانصد منات^۱ از سفارت حقوق می‌گیرد. باید چنین خدمت‌گزار باشد.

● امروز عصر شخصی که تازه از هلند آمده است، به دیدنم آمد. قبلاً مدت‌ها در اصفهان بوده و فارسی را خوب می‌داند. می‌گفت از طرف دولت هلند حامل یک قطعه الماس است که یکصدوده قیراط وزن دارد و به قول خودش هفتاد هشتاد هزار تومان می‌ارزد. آن‌چه مشهور است، این الماس را با خود آورده است پیشکش کند و امتیازی بگیرد که نمی‌دانم چیست.

● در استرآباد، بین طوایف ترکمان نزاعی است. من این قبیل نزاع‌ها را به چشم خوش نمی‌بینم. این‌ها را به تحریک همسایه قوی که روس است می‌دانم که همین روزها به بهانه این که مرز غیرمنظم است و باید اصلاح شود چنانچه مکرر در نقاط دیگر دیده شده قشونی به استرآباد خواهد کشید و این دفعه رود گرگان را مرز خواهد نمود!

● سفیر انگلیس را چهار ساعت به غروب مانده، می‌پذیرند. آن‌چه من حدس زدم، برای این است که این تشریفات زیادی که برای مأمورین روس فراهم آورده‌اند، اسباب دلخوری آن‌ها نشود!

● سفیر روس به عادت هر ساله، به بعضی رجال دولت ناهار می‌دهد. قوام‌الدوله مهمان بود، آمد. اما داخل مجلس نشد و اتاق دیگر ایستاد. اول صورت جای سرمیز را خواست. همین که دید برخلاف سال‌های قبل، جای اول را به او نداده‌اند، قهر کرد و رفت. در حقیقت روس‌ها به خصوص این سفیر کبیر جدید، در بی‌احترامی به قوام‌الدوله عمده دارد؛ یا مقصودشان به وزارت رساندن مشیرالدوله است یا ایجاد اختلاف میان رجال دولت.

● صبح که به دربار رفتم، شاه بسیار عصبانی بود. میرآخور توپخانه، عریضه‌ای نوشته بود که فرانشان بانک انگلیس به

مطالبه طلبی که از رکن‌الدوله دارند و یکی از ضامن‌های او من هستم، در کوچه به من برخوردند و از کالسکه‌ام بیرون کشیده و کتک زده‌اند.

شاه دست‌خطی در کمال سختی به صدراعظم نوشتند که فرانشان بانک را بگیرند و ببندند و بزنند. بلکه بکشند. من آهسته عرض کردم که موافق عهدنامه‌ها با دول فرنگ، دولت ما حق تنبیه نوکران فرنگی را ندارد. از این فضولی من هم بدشان آمد. بعد معلوم شد که میرآخور فرانشان بانک را کتک زده بوده است. سفیر انگلیس هم نامه‌ای نوشت و بیست و چهار ساعت مهلت داد که میرآخور توپخانه تنبیه شود، وگرنه دولت ایران پنج شش کرور طلب بانک و شرکت تنباکو را بدهد و بانک از تهران می‌رود. فوراً حکم شد میرآخور معزول شود و دیگر به دربار نیاید!

● دیروز بعضی پیغامات، سفیر کبیر روس به شاه و صدراعظم داده بود. من صلاح ندیدم که به شاه عرض کنم. برای این که عرض این مطلب به شاه، جز اسباب دلخوری صدراعظم و کینه‌ورزی فایده دیگری ندارد. بلکه پشیمان شدم که چرا به صدراعظم هم گفتم. این اشخاص اصلاً نمی‌خواهند که کسی از اعمال این‌ها مطلع باشد. پیام سفیر کبیر این بود که انگلیس‌ها در سیستان تخطی و تجاوز کرده‌اند. انگلیس‌ها از پاییز گذشته تاکنون، نه‌ری حفر کرده و از رود هیرمند آب گرفته و داخل خاک ایران شده‌اند تا به خون‌دار رسیده‌اند و در آنجا مشغول بنای قلعه و استحکامات و آبادی هستند. از حاکم قائن پنجاه هزار خروار غله ابتیاع کرده‌اند و پول این غله را دو سال قبل نقد به امیر قائن داده‌اند، ولی هنوز تحویل نگرفته‌اند. مقصودشان این است انبارها را که ساختند، آن وقت این پنجاه هزار خروار غله را تحویل بگیرند. از قرار گزارش وابسته نظامی سفارت روس در مشهد که به سفیر در تهران فرستاده است، این خون‌دار و اراضی اطراف آن که انگلیس‌ها بدون اجازه و سند از خاک ایران جدا کرده‌اند، اراضی است که می‌توان پنجاه هزار خروار غله از آنجا برداشت کرد. به علاوه، آثار دو شهر بزرگ قدیمی در این‌جا موجود است.

چنین نقطه مساعدی را که حکام قائن شاید به مبلغ بسیار کمی که از انگلیس‌ها گرفته‌اند، بدون اجازه دولت به آن‌ها واگذار کرده‌اند، اگر دولت می‌خواست بفروشد، مسلماً انگلیس‌ها یک کرور لیبره وجه نقد می‌دادند. اقل خسارت بیهوده ظلم‌آمیزی که از بابت خسارت تنباکو از ما مطالبه می‌کنند، می‌بخشیدند و نمی‌گرفتند! این ضرر به دولت ما به واسطه بی‌علمی و بی‌اطلاعی و نداشتن نقشه است در مملکت ما.

● خراسان در کمال اغتشاش است و حاکم در نهایت بی‌قدرتی. انگلیسی‌ها ضد روس‌ها در مشهد فتنه می‌کنند.

● عصر نایب سفارت انگلیس منزل من بود. می‌گفت: «خیلی خوش‌حال هستیم که حق کشتی‌رانی در کارون به انگلیس‌ها داده شد.» در حقیقت خوزستان را تصرف نمودند! ●



امین الضرب



رویتر

اشاره

در سال‌های اخیر، دست کم از ده سال گذشته به این طرف، در محافل آموزشی و غیر آموزشی ما، به بحث «خلاقیت» زیاد دامن زده‌اند و در این باره از هر دری سخن گفته شده است. با وجود این، ما به خصوص در حوزه آموزش و پرورش، هنوز به درک درست، روشن، کاربردی و رهگشا از این مقوله مهم نرسیده‌ایم و چه بسا به تکرار گفته‌ها و نوشته‌های خود و دیگران گرفتار شده‌ایم. اما آنچه جالب توجه است، این که گویا این معضل خاص ما نیست و در دیگر کشورها حتی کشورهای پیشرفته هم وجود دارد که شاهد آن همین نوشته‌ای است که می‌خوانید.

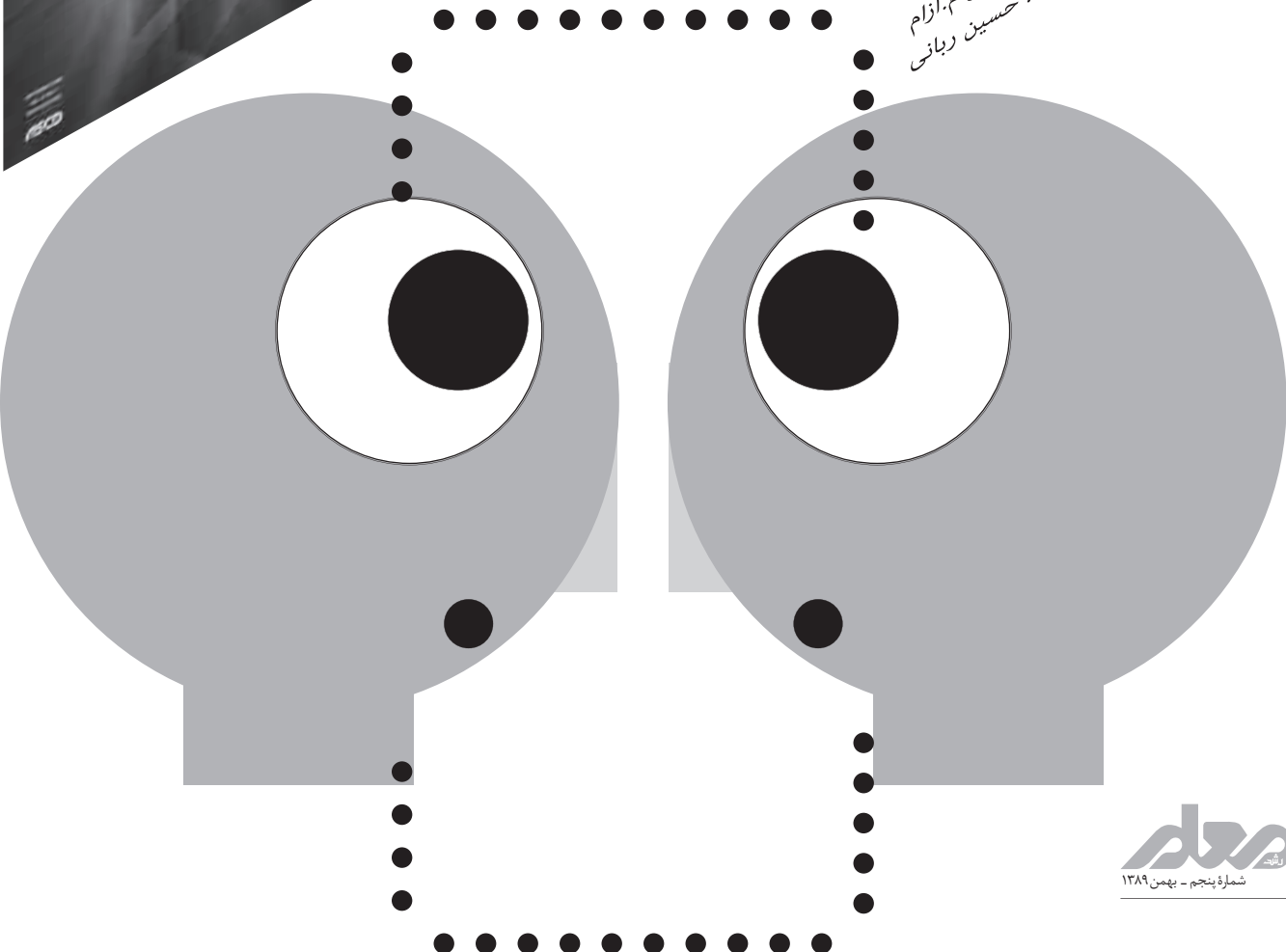
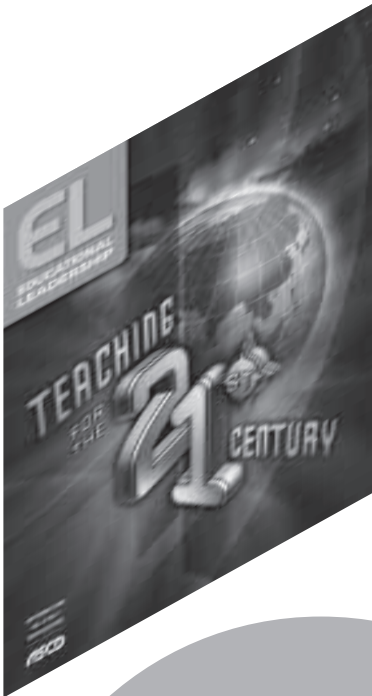
مقاله حاضر را با عنوان *why creativity now?* از مجله آموزشی *educational leadership (EL)* یا راهبری تعلیم و تربیت (دوره ۶۷، شماره ۱، سپتامبر ۲۰۰۹) برای شما انتخاب و ترجمه کرده‌ایم؛ شماره‌ای که ویژه «آموزش در قرن ۲۱» است. امید است بتواند دریچه تازه‌ای به روی شما بگشاید و مفهوم خلاقیت را به گونه‌ای روشن برایتان بیان کند. رشد.

*

خلاقیت! این چیزی است که نادیده انگاشته شده، منفی به آن نگاه شده و هنوز درست فهم نشده است. در این گفت و گو، کن رایبسون، کارشناس برجسته بحث خلاقیت، آن را به عنوان یک مهارت اساسی بنیادی برای قرن ۲۱ معرفی می‌کند که ما برای حل مشکلات و مسائل روزمره‌مان به آن نیازمندیم. سرکن رایبسون در سال ۱۹۹۸ رییس کمیته مشاوران دولت بریتانیا در امر آموزش‌های فرهنگی و آموزش خلاق بود و به واسطه این تلاش‌ها، در سال ۲۰۰۳ لقب «سر» گرفت و شوالیه شد. او در جدیدترین کتابش با نام «عناصر» نگاهی دارد به خلاقیت بشری و آموزش و پرورش. وی هم چنین مؤلف کتابی است به نام: فراتر از مغزها: یاد بگیریم خلاق باشیم.

خلاقیت چرا
در عصر ما
این قدر مهم
است؟

در گفت و گو با
سرکن رایبسون
نویسنده: امی.م. آزام
ترجمه: حسین ربانی



آن چه باید قبل از هر چیز درک کنیم، این است که شما تا زمانی که کاری را انجام ندادید، نمی‌توانید خلاق شوید

خلاقیت تنها به ذهن رسیدن ایده‌های نو نیست، چرا که برخی ایده‌های نو می‌تواند کاملاً غیرعملی و یا مسخره باشد

عصر ما واقعاً عصر جدیدی است و ما به ذره ذره خلاقیت، نوآوری و تخیل نیازمندیم تا بتوانیم از پس مشکلات جدید فرا روی خود بر آییم

را فقط در مورد فعالیت‌های هنری در نظر می‌گیرند. البته من هنر را ارج می‌نهم و ترویج می‌کنم، ولی تردید ندارم که خلاقیت می‌تواند هر فعالیتی را که انجام می‌دهیم، در برگیرد. بنابراین، آموزش‌های ما راجع به خلاقیت، باید شامل تمام مواد درسی باشد؛ نه این که به یک یا دو مورد خاص از دروس محدود شود. سومین تصور غلط در مورد خلاقیت آن است که تصور می‌کنیم خلاقیت آن است که دور اتاق خود راه برویم و کمی دیوانه‌وار رفتار کنیم. حقیقت آن است که خلاقیت فرایندی است منظم و ساختار یافته که نیازمند مهارت، دانش و کنترل است و اگر چه بی‌تردید به خیال‌پردازی ذهنی و الهام‌بخشی هم نیاز دارد، ولی در واقع مسیر و راهی است با همان نظم و ترتیب آموزش‌های روزانه. اگر به برخی افرادی که بیشترین دستاوردهای خلاقانه را در زندگی خود داشته‌اند بنگریم، می‌بینیم که بیشتر این دستاوردهای آن‌ها، یکی به خاطر «بینش عمیق» و دیگری «پشتکار» بوده است.

● چرا فکر می‌کنید خلاقیت بالاخص در این زمان مهم است؟

● چالش‌هایی که امروز بشر با آن‌ها روبه‌روست، بی‌سابقه هستند. اولاً، امروز بیش از هر زمان دیگری آدم روی کره زمین زندگی می‌کند: جمعیت جهان در ۳۰ سال گذشته دو برابر شده است. منابع طبیعی جهان با فشار فزاینده‌ای برای استخراج و مصرف مواجه‌اند. تکنولوژی با سرعتی بیش از هر زمان دیگر می‌تازد و شیوه کار و تفکر و ارتباطات و سرعت ما را متحول می‌کند. اگر به فشاری که در پی این تحولات روی نهادهای سیاسی و اقتصادی و بهداشتی ما وارد شده است نگاهی بیندازید، به طور قطع هیچ لحظه‌ای را در طول تاریخ نخواهید یافت که بتوانید آن را با وضع فعلی مقایسه کنید و آن‌گاه به خود بگویید: «بله، البته این دوباره همان فرایند تکراری و روزمره آن زمان است که در حال تکرار شدن است.» عصر ما واقعاً عصر جدیدی است و ما به ذره ذره خلاقیت، نوآوری و تخیل نیازمندیم تا بتوانیم از پس مشکلات جدید فرا روی خود بر آییم.

نکته دیگر این که ما در زمانه‌ای قرار داریم بسیار غیرقابل پیش‌بینی. کودکانی که امسال (۲۰۰۹) تازه به مدرسه می‌روند، اگر به سن بازنشستگی برسند، آن زمان سال ۲۰۷۰ خواهد بود. این در حالی است که اکنون هیچ‌کس نمی‌داند جهان در پنج سال آینده چگونه خواهد بود و یا حتی در یک سال آینده؛ چه برسد به ۶۰ سال بعد! بنابراین وظیفه نظام‌های آموزشی است که به کودکان کمک کنند تا به شناختی از جهانی که در آن زندگی می‌کنند، برسند. می‌دانید که در نوجوانی ما، یعنی افراد هم‌سن‌وسال و هم‌نسل من (من متولد ۱۹۵۰ هستم)، به ما گفته می‌شد که اگر سخت کار کنیم، به دانشگاه برویم و مدرکی دانشگاهی بگیریم، زندگی‌مان بر وفق مراد خواهد بود و اوضاع خوبی خواهیم داشت. اما امروزه دیگر کسی فکر نمی‌کند چنین چیزی درست باشد. ولی باز هم ما داریم مدارسمان را به همان شیوه و سیاق سابق اداره می‌کنیم. امروزه بسیاری از افراد مدرکی دارند که حتی کسری از

● آقای رابینسون! از «تفکر خلاق» و «تفکر نقاد» هر دو به عنوان مهارت‌های اصلی و لازم در قرن بیست و یکم نام برده می‌شود. با این حال، برخی این دو تفکر را دو مقوله جدا از هم می‌دانند؛ همان‌طور که آب و روغن از هم جدا هستند. نظر شما چیست؟

○ بله! جالب است که مردم تفکر خلاقانه و تفکر نقادانه را در تضاد باهم می‌پندارند. می‌دانید چرا؟ تا حدی به این دلیل که انسان‌ها خلاقیت را با آزادی مطلق و بدون ساختار و سازمان‌بودن مرتبط می‌دانند. ولی آن چه که باید قبل از هر چیز آن را درک کنیم، این است که شما تا زمانی که کاری را انجام ندادید، نمی‌توانید خلاق شوید. شما می‌توانید در ریاضیات، علوم، موسیقی، آشپزی، تدریس، اداره یک خانواده یا حرفه و مهندسی خلاق باشید. زیرا خلاقیت عبارت است از فرایندی که در آن شما ایده‌هایی نو و بکر دارید؛ ایده‌هایی که ارزش دارند. جنبه مهمی از خلاقیت به این برمی‌گردد که ما دنبال کشف راه‌های جدید برای انجام کارهایی باشیم و بسته به حرفه‌ای که به آن مشغول هستیم، آن کارها را انجام دهیم. به طور مثال، اگر شما سرآشپز خلاق باشید، در این صورت نوگرایی شما در حوزه و چارچوب غذاهایی که طبخ می‌کنید، قضاوت می‌شود. پس به کار بردن معیاری از خلاقیت در حوزه موسیقی، در مورد شخصی که می‌خواهد غذایی خوشمزه درست کند، کاملاً بی‌معنی است. هر فرایند خلاق می‌تواند با جرعه‌ای ذهنی از ایده‌ای نو یا حتی یک «شهود» آغاز شود. هم‌چنین می‌تواند به هنگام کلنجار رفتن با یک مسئله و کشف ایده‌های جدیدی در این حوزه آغاز گردد. خلاقیت فرایند است، نه رویدادی منفرد و اتفاقی. فرایندهای خلاق واقعی، علاوه بر این که از بینش خیال‌پردازانه و ایده‌های نو برخوردارند، شامل تفکر نقادانه نیز هستند.

باید دانست که خلاقیت تنها به ذهن رسیدن ایده‌های نو نیست، چرا که برخی ایده‌های نو می‌تواند کاملاً غیرعملی و یا مسخره باشد. بنابراین، یکی از لوازم هر فرایند خلاق، ارزیابی است. همان‌طور که وقتی شما روی مسئله ریاضی کار می‌کنید، دائماً در حال ارزیابی آن هستید و با خود فکر می‌کنید که «آیا این درست به نظر می‌رسد؟» و یا وقتی در حال ساخت قطعه‌ای با پیانو هستید، قسمتی از ذهن شما دائماً در حال شنیدن و گوش دادن به ساخته‌هایتان است و با خود می‌گویید «آیا این جواب می‌دهد؟ آیا این جواب خوبی می‌دهد؟»

● بزرگ‌ترین بدفهمی یا تصور غلطی که مردم در مورد خلاقیت دارند چیست؟

○ اول این که فکر می‌کنند خلاقیت منحصر به افرادی خاص است و این که افراد اندکی هستند که واقعاً خلاق‌اند؛ در حالی که هر انسانی دارای ظرفیت‌های خلاقانه بسیار زیادی است. بنابراین، هرگونه سیاست‌گذاری خلاقانه در امر آموزش، باید همه افراد را شامل شود، نه تنها تعداد کمی را. دومین بدفهمی آن است که خلاقیت را به امور و فعالیت‌های خاصی منحصر بدانیم. در واقع، مردم خلاقیت

آمریکا امروزه
با چالشی بسیار
بزرگ (بیشتر از
همیشه) روبه‌روست
تا بتواند موقعیت
خود را در میان
قدرت‌های
اقتصادی جهان
حفظ کند

من فکر می‌کنم که
ما در حال حاضر
به جای آموزش
و ترویج خلاق
بودن، در حال
زدودن این مقوله
از فرایند تعلیم
کودکانمان هستیم

این یک واقعیت
بنیادین در مورد
بشر است که انسان
زمانی می‌تواند
عملکرد بهتری
داشته باشد که در
تماس با چیزهایی
باشد که برای
وی برانگیزاننده و
الهام‌آفرین‌اند

ارزشی را که این مدارک روزگاری داشتند، ندارند (یک‌دهم ارزش سابق خود را هم ندارند). بنابراین، خلاقیت برای خود ما و برای اقتصاد ما یک ضرورت است. من با بسیاری از شرکت‌های بزرگ اقتصادی که در فهرست fortune 500 (۵۰۰ شرکت آینده‌دار) قرار دارند، همکاری می‌کنم، و جالب است که همه آن‌ها دائماً بر این نکته تأکید می‌کنند که: ما نیازمند افرادی هستیم خلاق و نوآور که متفاوت بیندیشند. اگر به نرخ زوال شرکت‌ها نگاهی کنیم، می‌بینیم که این نرخ بسیار بالاست. آمریکا امروزه با چالشی بسیار بزرگ (بیشتر از همیشه) روبه‌روست تا بتواند موقعیت خود را در میان قدرت‌های اقتصادی جهان حفظ کند. تمامی این مسائل، نیازمند سطح بالایی از نوآوری و خلاقیت است. حالا با همه این صحبت‌ها، متأسفانه من فکر می‌کنم که ما در حال حاضر به جای آموزش و ترویج خلاق بودن، در حال زدودن این مقوله از فرایند تعلیم کودکانمان هستیم؛ آن هم به‌طور نظام‌مند!

● آیا خلاقیت با فرهنگ آزمون‌های استاندارد شده در تعارض است؟

○ ما نه تنها در آمریکا، بلکه در بسیاری از ممالک صنعتی قدیمی و ریشه‌دار، با یک معضل جدی در نظام‌های آموزشی روبه‌رو هستیم. اگر شما نظامی آموزشی هم‌چون نظام آموزشی آمریکا داشته باشید که متوسط نرخ ترک تحصیل دبیرستانی‌های آن ۳۰ درصد است و این نرخ در میان سیاه‌پوست‌ها بالای ۵۰ درصد و در میان بومی‌های آمریکایی (سرخ‌پوست‌ها) حدود ۸۰ درصد است، دیگر نمی‌توانید تمام تقصیر را به گردن بچه‌ها بیندازید. با این همه تلفات، قطعاً نظام آموزشی مشکل دارد که نمی‌تواند در روش‌های آموزشی خود دانش‌آموزانی را که در صندلی‌های خود نشسته‌اند، برانگیزاند و آن‌ها را به جست‌وجو و کشف وادارد و حس علاقه‌مندی در آن‌ها ایجاد کند. این موضوع، مسئله‌ای فراگیر در این «فرهنگ آزمودنی‌های استاندارد» و کاملاً بی‌ثمر است.

وقتی به آموزش‌های زمان خودمان نگاهی می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که در برخی دروس خاص که با برخی معلم‌های خاص داشتیم، زمانی که فرصت انجام کارهایی را می‌یافتیم که به ما انرژی و نیرو می‌داد، گویی در آن درس جانی دوباره می‌گرفتیم و وقتی شما چیزهایی را کشف کنید که در آن‌ها خوب عمل می‌کنید، آن‌گاه تلاش خواهید کرد تا در همه زمینه‌ها موفق شوید و بهتر عمل کنید. چون آن‌گاه است که اعتمادبه‌نفس شما بالا رفته است و نگاهی (دیدگاهی) متفاوت به دست آورده‌اید.

امروزه بسیار اتفاق می‌افتد که افراد را به‌طور سیستماتیک از استعدادهای خودشان دور می‌اندازیم و به تبع آن، آن‌ها از کل فرایند آموزش جدا می‌شوند. این یک واقعیت بنیادین در مورد بشر است که انسان زمانی می‌تواند عملکرد بهتری داشته باشد که در تماس با چیزهایی باشد که برای وی برانگیزاننده و الهام‌آفرین‌اند. این فعالیت انگیزاننده و روحیه‌بخش، برای برخی ژیمناستیک است، برای بعضی موسیقی و برای برخی ریاضیات. این مسئله را از آن‌جا

می‌دانیم که فرهنگ و تمدن انسان بسیار غنی و گسترده و متنوع است، ولی نظام آموزشی ما روزه‌روز یکنواخت‌تر و کسل‌کننده‌تر می‌شود. از این جهت، برای من تعجب‌آور نیست که بچه‌های زیادی از این سیستم خارج می‌شوند؛ حتی بسیاری از آن‌هایی که در این سیستم می‌مانند، نمی‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند. تنها تعداد کمی هستند که از این سیستم آموزشی منتفع می‌شوند. ولی این تعداد آن‌قدر کم است که توجه به هدر رفتن بسیار زیاد آن را نمی‌کند.

● مطلقاً بیشتر فکرهای نو و بکر حاصل همکاری و تعامل و نتیجه تحریک ایده‌های دیگران است.

○ کسی در خلأ زندگی نمی‌کند. حتی آن‌هایی که تنها زندگی می‌کنند (مثلاً یک شاعر گوشه‌نشین یا مخترعی که در گاراژخانه‌اش زندگی می‌کند)، از فرهنگی که متعلق به آن هستند، اثر می‌پذیرند و از فکر دیگران و دستاوردهای دیگران تغذیه می‌کنند. در فضای عمل و در دنیای واقعی است که بسیاری از فرایندهای خلاق، تا حد بسیاری، از همکاری و تعامل سود خواهند برد. بزرگ‌ترین دستاوردهای علمی بشر تقریباً همیشه و همیشه از خلال همکاری تنگاتنگ و سخت‌عده‌ای حاصل شده است که منافع مشترک دارند، ولی ارزش‌های فکر کردنشان متفاوت است.

بنابراین، همکاری با یکدیگر و منتفع شدن از تنوع و گوناگونی، یکی از بزرگ‌ترین مهارت‌هایی است که باید ترویج کنیم و آموزش دهیم؛ تا این‌که تکنوایی را ترویج کنیم.

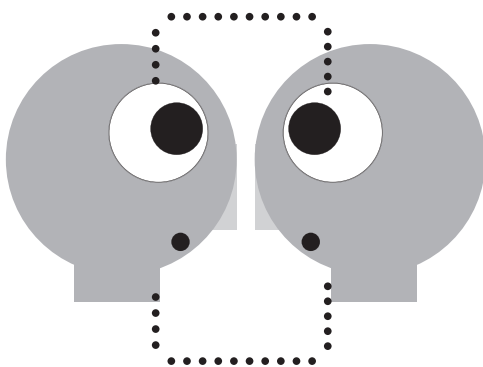
در حال حاضر ما با مشکل بزرگی روبه‌رو هستیم و آن این‌که: نظام آموزشی ما تحت سیطره این فرهنگ نادرست آزمون‌ها و بخش‌های استاندارد شده قرار گرفته که با دیدگاهی خاص به مقوله هوش و استعداد می‌نگرد و برنامه‌های درسی محدود و سیستم آموزشی تنگ‌نظرانه‌ای دارد.

توماس ادیسون را در نظر بگیرید؛ یکی از بزرگ‌ترین مخترعان تاریخ آمریکا. او بیش از ۱۱۰۰ اختراع خود را در اداره ثبت اختراعات آمریکا به ثبت رساند. ولی در حقیقت بزرگ‌ترین استعداد ادیسون در انگیزاندن دیگر آدم‌ها بود. او گروه‌ها و تیم‌هایی داشت که در زمینه‌های کاری مختلف و به هم پیوسته با او کار می‌کردند. آن‌ها موضوعات و سوژه‌های معین و تعریف‌شده‌ای را برای خود تعریف می‌کردند. آن‌گاه تا زمان اتمام آن کار مشخص، و حصول نتیجه، به صورت گروهی و تعاملی با یکدیگر کار می‌کردند. بنابراین، من شکی ندارم که همکاری، تنوع و گوناگونی افکار و تبادل ایده‌ها و استفاده از دستاوردهایی که دیگران داشته‌اند، از اصول و قلب فرایند خلاقانه است. آموزشی که بر مبنای فردی استوار باشد، به نتیجه‌ای نمی‌رسد.

● آیا می‌توان خلاقیت را تعلیم داد؟

○ بله، ولی مردم این‌طور فکر می‌کنند که نمی‌توانند؛ زیرا خود آن‌ها مفهوم و معنای خلاقیت را نفهمیده‌اند.

بزرگ‌ترین
استعداد ادیسون
در انگیزاندن
دیگر آدم‌ها بود.
او گروه‌ها و
تیم‌هایی داشت
که در زمینه‌های
کاری مختلف و
به هم پیوسته با او
کار می‌کردند



آموزشی که بر
مبنای فردی
استوار باشد،
به نتیجه‌ای
نمی‌رسد.

شما نمی‌توانید
افراد را براساس
میزان خلاقیت
ذهنی‌شان مورد
ارزیابی قرار
دهید. زیرا اول
باید کاری را
انجام دهید تا
بتوانید در آن
خلاق باشید

ریاضیات قضاوت کنید. همان‌طور که می‌توانستید در زمینه
موسیقی یا ادبیات این کار را انجام دهید.

من بین «آموزش خلاقیت» و «خلاقانه آموزش دادن»
تفاوت قائل می‌شوم. خلاقانه آموزش دادن به این معنی است
که معلمان از مهارت‌های خلاقانه خودشان بهره بگیرند تا
بتوانند محتوا و ایده‌های درسی را جذاب‌تر ارائه کنند. برخی
از بزرگ‌ترین معلمان من که ما می‌شناسیم، از خلاق‌ترین
معلمان هستند، زیرا آن‌ها راهی می‌یابند تا بتوانند آنچه را
تدریس می‌کنند، به علاقه‌های دانش‌آموزان مرتبط کنند.

هم‌چنین شما می‌توانید در مورد آموزش خلاقیت صحبت
کنید (تدریس خلاقیت). که در آن تعلیم و آموزش به گونه‌ای
طراحی می‌شود که دیگران را به تفکر خلاق وادارد. بچه‌ها
را به آزمودن و تجربه نوآوری تشویق کند. جواب‌ها را به
آن‌ها ندهد، بلکه ابزاری در اختیارشان بگذارد که بتوانند
به کمک آن جواب را حدس بزنند و یا به راه‌ها و مسائل
جدیدتری وارد شوند.

این‌که آیا می‌توانیم به افراد نمره خلاقیت بدهیم یا نه،
سؤال بزرگ‌تری است. مسلماً بها دادن به دانش‌آموزان به
واسطه نوآرتر بودن آن‌ها و یا تشویق خلاقیت و این نکته
که دانش‌آموز بتواند مؤثرتر بودن راه‌های جدید نسبت به
راهکارها و ایده‌های قدیمی‌تر را بازگو کند، بخش مهمی از
نظام آموزش خلاقیت است. ولی در نهایت شما هر چیزی را
نمی‌توانید با نمره و عدد بیان کنید. و اصولاً من فکر نمی‌کنم
که باید چنین کاری کرد. این بخشی از مسئله است. فرایند
آموزش تستی و بخش‌های استاندارد شده، ما را به این تفکر
واداشته است که باور کنیم، اگر نتوانیم چیزی را نمره دهیم
و براساس عدد رتبه‌بندی کنیم، پس اصلاً اهمیتی ندارد (آن
چیز بی‌اهمیت است). و البته در هر رویکرد خلاقانه‌ای،
برخی از چیزهایی که به آن‌ها می‌نگریم، اگر شمارش و
عددگذاری روی آن‌ها غیرممکن نباشد، کار بسیار مشکلی
است. ولی این به معنای بی‌اهمیت بودن آن‌ها و نادیده
انگاشتن آن‌ها نیست. وقتی می‌شنوم افراد می‌گویند: «خب،
البته من فکر می‌کنم که خلاقیت را نمی‌توان ارزش‌یابی کرد،
با خودم می‌گویم، نه، می‌توانیم. فقط باید صبر کنیم، تأمل
کنیم و کمی در مورد آن بیندیشیم.» ●

زیرنویس

1. Ken Robinson
2. Edison
3. Eric clapton

آن‌ها می‌گویند خب، من خیلی خلاق نیستم، پس نمی‌توانم
این کار را انجام دهم. ولی در واقع دو راه برای آموزش
خلاقیت وجود دارد؛ اول این‌که ما می‌توانیم مهارت‌های
عمومی و همگانی خلاقیت را آموزش دهیم؛ همان‌گونه که
خواندن، نوشتن و جدول ضرب را یاد می‌دهیم. برخی از
این مهارت‌های اساسی می‌توانند راه را برای این افراد باز
کنند تا بتوانند با مشکلات درگیر شوند و آن‌ها را بررسی
کنند. برای مثال، مهارت‌های «تفکر واگرا»، خلاقیت را از
طریق استفاده از تشابهات، تمثیل‌ها، استعاره‌ها و صور ذهنی
ترویج می‌کنند.

چندی پیش با سران یکی از قبایل سرخ‌پوست آمریکا
کار می‌کردم. آن‌ها از من خواستند در مورد چگونگی ترویج
خلاقیت در میان قبیله‌شان صحبت کنم. حدود یک ساعت
دور یک میز بزرگ نشستیم. حدس می‌زنم آن‌ها انتظار
داشتند من یک مجموعه نمودار و جدول نمایش و تکنیک
را نشانشان دهم. ولی من، آن‌ها را به گروه‌هایی تقسیم
کردم و برایشان مجموعه‌ای از مشکلاتی را که به عنوان
یک جامعه با آن درگیر هستند، توضیح دادم. به محض آن‌که
شما افراد را به تفکر ذهنی و تصویری وادار می‌کنید، اتفاق
متفاوتی می‌افتد. تقسیم کردن آن‌ها به گروه‌هایی که معمولاً
با هم تعامل ندارند و این‌که همه‌بهم سر یک میز نیستند،
سازوکار جدیدی را مطرح می‌کند. بنابراین، می‌توانید
مهارت‌های خاص را به آن‌ها آموزش دهید تا فکرشان باز
شود و تنوع افکار در یک اتاق را ارزشمند بدانند.

علاوه بر آموزش دادن مهارت‌هایی که ذکر شد، موضوعی
وجود دارد به نام «خلاقیت فردی». مردم غالباً بهترین کار
خود را در سطح فردی زمانی انجام داده‌اند که به واسطه
ارتباط با محیطی خاص و یا فرایند خاص و یا مواد و
ملزومات اولیه خاصی، به هیجان واداشته شده‌اند. محتوای
کتاب جدید من به نام **عناصر**، درباره چگونگی یافتن حس
علاقه‌مندی در وجود افراد است. در آن کتاب، من با افراد
زیادی صحبت کرده‌ام؛ ورزشکار، ژیمناست، موسیقی‌دان،
دانشمند و حتی زن فوق‌العاده‌ای که بلیارد باز بود. همه و
هر کدام از این افراد چیزی را یافته بودند که با وجودشان
هم‌نوا بود و در آن زمینه، توانایی فردی در وجود خود
می‌یافتند. اگر شما حس علاقه‌مندی و توانایی‌های فردی را
در مورد همان مقوله یکسان به کار بندید، قطعاً از نقطه‌نظر
خلاقیت در جایگاه دیگری قرار خواهید گرفت.

اریک کلپتون که امروزه نوازنده‌ای مشهور است، تقریباً
هم‌زمان با من، اولین گیتارش را در اختیار گرفت. ولی
تفاوت من با او این بود که اریک علاوه بر ممارست و
تمرین، علاقه‌مندی و حس دل‌بستگی زایدالوصفی برای این
کار داشت؛ چیزی که من فاقد آن بودم.

باید دانست که شما نمی‌توانید افراد را براساس میزان
خلاقیت ذهنی‌شان مورد ارزیابی قرار دهید. زیرا اول باید
کاری را انجام دهید تا بتوانید در آن خلاق باشید. اگر در
یک کلاس ریاضی هستید و تدریس آن، شما را به یافتن
راه‌حل‌های جدید تشویق کند، و به تفکر درباره راه‌های
متفاوت و جدید وادارد، در آن صورت است که می‌توانید
سطح خلاقیت و تصویرگری ذهنی را در چارچوب

به کوشش: کبری محمودی



ابایزید نفس خود را فربه دید. گفت:

از چه فربهی؟

گفت: از چیزی که نتوانی آن را دوا کردن! و آن آن است که خلق می‌آیند تو را سجود می‌کنند، و تو خود را مستحق آن سجود می‌بینی!

✱

شهاب [سهروردی] را علمش بر عقلش غالب بود. عقل می‌باید که بر علم غالب باشد. دماغ که محل عقل است، ضعیف گشته بود.

این شهاب می‌خواست که این درم و دینار بگیرد که سبب فتنه‌هاست، و بریدن دست‌ها و سرها...!

✱

اول با فقیهان نمی‌نشستم. با درویشان می‌نشستم. می‌گفتم: - این‌ها از درویشی بیگانه‌اند!

چون دانستم که درویشی چیست و ایشان کجایند، اکنون رغبت مجالست فقیهان بیش دارم از این درویشان. زیرا فقیهان، باری، رنج برده‌اند. این‌ها می‌لافند که درویشم! آخر درویشی کو؟

✱

از قاضی شمس الدین، بدان جدا شدم که مرا نمی‌آموخت!

✱

من عادت به نبشتن نداشته‌ام.

هرگز!

چون نمی‌نویسم، در من ماند؛ و هر لحظه مرا روی دگر می‌دهد!

✱

از برکات مولانا [جلال الدین] است، هر که از من کلمه‌ای می‌شود!

✱

بسیار بزرگان را

در اندرون دوست می‌دارم

الا ظاهر نکنم؛ که یکی دو ظاهر کردم... حق آن... ندانستند... و نشناختند.

به مولانا بود که ظاهر کردم، افزون شد، و کم نشد.

✱

جماعتی شاگردان داشتم

از روی مهر و نصیحت، ایشان را جفا می‌گفتم.

می‌گفتند:

- آن وقت که کودک بودیم، از این دشنام‌ها نمی‌داد. مگر

سودایی شده است؟

- مهرها را می‌شکستم.

✱



هر که دوست دارم
جفا پیش آرم
اگر آن را قبول کرد، من... از آن او باشم!

✱

هر قصه را مغزی هست
قصه را جهت آن مغز آورده‌اند؛ نه از بهر دفع ملامت!
به صورت حکایت... آورده‌اند
تا آن «غرض» در آن بنمایند!

✱

در حدیث است که دوازده گونه جانورند که اول آدمی
بوده‌اند [مانند میمون، خوک، سگ، فیل، گرگ، موش،
سوسمار، خرچنگ، لاک‌پشت، روباه، خرس و خاریشت].
به سبب گناه، هر یکی مسخ شده‌اند و آن گناه را می‌گویند
که چه بود.

اما مردمان بزرگ، بزرگ، بیشتر از همین طایفه، [معنی
حدیث را به ظاهر گرفته‌اند، لاغیر. دریغ که همین «ظاهر» [را]
فهم می‌کنند!]

✱

– تو را مقام استماع است!
سخن می‌گویی؟

✱

سخن پیش سخندان گفتن

بی ادبی است!
مگر به طریق عرضه کردن!
چنان که نقد [سکه زر یا سیم] را پیش طرف برند [که]:
– آن چه قلب [تقلبی] است، جدا کن!

✱

گفت: نماز کردند؟
گفت: آری!
گفت: آه!
گفت: نماز همه عمرم به تو دهم، آن «آه» را به من ده!

✱

به خردگی باید.... خود [تربیت] گرفتن
تا زودتر، در کار آید.
که شاخ تر، راست شود، بی آتش
چون به آتش خشک شد، بعد از آن دشوار گردد!

✱

حکمت بر سه گونه است:
– حکمت گفتار: عالمان راست.
– حکمت کردار: عابدان راست.
– حکمت دیدار: عارفان راست.

نقل از: مقالات شمس تبریزی
به کوشش محمد علی موحد

با دانش آموزان ناموفق چگونه رفتار کنیم؟

نویسنده: مارتی داولی

ترجمه: سکینه ربیعی*

چرا عدم موفقیت دانش آموزان، تا این حد معلمان را رنج می‌دهد؟ هنگامی که دانش آموزی ناموفق است، معلم احساس می‌کند عملکرد خودش ناموفق بوده است. پس از گذشت سال‌ها دریافته‌ام، یکی از مشکلات همکاران من این است که وقتی تدریس آن‌ها کارایی ندارد، احساس می‌کنند ناکارآمد هستند. من همواره به آن‌ها یادآوری می‌کنم که مشکل را نادیده نگیرند، بلکه کمک کردن به این دانش آموزان به منظور موفق شدن را به عنوان وظیفه برای خود تعریف کنند.

موفقیت همیشه به معنای گذراندن یک دوره یا حتی یادگیری مطالب درسی نیست و گاهی بدان معناست که دانش آموزان باید درس‌های دیگری را درباره خودشان و نحوه برخورد با کلاس و دنیای اطراف بیاموزند. ممکن است بعضی اوقات نتایج کار معلمان، در این گونه موارد، بی‌اهمیت یا حتی منفی تلقی شود. باید دانست که تلاش برای کمک به دانش آموزان، وظیفه‌ای خطیر در شغل معلمی است. توجه به تمامی ویژگی‌های دانش آموز و تلاش در این جهت که او روش دستیابی به اهداف خود را بیاموزد و از این مهم‌تر بتواند نسبت به انتخاب اهداف دیگر اقدام کند، قسمت عمده این شغل است. به راستی عدم موفقیت یعنی چه؟ در یک تعریف ساده می‌توان گفت: هنگامی که دانش آموزی کلاس درس را ترک می‌کند، در حالی که چیزی بیش از زمان ورود به آن نیاموخته است، او را ناموفق می‌نامیم. دانش آموزان ناموفق چندین گونه‌اند و همگی نیازمند کمک معلمان خود هستند.

در ادامه، برنامه‌ای دوازده مرحله‌ای برای کمک به دانش آموزان به منظور دست‌یابی به موفقیت پیشنهاد می‌شود:

۱. دانش آموزان ناموفق را به سرعت تشخیص دهید و برای آن‌ها چاره‌اندیشی کنید: این کار با تعیین سطح و سنجش میزان توانایی‌های دانش آموزان در اولین هفته کلاس از طریق اجرای آزمون، ارائه تکالیف کلاسی و مصاحبه امکان‌پذیر است.

۲. دانش آموز را به طور خصوصی با حقایق درباره خودش، کمبود مطالعه، یا نداشتن تکلیف و ملزم کردن او به رعایت وقت کلاس مواجه کنید: بسیاری از دانش آموزان تمایل دارند وانمود کنند هیچ مشکلی ندارند. آن‌ها به معلم خود می‌گویند: «آقا نگران نباشید، مشکلی وجود ندارد.» اما در این گونه موارد، لازم است شما با صراحت مشکلات را به آن‌ها گوشزد کنید: «مثلاً بگویید، حتی یک جمله صحیح هم در انشای تو وجود ندارد.» در عین حال، سعی کنید قضاوت صحیح داشته باشید. چون بعضی از دانش آموزان بیش از سایرین به این نکته، یعنی قضاوت صحیح، حساسیت دارند.

۳. دانش آموز را به بیان مشکل خود وادارید تا خودش به دلایل عدم موفقیت آگاه شود و برای یافتن راه‌حل اقدام کند: به دانش آموز اجازه ندهید مشکل خود را کوچک جلوه دهد، بلکه با حضور خودش، به واکاوی علت عدم موفقیت او بپردازید. «بازشناسی خود» کلید هرگونه کمک به دانش آموز است. دانش آموز باید اول مشکل خود را بشناسد و بپذیرد تا برای رفع آن تصمیم جدی بگیرد.





بهرتر شده است» یا «این بالاترین نمره‌ای است که در این ترم گرفته‌ای»، تشویق کنید. این گونه حمایت‌ها را ضمن پیشرفت تدریجی دانش آموز، کمتر کنید.

۸. هدف‌هایی را که دانش آموز باید به آن‌ها دست یابد، به او یادآوری کنید: رفتار شما باید مثبت و از روی اطمینان، اما قاطعانه و جدی باشد. اگر دانش آموزی به رفتار بدی شهرت دارد، باعث گسترش آن شهرت بد نشوید. در مقابل دانش آموزان کلاس، تفسیر منفی از رفتار او ارائه ندهید؛ بلکه از او بخواهید نزد شما بیاید و با خودش به طور خصوصی صحبت کنید. ممکن است به کمک احتیاج داشته باشد. از آن‌جا که ترک عادت اصولاً کار دشواری است، مراقب باشید به عادت‌های منفی گذشته‌اش برنگردد.

۹. برای دانش آموز منبع اطلاعات باشید: آموزش‌ها و مطالب آموزشی اضافه متناسب با سطح دانش آموز را در اختیار او قرار دهید. می‌توانید فهرستی از منابع را در پرونده‌هایی قرار دهید تا دسترسی به آن‌ها برایتان آسان‌تر باشد. معلمان دیگر هم منابع ارزشمندی برای یادگیری هستند. درباره سایر کلاس‌ها یا منابع موجود در دست‌رس نیز اطلاعاتی کسب کنید و در اختیار او قرار دهید.

۱۰. در روش خود تنوع به وجود آورید تا علاقه‌مندی دانش آموزان را حفظ کنید و شیوه‌های متفاوت یادگیری و هوشمندی را با یکدیگر تطبیق دهید: به دانش آموز ناموفق فرصت درخشیدن بدهید، اما به منظور سازگار شدن او با دانش آموز دیگری که از نظر شما «سخت‌کوش» است، سطح معیارهای خود را پایین نیاورید؛ چرا که تمامی افراد کلاس باید از این اقدام شما بهره‌مند شوند.

۱۱. به پیشرفت دانش آموز خود، حتی هنگامی که نتوانسته است در آزمون یا کلاسی موفق شود، اقرار کنید: مطمئن شوید که شما به اندازه کافی برای دانش آموزی که در آزمون نمره پایین آورده یا عملکرد کلاسی مطلوبی نداشته است، وقت صرف کرده‌اید. مثلاً یک دقیقه قبل از شروع کلاس می‌توانید به او بگویید، «افعال مجهول هنوز هم برای تو دشوار است، اما می‌دانم که روی آن‌ها کار کرده‌ای. بیا دوباره سعی کنیم.» یک‌بار دیگر به دانش آموز اجازه بدهید که پیشرفت خود را بر زبان بیاورد. مثلاً بگویید: «فکر نمی‌کنی حالا نسبت به هفته گذشته روحوانی‌ات بهتر شده باشد؟» و او جواب می‌دهد: «بله، من حالا کلمات بیشتری می‌دانم و بهتر می‌خوانم.» به دانش آموز، فقط به خاطر سخت‌کوشی‌اش، نمره قبولی ندهید. این کار فقط او را به سطحی دشوارتر و دست‌نیافتنی‌تر می‌رساند.

۱۲. چشم‌انداز حرفه‌ای خود را حفظ کنید: اگر این برنامه را ادامه دهید، آن‌چه را که باید، انجام داده‌اید. در این صورت، دانش آموز خود مسئول موفقیت یا عدم موفقیتش خواهد بود.

۴. به صحبت‌های دانش آموزان گوش دهید و در پاسخ‌گویی به آن‌ها نیز صداقت و صراحت داشته باشید: به صحبت‌های دانش آموزان ناموفق احترام بگذارید، به آن‌ها دلگرمی بدهید و به رفتارهایشان توجه کنید. مثلاً صحبت‌هایشان را بشنوید. توجه کنید که دانش آموز هنگام مطالعه، کتاب را در چه فاصله‌ای از خود نگه می‌دارد، یا با او درباره زمانی که صرف مطالعه می‌کند، صحبت کنید. به‌طور کلی، در صحبت با دانش آموز ناموفق، مانند یک کاوشگر برخورد کنید. ممکن است شما تنها علائم مشکل را ببینید، ولی نتوانید منشأ آن را بیابید.

۵. دانش آموز ناموفق کمک کنید تا برای خود برنامه‌ای با اهداف واقع‌گرایانه تنظیم کند: به او کمک کنید تلاش خود را به طور منطقی از سر بگیرد و برای رسیدن به اهداف خود، گام‌های قوی‌تری بردارد. موفق شدن او را با نمره قبولی که به او می‌دهید، تضمین نکنید؛ بلکه «امکان و فرصت پیشرفت» در اختیارش قرار دهید.

۶. اطمینان حاصل کنید که دانش آموز ناموفق، برنامه‌ای را که تنظیم کرده، به عنوان مجموعه‌ای از اهداف و مسئولیت‌های خود پذیرفته است: به او اجازه بدهید برنامه‌های خود را هر طور می‌خواهد، کتبی یا شفاهی، بیان کند. شما باید در مسیر حرکت با او همراه و هم‌راستا باشید و مطمئن شوید که افکار خودش را در برنامه گنجانده است.

۷. برنامه را به طور روزانه یا در وقت‌های معین پی‌گیری کنید: به دانش آموز نشان دهید که به پیشرفت او علاقه‌مند هستید. برای مثال، او را در مقابل دیگران به خاطر موفقیت‌های روزانه‌اش با جملاتی مانند: «دستور زبان تو در این آزمون خیلی





کلیدداران توسعه کشور

محمد دشتی

نگاهی به نقش معلمان
در نظام آموزشی مالزی

کلیدواژه‌ها: معلمان، نظام آموزشی، آموزش در مالزی، فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی، اقتصاد دانش محور.

در کشور مالزی، آموزش در زمره الویت‌های اساسی دولت است. نظام آموزشی مالزی، تمامی دوره‌های آموزشی از پیش‌دستانی تا آموزش عالی را تحت پوشش قرار می‌دهد. مؤسسات دولتی و مؤسسات خصوصی در نظام آموزشی نقشی فعال دارند. آموزش‌های دوره ابتدایی و متوسطه در بخش دولتی رایگان است و همه ساله مبالغ کلانی از بودجه ملی این کشور، به اهداف آموزشی اختصاص می‌یابد.

نرخ افراد باسواد در کشور مالزی بالغ بر ۹۳ درصد است که یکی از بالاترین ارقام باسواد دنیا به‌شمار می‌آید.

اتحاد ملی در کشور چند ملیتی

مالزی کشوری چند ملیتی است و در کنار اقوام مالایی و بومیان کشور، مهاجرانی از چین، هند، اندونزی و سایر





مردان مالزیایی در لباس محلی خود



درمالزی به فناوری اطلاعات بسیار اهمیت می دهند

نقاط جهان، ترکیب جمعیتی این کشور را تشکیل داده اند. به دلیل چند قومیتی و چند فرهنگی بودن مالزی، اتحاد ملی، جزو اهداف اصلی تدوین سیاست های فرهنگی و اجتماعی این کشور محسوب می شود.

با شکل گیری ایدئولوژی ملل، و به زبان خودشان، (روکون نگارا) در سال ۱۹۶۹، پایه های اتحاد ملی استحکام یافته است. از آن زمان تاکنون، سمت و سوی سیاست های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور مالزی تحت تأثیر این ایدئولوژی قرار گرفته و به عنوان سنگ بنای مهمی در جهت پیشرفت مالزی مطرح شده است.

طرح «فلسفه آموزش ملی» در سال ۱۹۸۸ و انتشار بیانیه طرح «تحول و توسعه ملی» در سال ۱۹۹۱، تحولات بیشتری را در حوزه آموزش سبب شده است.

فلسفه ملی آموزش در این کشور، بر تکامل همه جانبه و مستمر افراد استوار است؛ به گونه ای که به تربیت شهروندانی مبادرت می کند که بر پایه اعتقاد راسخ به خداوند، از لحاظ فکری، روحی، عاطفی و بدنی، متعادل و سازگار باشند.

وزارت آموزش و پرورش در راستای پی گیری روند شکوفایی آموزشی، فلسفه ملی آموزش را برای خود بسیار حائز اهمیت و راهگشا می داند. به یک معنا، مبنای طرح توسعه ملی، توسعه و تحول حوزه آموزش در جهت تبدیل کشور مالزی به کشوری صنعتی تا سال ۲۰۲۰ است.

• معلمان و ارتقای صلاحیت های حرفه ای

در نظام آموزشی مالزی، به جایگاه و ارتقای سطح سواد، دانش و توانایی های معلمان توجه ویژه ای شده است و آنان نیز متقابلاً با بهره گیری از این زمینه، در توسعه آموزشی کشورشان، که به توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی این کشور انجامیده است، نقشی مهم داشته اند.

براساس اطلاعات منتشر شده توسط سیستم اطلاعاتی مدیریت آموزش وزارت آموزش مالزی، بیش از ۸۰ درصد معلمان این کشور در زمره معلمان دوره دیده قرار دارند. در نظام آموزشی مالزی، تمامی معلمان باید برای ورود به مدارس «مجوز تدریس» دریافت کنند.

فارغ التحصیلان «دانش سراهای تربیت معلم» که دارای مدرک دیپلم یا دیپلم عالی اند، از صلاحیت آموزش و تدریس در مدارس، هم ابتدایی و هم متوسطه، برخوردارند؛ اما فارغ التحصیلان دانشگاهی با مدرک کارشناسی ارشد دبیری، منحصر به خدمت و آموزش در مدارس تکمیلی متوسطه گمارده می شوند. در مدارس ابتدایی نیز دو گروه معلمان و آموزگاران دوره ندیده و دوره دیده به تدریس اشتغال دارند. معلمان دوره ندیده، مجوز تدریس دارند، ولی هیچ دوره کار آموزی را طی نکرده اند. در مقابل، معلمانی که دوره های کار آموزی را طی کرده اند، به عنوان «معلمان آموزش دیده» معرفی می شوند.

گواهی نامه معلمان مدارس ابتدایی، را «مراکز آموزش معلمان»، که تحت مسئولیت و نظارت وزارت آموزش و پرورش اند صادر می کنند. در همین زمینه، به منظور ارتقای توان حرفه ای معلمان، دوره هایی برگزار

می شود که براساس مدارک حاصل، آن ها را طبقه بندی کرده ایم:

- دیپلم معلمی (ویژه سطح ابتدایی): پس از گذراندن دوره ای سه ساله، به فارغ التحصیلان اعطا می شود.

- گواهی نامه فوق دیپلم معلمی (ویژه سطوح ابتدایی و راهنمایی): دارندگان دیپلم معلمی، پس از گذراندن دوره آموزشی یکساله، فوق دیپلم معلمی دریافت می کنند.

- دیپلم کارشناسی معلمی (ویژه سطوح راهنمایی): فارغ التحصیلان دوره قبل، یعنی دارندگان فوق دیپلم معلمی، پس از گذراندن دوره آموزشی یکساله، دیپلم کارشناسی معلمی را دریافت می کنند.

- آموزش ضمن خدمت

برای آن دسته از معلمانی که اکنون مشغول به کارند و خواهان بهینه سازی اطلاعات و مهارت های خود هستند نیز دوره هایی به این شرح برگزار می شود.

- دیپلم تخصصی (ویژه معلمان غیربرخوردار از تحصیلات دانشگاهی - معلمان دوره های ابتدایی و راهنمایی): این مدرک، پس از گذراندن دوره های آموزشی یکساله به آنان اعطا می شود.

- دیپلم پیشرفته تخصصی (ویژه معلمان ابتدایی و راهنمایی): دارندگان دیپلم تخصصی، پس از گذراندن دوره آموزشی ۱۴ هفته ای، دیپلم پیشرفته تخصصی می گیرند.

دوره های آموزشی پیش از خدمت و یا ضمن خدمت، علاوه بر ارتقای صلاحیت های حرفه ای معلمی، به نیازهای روز معلمان و مخاطبان آنان یعنی دانش آموزان نیز توجه تام و تمام دارد. ارائه سرفصل های آموزشی این دوره ها با عناوین ارتباطات، زبان مالایی، زبان انگلیسی حرفه ای، فناوری اطلاعات، علوم اسلامی، مهارت های فکری خلاق و انتقادگر و آموزش محیط زیست، حاکی از این دقت و توجه در برآوردن نیازهای جاری در فرایند پرسرعت و فزاینده تحول در حوزه دانش و اطلاعات آموزشی است.

البته باید توجه داشت که بخش آموزش معلمان در وزارت آموزش مالزی، با ترسیم سیاست ها و خط مشی های آموزش معلمان، به طور مدام به ارزیابی و تعیین سیستم گزینش و انتخاب داوطلبان حرفه معلمان نیز می پردازد و با تعیین و شناسایی حوزه های تخصصی و سطوح مهارت ها و نوع مطالب درسی مورد نیاز معلمان، می کوشد سطح حرفه ای صلاحیت های شغلی آنان را افزایش دهد. در همین راستا، هر معلمی پس از گذراندن دوره ای پنج ساله، باید برای آشنایی با تکنیک های جدید و مؤثر آموزشی، معلومات و دانش های خود را به روز کند.

اندیشمندان این کشور، دل‌سوزی و احساس مسئولیت مدیران آموزشی و تلاش‌های هادفمند معلمان در گستره حوزه‌های آموزشی ایجاد شده است، مورد توجه قرار داد.

در حال حاضر، فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی، زیر بنا و ستون فقرات اقتصاد دانش محور این کشور محسوب می‌شوند. گفتنی است که ایجاد چنین زیرساخت‌هایی در مالزی، با اقدام به برنامه‌های فناوری اطلاعات «NITA» و ساخت شاهراه چندرسانه‌ای «MSC» آغاز شد. هدف اصلی «NITA»، تنظیم راهکارهایی به منظور ارتقا، بهره‌گیری و توسعه IT در مالزی است که موتور محرک اقتصاد مبتنی بر دانش مالزی محسوب می‌شود؛ دانشی که پایگاه و خاستگاه آن مراکز آموزشی است و علم‌داران توسعه آن معلمان هستند.

سیاست کشور مالزی در اقتصاد دانش محور، بر تقویت عناصر اصلی، از جمله پرورش پایه‌ای نیروی انسانی ماهر، از طریق بازبینی جامع سیستم آموزشی و تعلیم و تربیت، با تأکید بر جذب مغزهای متفکر کشور قرار دارد که کلید به اجرا درآمدن آن، در دست معلمان است و رهبران ساکنان دار هدایت این کشور، با فهم دقیق این موضوع و درک و ارتقای جایگاه و شأن معلمان، تاکنون در پیشبرد این سیاست و هدف موفق بوده‌اند.

آشنایی با کشور مالزی

مالزی یکی از ثروتمندترین کشورهای آسیایی است که به ثبات سیاسی و رشد سریع اقتصادی شهرت دارد. پایتخت آن شهر کوالالامپور، به عنوان یکی از پایتخت‌های مدرن جهان، نقطه‌ای کلیدی در مسیر شاهراه جهانی فناوری اطلاعات چندرسانه‌ای به شمار می‌رود.

این کشور روی مدار هفت درجه، در شمال خط استوا، قرار دارد. بخش غربی مالزی توسط دریای چین جنوبی از ایالات صباح و ساراواک جدا شده است. هم‌چنین، از شمال با تایلند، از جنوب با سنگاپور و از جنوب شرقی با اندونزی و برونئی هم‌مرز است. مساحت این کشور ۳۲۹۷۵۸ کیلومتر مربع است و ۲۵ میلیون نفر جمعیت دارد. بیش از ۵۴ درصد جمعیت مالزی مسلمان هستند.

هم‌اکنون بیش از ۴۰ هزار دانشجوی خارجی از ۱۵۰ کشور جهان در مالزی به تحصیل مشغول‌اند و سالانه حدود ۱۵ میلیون گردشگر خارجی وارد مالزی می‌شوند. از نظر اقتصادی، صنعت بزرگ‌ترین بخش اقتصاد مالزی را تشکیل می‌دهد و توریسم و مواد اولیه مانند نفت، روغن نخل، لاستیک طبیعی و چوب، سهم مهمی در اقتصاد این کشور دارند.

زیر نویس

1. National Information Technology Ageda
2. Multimedia Supper Corridor

منابع

۱. وزارت انرژی، ارتباطات و رسانه‌های گروهی. مالزی، گزارش «توسعه جهانی طی سال‌های ۱۹۹۹/۲۰۰۰»
۲. سیستم اطلاع‌رسانی و مدیریت آموزشی وزارت آموزش مالزی (MOE)
3. <http://www.moe.gov.my>
4. [http://en.wikipedia.org/wiki/ministry_of_Education_\(Malaysia\)](http://en.wikipedia.org/wiki/ministry_of_Education_(Malaysia))
5. www.iranculture.org

• مالزی قطب آموزش عالی شرق آسیا

از آن‌جا که وزارت آموزش مالزی مسئولیت دوره‌های آموزش عالی را نیز برعهده دارد، توانسته است با ارتقای کیفیت آموزش در این کشور، به قطب آموزش عالی، به ویژه در میان کشورهای همسایه عضو اتحادیه ملل جنوب شرقی آسیا (ASEAN) تبدیل شود. به گونه‌ای که در حال حاضر، دانشجویانی از کشورهای اندونزی، برونئی، تانزانیا، تایلند، جمهوری خلق چین، آفریقای جنوبی، کنیا، امارات متحده عربی، عمان، عربستان سعودی، ایران، لبنان، جمهوری اسلوواکی، کانادا و برخی دیگر از کشورها، کشور مالزی را برای ادامه تحصیلات عالی برگزیده‌اند. یکی از شاخص‌های مهم این وضعیت، وجود معلمان و استادان کارآزموده حرفه‌ای، باسواد و با مسئولیت در نظام آموزشی کشور مالزی است.

بخش خصوصی نیز در این کشور به طور کاملاً امیدبخشی، با ایجاد مؤسسات گوناگون آموزشی به موفقیت‌های چشم‌گیری در حوزه آموزش دست یافته است. مهم‌ترین نهاد مرجع بخش خصوصی، حوزه آموزشی، «هیئت ارزیابی ملی» است که هدف اصلی آن، ارائه رشته‌ها و دوره‌های آموزشی توسط مؤسسات آموزش عالی بخش خصوصی با کیفیت مناسب و مطابق با استانداردهای بین‌المللی است.

• معلمان محور توسعه در اقتصاد دانش محور

بر اساس شواهد موجود، پیشرفت‌های چشم‌گیر کشور مالزی در حوزه دانش، اطلاعات، اقتصاد و بازرگانی مبتنی بر دانش، یکی از رموز توسعه این کشور آسیایی است. موضوع مهم در این میان، نقش معلمان در توسعه و ترویج دانش مؤثر برای پیشرفت و تکامل در بین دانش‌آموزان است. تلاش آنان برای توسعه و ترویج اقتصاد دانش محور، تلاش در جهت بهبود بهره‌وری ملی را بهبود بخشیده است و به فراهم‌سازی فرصت‌هایی به منظور سرمایه‌گذاری در صنایع موجود و خلق صنایع جدید منتهی شده است.

معلمان با بهره‌گیری از آموزش‌های حرفه‌ای و ارتقای سطح صلاحیت‌های دانشی خود، موفق شده‌اند دانش‌آموزانی را تربیت کنند که با فراگرفتن دانش و مهارت‌های عملی، در دست‌یابی کشورشان به رشد اقتصادی سریع و با ثبات مؤثر باشند. کشور مالزی در همسایگی کشورهای چین، اندونزی و تایلند، که با ارائه محصولات انبوه خود، قصد در دست گرفتن بازار منطقه‌ای در شرق آسیا را دارند، توانسته است رقابتی موفقیت‌آمیز را پشت سر بگذارد و تربیت‌یافتگان سیستم آموزشی آن، یعنی جوانان آینده‌ساز مالزی، توانسته‌اند با فراگرفتن و عمل به آموزه‌های حاصل از تلاش معلمان خود، صنایعی با تکنولوژی بالاتر و مبتنی بر دانش راه بیندازند، از رقابت محلی خود جلو بیفتند و به قابلیت‌های اقتصادی کشورهایی مانند: کره جنوبی، تایوان و ژاپن نزدیک شوند.

• نیروی انسانی ماهر، کلید توسعه پایدار

به منظور درک موقعیت فعلی اقتصاد دانش محور مالزی، باید زیر بناهای اقتصاد دانش محور آن کشور را که از اواسط دهه ۱۹۹۰ با نقش‌آفرینی جوانان، مسئولیت‌شناسی بزرگان و

توسعه IT در مالزی است که موتور محرک اقتصاد مبتنی بر دانش مالزی محسوب می‌شود؛ دانشی که پایگاه و خاستگاه آن مراکز آموزشی است و علم‌داران توسعه آن معلمان هستند

تربیت‌یافتگان سیستم آموزشی خود، یعنی جوانان آینده‌ساز مالزی، توانسته‌اند با فراگرفتن و عمل به آموزه‌های حاصل از تلاش معلمان خود، صنایعی با تکنولوژی بالاتر و مبتنی بر دانش راه بیندازند

مرتضی مجدفر

هنرمند و زدن کارت ساعتی!

زنده یاد **عمران صلاحی**^۱، شاعر و طنزپرداز معروف، کارمند صداوسیما بود و در بخش‌های گوناگون این سازمان خدمت کرده بود. وی در سال‌هایی از عمر کارمندی خود، در هفته‌نامه سروش، از نشریات وابسته به صداوسیما، کار مطبوعاتی می‌کرد و علاوه بر ویراستاری، مسئولیت صفحه‌های شعر سروش را هم عهده‌دار بود.

روزی در جمع گروهی از اهل ادب، فرهنگیان و روزنامه‌نگاران، از کارمحور^۲ یا زمان‌محور^۳ بودن فعالیت شاغلان کارهای فرهنگی، از جمله معلم در کلاس درس و روزنامه‌نگاران در کارهای مطبوعاتی سخن به میان آمد. او خاطره‌ای تعریف کرد که بسیار جالب بود.

عمران صلاحی می‌گفت: «مدیرعامل سروش، مهندس فرهیخته‌ای بود که اهالی فرهنگ و هنر قبولش داشتند و انصافاً بعدها هم منشأ بسیاری از خدمات خوب در سروش و صداوسیما شد. وی در بدو ورودش به سروش، بخش‌نامه کرد که همه باید کارت بزنند. بدیهی بود که برویچه‌های تحریریه هم که کار فرهنگی می‌کردند و زمان‌محور بودن در مورد کارشان معنی نداشت، از این قاعده مستثنا نبودند. باید مثل یک کارمند، کارت ورود می‌زدیم و تا آخر وقت اداری در اداره می‌ماندیم تا ساعت خاتمه کار فرا

رسد و کارت خروج بزنیم و پی کارمان برویم.

یک شب بی‌خوابی به سرم زد. بلند شدم، قدری قدم زدم و سرحال آمدم. آن‌قدر سرحال که زمزمه مصراع‌های اول شعر جدید را شروع کردم. خواستم بنویسم، ولی شیطنت و طنازی

به سراغم آمد. به منزل مدیرعامل سروش زنگ زدم. ساعت ۲ نیمه‌شب بود. خودم را معرفی کردم. اول نشناخت و فکر کرد مزاحمم. ولی بعد شناخت و از این که آن وقت شب تماس گرفته‌ام، تعجب کرد. گفتم: آقای مهندس، لطفاً به نگهبانی سروش زنگ بزنید در را باز کنند تا من بروم و کارت بزنم. گفت: الان. گفتم: آخه الان در حال سرودن شعری هستم که قصد دارم آن را در سروش چاپ کنم. چون طبق مقررات، ما باید حتماً در فاصله زدن کارت ورود و خروج، آثارمان را تولید کنیم،

خواستم حضرت‌عالی زنگ بزنید که در را باز کنند تا من بروم، کارت بزنم و شعری را که به ذهنم آمده است، تا فراموش نکرده‌ام، روی کاغذ بیاورم... و بعد عذرخواهی و خداحافظی و باقی قضایا!

فردا، از طرف مهندس اطلاعیه‌ای صادر شد که اگر مدیران تحریریه بر آمدورفت همکاران تحریریه و میزان مطلب و کاری که باید انجام دهند و نیز کیفیت نوشته‌ها نظارت کنند، دیگر به زدن کارت حضور و غیاب نیازی نیست.

یکی از حاضران در جمع که معلمی قدیمی بود، به زنده یاد عمران صلاحی گفت: «کاش یک نفر هم پیدا می‌شد و به مدیر مدرسه ما زنگ می‌زد تا به او بگوید بر آمدورفت معلمان خود نظارت کنید، ولی آن‌ها را به خاطر یکی دو دقیقه تأخیر به دفتر نکشید. معلمی، کاری کیفی و فرهنگی است و معلم وظیفه‌شناس مجبور است در پایان سال تحصیلی، با بهترین کیفیت تدریس خود را به اتمام برساند»

زیرنویس

۱. عمران صلاحی سال ۱۳۲۵ در تهران به دنیا آمد و در ۱۱ مهرماه ۱۳۸۵ به دلیل عارضه قلبی

درگذشت. او از شاعران نوپرداز معاصر بود. آثار فراوانی به زبان‌های فارسی و ترکی از وی به یادگار مانده است. اگرچه او در مقام شاعر و نویسنده‌ای طنزپرداز شناخته شده است، ولی آثار جدی و اشعار حماسی وی نیز به حد کافی معروفاند. از کتاب‌های چاپ شده او که تعدادشان به بیش از ۴۰ عنوان می‌رسد،

می‌توان در فارسی به **گریه در آب، قطاری در مه، ایستگاه بین راه، رویاهای مردنیلوفری، ای نسیم سحری** و در ترکی به مجموعه اشعار **پنجره‌دن داش گلیر** و **آینا کیمی** اشاره کرد. کلیات اشعار ترکی عمران صلاحی، به‌زودی با تصحیح و حاشیه‌نویسی مرتضی مجدفر منتشر می‌شود.

2. Work Base

3. Time Base



رشد

و برنامه درسی ملی

نصرالله دادار

ارتباط وسیعی با اهداف و انتظارات نظام آموزش و پرورش دارد. بر همین اساس، ما می‌خواهیم شأن مجلات رشد از کمک آموزشی و در حاشیه بودن متحول شود و به متن آموزشی و تربیتی تغییر یابد. مجلات باید به عنوان نوعی محیط یادگیری مکتوب قلمداد شوند.

وی افزود: «ما در برنامه درسی ملی، محیط یادگیری را به معنای رایج آن، یعنی کلاس و مدرسه، تعریف نکرده‌ایم، بلکه براساس این سند، محیط یادگیری را محیط متکثری می‌دانیم که باید در یک مجموعه منسجم و هم‌افزا دیده شود؛ پس محیط یادگیری، اساساً یک فضای مکانی محض

نشست «هم‌اندیشی مجلات رشد و برنامه درسی ملی»، دوشنبه سوم خرداد ماه ۸۹ در خانه معلم منطقه یک آموزش و پرورش شهر تهران برگزار شد.

در این نشست که با حضور آقایان **محمد ناصری**، مدیرکل دفتر انتشارات کمک آموزشی، **حجت الاسلام علی ذوعلم**، مدیر طرح برنامه درسی ملی، سردبیران مجلات رشد و تعدادی از کارشناسان و همکاران طرح برنامه درسی ملی برگزار شد، **حجت الاسلام ذوعلم**، طی سخنانی، ضمن تشریح ابعاد متفاوت برنامه درسی ملی، گفت: «برنامه درسی ملی به مثابه قانون اساسی نظام آموزشی و تربیتی است و

شأن مجلات رشد
باید از کمک
آموزشی و حاشیه
بودن، به متن
آموزشی و تربیت
تغییر یابد. مجلات
باید به عنوان نوعی
محیط یادگیری
مکتوب قلمداد شوند



شخصیت

بارز، مقاوم، نستوه،
مؤمن، مطمئن، صمیمی،
مردمی و هوشیار امام
خمینی (ره)، جاذبه
خاصی برای الگوشدن
داشت. حتی از مرتبه
الگوی محض خارج
شده و به عنوان یک
مرد شد، راهنمای عمل
همگان بود. اطرافیان
و حواریان امام نیز در
این مبارزه همراه و
هم گام او بودند



که در حال حاضر به آن دانش آموز می‌گوییم. مرتبی کسی است که تحت تربیت علمی، اخلاقی، ایمانی و ابعاد، جهت‌ها و ساخت‌های گوناگون تربیتی است. این تلقی از مرتبی، باید به واسطهٔ معلمان که مخاطب مجلات رشد هستند، و هم‌چنین، به واسطهٔ نشریات رشد دانش‌آموز، نوجوان و جوان خود را نشان دهد. مرتبی در فرایند یاددهی-یادگیری نقش فعال دارد، نه منفعل. دانش‌آموز خودش دانش‌ها، مهارت‌ها، نگرش‌ها و انگیزه‌هایش را تعیین می‌کند.

مدرسهٔ زندگی

تلقی از مدرسه و بحث مدرسهٔ زندگی، در حقیقت شعار برنامهٔ درسی ملی از همان چهارسال قبل است که در جریان تولید قرار گرفت. برنامهٔ درسی ملی گامی به سوی مدرسهٔ زندگی است.

یکی از مطالبات جدی از مجلات رشد، تقویت، تعمیق و تثبیت نگرشی است که نسبت به مدرسهٔ زندگی باید در برنامهٔ آموزش و پرورش به وجود بیاید. ارتباط مدرسهٔ زندگی با قواعد، ضوابط و آیین‌نامه‌ها، ارتباط درجه اول نیست که بگوییم تا وقتی قواعد عوض نشده و قوانین تغییر نکرده است، مدرسهٔ زندگی نمی‌تواند تحقق پیدا کند. اگر در همین وضعیت فعلی و کنونی، آن نگاه و نگرشی که دربارهٔ مدرسهٔ زندگی وجود دارد، تبیین شود و مدیران و معلمان مدارس ما نسبت به این مسئله توجه و همراه و هم‌دل شوند، حتماً لایه‌های زیادی از آن قابل تحقق است. همان‌طور که امروز برخی از مدارس دولتی یا غیردولتی توانسته‌اند شاخص‌هایی از مدرسهٔ زندگی را در نظام مدرسه تحقق بخشند.

بسته‌های آموزشی باز

نکته بعد، ایده «بستهٔ آموزشی باز» است که در برنامهٔ درسی ملی مطرح شده و بسیار مهم است. براساس اصول

نیست.»

مدیر طرح برنامهٔ درسی ملی با بیان این نکته که جایگاهی که ما برای مجلات رشد در برنامهٔ درسی ملی مدنظر داریم، با جایگاه فعلی آن‌ها قابل مقایسه نیست، گفت: «اولین چیزی که برنامهٔ درسی ملی از مجلات رشد مطالبه می‌کند، تأکید بر چشم‌انداز برنامهٔ درسی ملی» است.

کلیدواژه‌هایی که در چشم‌انداز به‌کار رفته‌اند، کاملاً قابلیت آن‌را دارند که مصادیق و راه‌کارهایشان یک‌به‌یک در مجلات رشد تبیین شوند. برنامه‌های درسی و تربیتی ما، که مجلات رشد هم حلقه‌ای از منابع این برنامه‌ها هستند، باید: ۱. منسجم؛ ۲. متعادل؛ ۳. کارآمد؛ ۴. نشاط‌آفرین؛ ۵. پویا؛ ۶. انعطاف‌پذیر باشند. این شش واژه، برای مجلات رشد پیام روشنی دارند.»

حجت‌الاسلام ذوعلم سخنان خود را چنین ادامه داد: «دومین مطلبی که برای ما بسیار مهم و اثرگذار است، اهداف و الگوی هدف‌گذاری در این برنامه است. در این بخش، بحث‌های ظریف و دقیقی دربارهٔ انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، ارزش‌شناسی و... وجود دارد و می‌خواهد به خواننده یا دانش‌آموز بینش یا جهان‌بینی بدهد. همه می‌دانند که مهم‌ترین عنصر مبنایی و اثرگذار در تعادل بین مربی و مرتبی، جهان‌بینی و نگرش‌هاست. تمام عناصر تعلیم و تربیت در فضای نگرشی و فکری تنفس می‌کنند. اگر آن فضا، فضای زلالی نباشد، همهٔ ناپاکی‌ها و نارسایی‌ها منتقل خواهند شد. در آسیب‌شناسی نظام تعلیم و تربیت رایج و رسمی جاری، مهم‌ترین آسیب، نوع نگاه و نگرشی است که در این نظام نسبت به معلم، متعلم، جهان‌هستی، علم، اخلاق و دین وجود دارد. ما به دنبال چه خروجی‌هایی هستیم؟ ما به دنبال تربیت دانش‌آموزانی فکور، عاقل و اندیشه‌ورز هستیم. کلیدواژهٔ اساسی خروجی ما، تفکر، تعقل و اندیشه‌ورزی است. مجلات رشد باید مخاطبان خودشان را به این کلیدواژه‌ها نزدیک کنند. کمک کنند تا مخاطب به تفکر، خلاقیت، تولید، تعقل و اندیشه‌ورزی برسد. ما برای پرورش ایمان نسل آینده مسئول هستیم. ما فقط مسئول نیستیم که یک رشته محفوظات در اختیار دانش‌آموزان قرار دهیم تا بتوانند در کنکور قبول شوند. ما باید به دانش‌آموزان یک سلسله مهارت‌هایی را بیاموزیم که با آن‌ها زندگی خودشان را سروسامان دهند و حتی به آن نفس مطمئنه و خودباوری عمیق دست پیدا کنند.»

حوزه‌های یادگیری

سومین نکته، حوزه‌های یادگیری است. براساس برنامهٔ درسی ملی، حوزه‌های یادگیری شامل حوزه‌های تفکر و حکمت، قرآن و معارف اسلامی، زبان و ادبیات فارسی، فرهنگ، هنر، کار و فناوری، سلامت و تربیت بدنی، علوم انسانی، مطالعات اجتماعی، ریاضیات، علوم تجربی، زبان‌های خارجی و آداب و مهارت‌های زندگی است.

تلقی از مرتبی

چهارمین مسئله، تلقی از مرتبی است. مرتبی همان است

براساس سند برنامهٔ
درسی ملی، محیط
یادگیری به فضای
کلاس محدود
نمی‌شود. محیط
یادگیری، محیط
متکثری است که
باید در یک مجموعه
منسجم و هم‌افزایده
شود

برنامه‌های درسی
و تربیتی ما که
مجلات رشد هم
حلقه‌ای از منابع
این برنامه‌ها هستند،
باید منسجم،
متعادل، کارآمد،
نشاط‌آفرین، پویا و
انعطاف‌پذیر باشند

ما به دنبال چه
خروجی‌هایی از
آموزش و پرورش
هستیم؟ کلیدواژه
اساسی خروجی
ما، تفکر، تعقل و
اندیشه‌ورزی است

ما فقط مسئول
نیستیم یک مجموعه
محفوظات در اختیار
دانش‌آموزان قرار
دهیم تا بتوانند
در کنکور قبول
شوند، ما باید به
دانش‌آموزان
مهارت‌هایی بیاموزیم
که با آن‌ها زندگی
عادی خودشان را
سرو سامان دهند



و مبانی فلسفی، به‌خصوص در مباحث انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی، بسته آموزشی که به دانش‌آموز می‌دهیم، باید یک بسته آموزشی باز باشد، نه بسته؛ یعنی دانش‌آموز خودش هم در تکمیل و کارآمدسازی بسته آموزشی نقش داشته باشد.

کاهش تمرکز

بحث کاهش تمرکز یکی از رویکردهای اساسی در برنامه درسی ملی است که با مبانی کاهش تمرکز در سایر نظام‌های آموزشی کاملاً متفاوت است. فضای نگرشی که باید بر تعلیم و تربیت حاکم باشد تا معلم، دانش‌آموز و خانواده با انگیزه و با نیت تکاملی و تعالی‌جویانه به تعلیم و تربیت بپردازند، اقتضا می‌کند که به سمت کاهش تمرکز برویم. در این جا، کاهش تمرکز ارتباط محکمی با مبانی ما پیدا می‌کند.

ساعات رسمی کلاسی و غیر کلاسی

آخرین نکته بحث ما، ساعات رسمی غیر کلاسی و ساعات رسمی کلاسی است که در اختیار استان‌ها، مناطق و مدارس قرار دارد.

در برنامه درسی ملی، ساعات درسی و تربیتی، ساعات و زمان، هم رسمی و هم غیر رسمی است. زمان رسمی آن است که برای آن برنامه‌ریزی می‌کنیم. اما زمان غیر رسمی زمانی است که در اختیار دانش‌آموز قرار دارد. در این جا، این مطلب مورد تأکید است که مدرسه و برنامه‌های درسی و تربیتی باید بتوانند تا حد امکان جهت‌گیری و برانند تربیتی زمان غیر رسمی آموزش را نیز، در جهت اهداف آموزشی و تربیتی که در برنامه درسی ملی است، سوق دهند؛ یعنی هم‌سوسازی زمانی که دانش‌آموز در مدرسه نیست، با زمانی که در مدرسه حضور دارد.

البته ساعات رسمی هم دو گونه تعریف شده است: ساعات رسمی کلاسی و غیر کلاسی. در حال حاضر، ساعات رسمی ما فقط ساعات رسمی کلاسی است. ولی برنامه درسی ملی ساعات رسمی غیر کلاسی را هم تعریف کرده و آن را جزو برنامه درسی و تربیتی قرار داده است. بخشی از این ساعات، در اختیار مدرسه و در اختیار استان و منطقه قرار دارد. به‌طور قطع مجلات رشد می‌توانند براساس این ساعات رسمی غیر کلاسی، برنامه‌ریزی کلان داشته باشند و بخش عمده‌ای از آن را هدایت کنند. کتاب، مجله، سی‌دی و... هر کدام برای دانش‌آموز، معلم و خانواده یک رسانه هستند.

در حال حاضر، این‌ها پراکنده‌اند. انسجام محتوایی و هدفمند باهم ندارند و در یک رابطه اکمالی متقابل باهم قرار نمی‌گیرند. بنابراین، در یک نگاه کلان در افق اجرای کامل، اقتضای بحث این است. اما در افق هم‌سوسازی، در مرحله کنونی که ما در آن قرار داریم، وزارت آموزش و پرورش و سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی تصمیم گرفته‌اند که به‌جای اجرای برنامه‌های درسی ملی، یک مرحله هم‌سوسازی را دنبال کنند. فعلاً ما به‌عنوان کارگزارانی که در سازمان پژوهش خدمت می‌کنیم، قاعدتاً باید همراه با افق هم‌سوسازی حرکت و آن را نوعی هم‌سوسازی حداکثری تلقی کنیم.

در هم‌سوسازی مورد نظر ما، اولین مورد، تغییر و تکمیل عناوین مجلات و مخاطبان است. ما در حال حاضر بعضی از حوزه‌های یادگیری را داریم که به‌ازای آن مجله رشد نداریم. در برنامه درسی ملی، خانواده، رکن و شریک اساسی تعلیم و تربیت تلقی شده است. در حال حاضر، غیر از مجله پیوند که انجمن اولیا و مربیان منتشر می‌کند، رسانه‌های مکتوب دیگری نداریم. آیا ما به رشد خانواده نیاز نداریم؟ آن‌هم با همان انعطاف‌پذیری و عدم تمرکز؟

خانواده‌ها نسبت به تربیت دینی، اخلاقی و عقلانی باید چه نقشی را ایفا کنند. در مورد دانش‌آموزان هم ما مخاطبان خود را دوره‌ای تلقی کرده‌ایم. ولی برخی از اقداماتی که انجام می‌شود، اقتضا می‌کند ما پایه‌های تحصیلی متفاوت را - در رسانه‌ای که در اختیار شماست - در جایگاه مستقلی ببینیم. در افق هم‌سوسازی، بحث اصلاح و ارتقای رویکرد مطرح است. ما بحث تلفیق را باید به حد مورد توجه قرار دهیم. نگاه تلفیق بسیار پر مضمون است و باید روی آن تأمل کرد. بحث چرخش در رویکردها از این مقوله است. تلقی از علم که خودش بحث مستقلی را می‌طلبد. مختصر این‌که: امروز تلقی ما از مفهوم علم یا دانش، همان تلقی از علم به‌معنای science یا دانش تجربی است. آن‌هم دانش تجربی مبتنی بر مبانی نظری اومانیستی که در غرب تولید شده است.

یک مطالبه از آموزش و پرورش این است که شما باید نسبت به علم، دیدگاهی را به دانش‌آموزان منتقل کنید که برخاسته از دیدگاه‌های فلسفی خودمان باشد. این تلقی، یکی از تلقی‌های بسیار مهم است و بحث بسیار مفصل و مستقلی را می‌طلبد، ولی چرخشی اساسی است که ما در افق هم‌سوسازی باید به آن بپردازیم.



پروین اندیش*

کلید واژه‌ها: مدیر، ویژگی‌ها، کارکردها، شایستگی

مقدمه

امروزه، در این دنیای در حال تغییر و پیشرفت، مدارس به تغییر و دگرگونی نیاز دارند. این تغییر باید ابتدا در مدیریت ایجاد شود و به جای روش‌ها و برنامه‌های گذشته، نظریه‌ها و روش‌های نوین جای گزین شوند. بهتر است مدیران مدارس با انواع کارکردها آشنا باشند و راه به کارگیری آن‌ها را بدانند. علاوه بر آن، تشخیص دهنده خوبی باشند و کارکنان خود و ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی آنان را بشناسند. در این مقاله سعی شده است کارکردهای روشن و راهبردهای مناسب مدیر شایسته بیان شود.

مدیریت و شایستگی

علمای علم مدیریت، تعاریف متعددی از مدیریت بیان کرده‌اند:

از جمله:

- مدیریت یعنی گردآوری اطلاعات و تنظیم آن‌ها در جهت انجام کارهای سازمان.^۱
- مدیریت عبارت است از هماهنگی منابع انسانی و مادی، در جهت دست یافتن به هدف‌های سازمان.^۲
- مدیریت یعنی به وجود آوردن یا تأمین محیطی مناسب برای افراد سازمانی در جهت هدف‌های سازمان.^۳
- شایستگی نیز در «فرهنگ آکسفورد» (۲۰۰۳) قدرت، توانایی و ظرفیت انجام وظیفه تعریف شده است. هم‌چنین، شایستگی را ترکیبی از مهارت‌ها، دانش و نگرش‌های مورد نیاز برای انجام یک نقش به گونه‌ای اثر بخش تعریف می‌کنند.

شایستگی عموماً به عنوان مجموعه رفتارها یا فعالیت‌های مرتبط با انواع دانش، مهارت‌ها و انگیزه‌هایی معرفی می‌شود که پیش نیازهای رفتاری، فنی و انگیزشی برای عملکرد موفقیت آمیز در یک نقش یا شغل مشخص است.

کارکردهای مدیریت و وظایف مدیران مدارس

هدف اصلی مدیریت مدرسه، تسهیل و پیشبرد امر آموزش و یادگیری است. برای رسیدن به این هدف، مدیران باید وظایف زیر را انجام دهند:

۱. **برنامه ریزی:** عبارت است از تعیین اهداف و تدارک فعالیت‌ها، امکانات و وسایل برای تحقق اهداف. لذا داشتن طرح و برنامه کار هفتگی، ماهانه و سالانه از وظایف مهم مدیر موفق و شایسته آموزشی است.

۲. **سازمان دهی و هماهنگی:** فرایند سازمان دهی، یعنی نظم و ترتیب دادن به کار و فعالیت و تقسیم و تکلیف آن به افراد، به منظور انجام کار و تحقق هدف‌های معین. مدیر شایسته بدین منظور باید سازمان دهی و هماهنگی‌های لازم را بین افراد و واحدهای مدرسه به وجود آورد.

۳. **هدایت و رهبری:** رهبری در مدیریت، فرایند اثر گذاری و نفوذ در رفتار اعضای سازمان برای یاری و هدایت آن‌ها در ایفای وظایفشان است. با توجه به این تعریف، مدیر شایسته در مدرسه باید قبل از هر چیز یک رهبر آموزشی باشد. چرا که رهبر آموزشی با برقراری ارتباط متقابل با کارکنان، انگیزه کار و فعالیت را در آن‌ها به وجود می‌آورد و مشکلات و کشمکش‌های آن‌ها را حل می‌کند.

۴. **نظارت و کنترل:** نظارت و کنترل به معنی بازدید و مراقبت از طرز پیشرفت اجرای عملیات در مقایسه با وضع مطلوب، و تغییر و تصحیح عملیات به منظور جلوگیری از انحراف از تحقق اهداف سازمان آموزشی است [عباس زاده، ۱۳۷۶].

مدیر شایسته ابتدا ملاک‌ها و روش‌های سنجش عملکرد را تعیین می‌کند و آن گاه به نظارت بر عملکردها و اندازه گیری آن‌ها می‌پردازد. در ادامه نیز نتایج حاصل را مقایسه و در پایان برای تصحیح عملکردها اقدام می‌کند.

۵. **تصمیم گیری:** تصمیم گیری، اصلی ترین وظیفه مدیر است. مدیر شایسته کارکنان خود را برای مشارکت در تصمیم گیری‌ها تشویق می‌کند. هم‌چنین، فهمیدن



شهید سید علی
خلیفه سلطانی

(۱۳۲۴-۶۱)

دبیر و مدرس ریاضی، انقلابی
تلاشگر، اهل قلم. اصفهان
شهید خلیفه سلطانی دارای مدرک
کارشناسی ارشد ریاضی و از
چهره‌های خدمت‌گزار در سال‌های
انقلاب بود. او در آموزش و پرورش
اصفهان کارهای مؤثری انجام
داد. از جمله: بنیان‌گذاری شورای
هماهنگی مراکز تربیت معلم
اصفهان، دایر کردن چهار مرکز
تربیت معلم، نمایندگی جامعه
معلمان اصفهان در جریان پیروزی
انقلاب و ریاست آموزش و پرورش
کلیاتگان. وی اهل قلم بود. یک
کتاب درسی ریاضی برای آموزش
معلمان و کتاب معارف اسلامی
برای مراکز تربیت معلم تألیف
کرد. خلیفه سلطانی در سال ۱۳۶۱
در جبهه‌های حق علیه باطل به
شهادت رسید.

مورد یک مدیر مدرسه شایسته نیز مصداق داشته باشد.

نتیجه گیری و چند پیشنهاد

با توجه به آن چه در این نوشتار آمد، امید است مدیران مدارس و مسئولان آموزش و پرورش، با بهره گیری از کارکردهای مدیریت و با عنایت به ویژگی های مدیر شایسته، برنامه هایی ثمربخش و عملی و همراه با پویایی برای مدارس، کارکنان و دانش آموزان خود تنظیم کنند. ناگفته نماند، تحقق مدیریت شایسته در مدارس، مستلزم اجرای دقیق همین کارکردهاست. به منظور دست یافتن به چنین مدیریتی، پیشنهادهای زیر را مطرح می کنیم:

۱. مدیر در آموزشگاه یا مدرسه خود «کمیته مدیریت شایسته» را تشکیل دهد و ضمن استفاده از همه معلمان و دانش آموزان در برنامه ریزی، فرایند نتایج را مرتباً ارزیابی کند.

۲. مدیر مدرسه ضمن توجه جدی به مدیریت روابط انسانی در اداره مدرسه، سبک مدیریتی خود را بر پایه مشارکت و هماهنگی با معلمان و دانش آموزان قرار دهد و از این طریق، در قلب و روح کارکنان و دانش آموزان نفوذ کند.

۳. مدیر مدرسه به همان اندازه که به زیردستان (معلمان و کارکنان مدرسه) آزادی عمل می دهد، به همان اندازه هم اقتدار خود را به کار گیرد و کنترل و نظارت لازم را بر کار آنان داشته باشد.

۴. مدیر مدرسه به کارکنان و معلمان اجازه دهد تا در چارچوب محدودیت های تعیین شده توسط او، تصمیم گیری و انجام وظیفه کنند.

۵. مدیر مدرسه تلاش کند، هم خود رهبر آموزشی شایسته ای باشد و هم مهارت های رهبری را به معلمانش بیاموزد.

✽ آموزگار شهرستان داراب استان فارس

زیر نویس

1. Foster
2. Ranwee
3. V.Dannel

منابع

۱. تورانی، حیدر. کیفیت بخشی آموزش و پرورش دوره ابتدایی...، ۱۳۸۰.
۲. شوچی، شیدا. رویکرد نوین مدیریت کیفیت در آمریکا. ترجمه محمد دکتر اقدسی. ۱۳۸۰.
۳. عباس زاده، سید میرمحمد. تئوری تحقیق و عمل در مدیریت آموزشی (جلد ۲). انتشارات دانشگاه ارومیه. ۱۳۷۶.
۴. عزت خواه، نوروز. مدیریت مراکز پیش دبستانی. ۱۳۷۵.
۵. میرکمالی، سید محمد. رهبری و مدیریت آموزشی. یسطرون. تهران. ۱۳۸۳.
۶. فصل نامه مدیریت در آموزش و پرورش، شماره ۲۲، دی ماه ۱۳۸۳.
۷. فصل نامه مدیریت در آموزش و پرورش، شماره ۴، دی ماه ۱۳۸۵.



فرایند تصمیم گیری برای مدیران موفق مدارس امری حیاتی است، زیرا مدرسه مانند همه سازمان های رسمی دیگر، اساساً ساختاری برای تصمیم گیری است.

۶. ارزش یابی: مدیران مدارس می توانند بازده آموزشی مدارس را بهبود بخشند. بدین منظور باید با ارزش یابی مستمر از تدریس و فعالیت های آموزشی مدرسه، میزان اثر بخشی و کارایی معلمان و میزان تحقق هدف های آموزشی را مشخص کند. و بر این اساس، برای تجدید نظر در برنامه آموزشی مدرسه اقدام کند.

ویژگی های مدیر شایسته با توجه به کارکردها

در این جا، به برخی از ویژگی های مدیر به طور مودی شرح اشاره می شود: -علاقه مندی به پیشرفت سازمان؛ -مقدم دانستن اهداف سازمان بر اهداف شخصی؛ -پی گیری و تلاش برای رفع تنگناها، محدودیت ها و ... -تهیه برنامه راهبردی بلند مدت؛ -آشنایی با محیط درون سازمان و محیط پیرامون سازمان؛ -استفاده از راه حل های اساسی به جای راه حل های مقطعی؛ -هدایت، نظارت و ارزش یابی مستمر برنامه ها و کارکنان سازمان؛ -رهبری و هدایت مناسب؛ -گسترش آگاهی و حساسیت های ملی و مذهبی؛ -بازسازی و نوسازی باورها و بینش ها در رفتار کارکنان؛ -مهارت در ایجاد وحدت؛ -همدلی و اشتیاق به مشارکت جویی؛ -خطرپذیری تصمیم گیری.

لازم به یادآوری است که همه این ویژگی ها می تواند در

تصمیم گیری برای مدیران موفق مدارس امری حیاتی است، زیرا مدرسه مانند همه سازمان های رسمی دیگر، اساساً ساختاری برای تصمیم گیری است

علم در تعلیم و تربیت



کلید واژه‌ها: نظم، انضباط، امام خمینی.

مقدمه

در نظام هستی و قوانین حاکم بر آن، ریزترین موجودات تا بزرگ‌ترین آن‌ها، از نظمی شگفت‌انگیز حکایت می‌کنند. اگر نگاهی دقیق به اطراف خود بیندازیم و پدیده‌های هستی را با دیده دقت بنگریم، درمی‌یابیم که دست پر مهر پروردگار چه قدر زیبا و منظم هر چیز را

در جای خویش نهاده است. هرچه بیش‌تر در گستره زمین و زمان و آفریده‌های گیتی دقت کنیم، نظم حیرت‌انگیز آن‌ها چشمانمان را بیش‌تر خیره می‌سازد.

جهان با همه بزرگی‌اش، مشحون از نظم و انسجام و ترکیب‌های حساب شده است؛ پیدایش شب و روز، رفت و آمد فصل‌ها، چهارگانه، خواب و بیداری آن در بهار، زنجیره حیات در حیوانات و گیاهان و وابستگی آن‌ها به هم و... همه، نشانه‌های آشکار نظم و انتظام عالم است. اگر اندکی بی‌نظمی در گوشه‌ای از چرخه حیات راه می‌یافت، همه آن به نابودی می‌گرایید.

تعریف

نظم: آراستگی، هماهنگی، پیوستگی ترتیب زمانی یا عددی یا امکانی، رشته‌مروارید، میزبان کردن، قاعده و قانون.

انضباط: استوار شدن، نگاه داشتن، رعایت قوانین و مقررات و نیز وفای به نظم.

ضرورت وجود نظم و انضباط

از آن‌جا که انسان موجودی با گرایش‌هایی گوناگون است و این گرایش‌ها در جامعه بشری در تضاد و ناسازگاری‌اند، آنچه می‌تواند انسان را از این تنش نجات بخشد، وفاداری و عمل به قانون و ارج نهادن به حقوق دیگران است. پیشوای پارسایان، **حضرت علی (ع)** می‌فرماید: «برترین ادب آن است که انسان بر حد خویش بایستد و از اندازه خود فراتر نرود» [غرورالحکم، ج ۲: ۲۰۱۲].

نظم در تعلیم و تعلم

فراگیری علم و دانش که از سوی رسول گرامی (ص) امری لازم و واجب شمرده شده است، هنگامی به گونه شایسته انجام می‌پذیرد که با نظم و انضباط همراه شود. در این مقاله، به تعدادی از آداب و وظایف معلم اشاره می‌کنیم.

آداب و وظایف ویژه معلم

۱. شایستگی برای تعلیم؛ ۲. حفظ حیثیت و شأن علم و دانش؛ ۳. به کار بستن علم؛ ۴. حسن خلق و فروتنی؛ ۵. دریغ نوزیدن از تعلیم دیگران؛ ۶. کوشش در آموزش؛ ۷. شهامت در اظهار حق.

آداب و وظایف معلم نسبت به شاگرد

شاگردان خود را به تدریج با آداب و حقایق دینی آشنا سازد؛

در دل آنان شوق و دل‌بستگی برای فراگیری دانش پدید آورد؛

نسبت به شاگردان دل‌سوز باشد و آنان را یاری کند؛

از محبت دریغ نکند؛

نرمش و مدارا داشته باشد؛

مطالب علمی، در خور استعداد شاگردان باشد؛

شاگردان را به اشتغالات علمی ترغیب کند؛

به شاگردان و افکار آنان احترام بگذارد؛

میان شاگردان تبعیض قائل نشود؛

معلمان خوب را به شاگردان معرفی کند.

آداب و وظایف معلم در جلسه درس

ظاهر خود را بیاراید؛

رابطه خود را با خداوند مستحکم سازد؛

آرامش، متانت، فروتنی، نرم‌خویی و وسادگی را مراعات کند؛

نیت و هدف خود را خالص کند؛

نگاه خود را عادلانه میان همه شاگردان توزیع کند؛

پیش از درس به عنوان تبرک و تیمن، چند آیه از قرآن را تلاوت کند؛

به آسان‌ترین روش درس دهد؛

به مصالح شاگردان و وقت آنان توجه کند؛

در حفظ نظم جلسه دقت کند؛

در شاگردان، انضباط و حس مسئولیت‌پذیری به وجود آورد؛

اگر از آن‌چه نمی‌داند پرسش کنند، بگوید: نمی‌دانم؛

اشتباهات خود را به خودش تذکر دهد.

امام خمینی (قدس سره) الگوی نظم و انضباط

«حضرت امام، در مجموعه شئون و کارهای خود نظم و انضباط داشتند و به‌طور عادی، هیچ‌گاه توجه به کاری، موجب تضییع کار دیگرشان و یا غفلت از آن نمی‌شد. هم‌چنین هر روز

آنوتا- آموزش، نوآوری و توسعه انسانی-، نام وبلاگ متعلق به آموزش و پرورش استان زنجان است که به وسیله **محمد علی احمدی**، کارشناس آن اداره مدیریت می شود. عمده مباحث و مطالب وبلاگ آنوتا در حوزه معلمی و آموزش و پرورش است و در ضمن، از مطالب ذوقی کوتاه نیز به بهره نیست. چند مطلب کوتاه از این وبلاگ انتخاب کرده ایم که می خوانید.

رمز شادابی و آرامش

قابلیت های ذهن سالم

شاید اگر از هر کسی بخواهید سلامت جسمی را برای شما تعریف کند، از عهده این کار برآید، ولی ذهن و روان هم چنان برای بیشتر مردم عنصری ناشناخته است. اصولاً ذهن سالم ذهنی است که قابلیت های خاصی داشته باشد.

۱. **توان دوست داشتن و دوست داشته شدن:** فقدان این توانایی و عدم دوست داشته شدن از سوی دیگران می تواند در رشد و سلامت روحی انسان اختلال ایجاد کند.

۲. **توان پذیرش تغییر:** داشتن روحیه مثبت گرا با کمک گرفتن از عقل و منطق به انسان کمک می کند تا بتواند با تغییرات کنار آید و حتی شرایط بد را نیز تحمل کند.

۳. **توان رویارویی با خطر یا به اصطلاح ریسک کردن در راستای رسیدن به هدف های زندگی:** البته در این ریسک کردن، نباید مدام منتظر وقوع پیامدهای ناگوار باشید.

۴. **نشان دان احساسات:** همان طور که خطری را حس می کنید، می توانید احساساتتان را نیز به شکل یک نمود خارجی نشان دهید؛ حتی نشان دادن احساسات منفی مانند خشم.

۵. **دیدن واقعیت ها به اندازه لازم:** خوش بینی و بدبینی بیش از حد، هر دو به روحیه انسان آسیب می رسانند. اما امید، ایمان و احساس حمایت شدن از غیب، همگی در تطابق با شرایط سخت به حفظ سلامت روح انسان کمک می کنند.

۶. **داشتن قدرت تخیل و آزاد گذاشتن این قوه برای تولیدات ذهنی:** یعنی همان روندی که به خلاقیت می انجامد.

۷. **آگاهی از توان خود:** داشتن شناخت صحیح از توانایی هایمان، به ما کمک می کند تا بتوانیم با مشکلات روبه رو شویم.

۸. **قدرت اعتراف به اشتباه:** این عنصر یکی از ظریف ترین عامل های سلامت روان است که به انتقاد از خود و آموختن از تجربه گذشته خود مربوط می شود. بر خلاف آن چه ابتدا به ذهن می رسد دستیابی به سلامت روان در این بعد کار ساده ای نیست.

عبادات، قرائت قرآن، ادعیه، مطالعه های گوناگون، گوش کردن به اخبار، قدم زدن، نرمش (حرکت های ورزشی که طبق نظر پزشکان معالج الزاماً به منظور حفظ سلامتی انجام می دهند)، رسیدگی و پاسخ گویی به امور شرعی و اجازات و استجازات و قبض و جوه، ملاقات ها، معاشرت و انیس با افراد خانواده، خوراک و استراحتشان، هر کدام به صورتی منظم و در موعد خود انجام می گرفت. همین نظم، در برنامه هفتگی شان حاکم بود. حضرت امام، هیچ گاه کار امروز را به فردا مؤکول نمی کردند. کارها و زندگی و همه شئون و امور ایشان منظم و مشخص بود. در زندگی حضرتش، هر چیز سر جایش قرار داشت و هر کاری دور از شتاب زدگی و عجله و بدون دلدزدگی و تأخیر، در موعد مقرر آن انجام می گرفت. با کثرت کارها و تعداد امور و گزارش ها و چیزهای دیگر هیچ نشانه ای از شلوغی و تراکم و کارهای به جامانده، در زندگی حضرتش مشاهده نمی شد» (رحیمیان: ۱۸۴-۱۸۳)

پیشنهاد برای پذیرش رعایت انضباط در

دانش آموزان

برای این که بتوانید دانش آموز را به رعایت نظم و انضباط مقید کنید: -مقررات را چنان برقرار کنید که احترام شما و دانش آموز، هر دو، محفوظ بماند.

-مقررات و محدودیت ها از روی هوس یا سلیقه شخصی نباشد، بلکه بر اصول تربیتی و سازنده شخصیت نوجوان مبتنی باشد.

-دانش آموز را در رعایت قوانین، چه از لحاظ عاطفی و چه از لحاظ احساسی و رفتاری، یاری کنید.

-مقررات ساده و برای دانش آموز قابل درک باشند.

-در اجرای انضباط همیشه علاقه و محبت خود را به دانش آموز نشان دهید و او را از محبت سیراب کنید. انضباط و محدودیتی که تعیین کرده اید، نباید میان شما و دانش آموز رنجشی پدید آورد. باید با پاداش و محبت، او را به اجرای قوانین وادارید.

جمع بندی

برای آن که نظم و انضباط بر محیطی حکم فرما شود، به استواری و پایداری نیاز است. از امام باقر (ع) روایت است که ما مسجداً (ع) می فرمود:

«همانا من مداومت بر عمل را دوست دارم؛ اگر چه آن عمل کوچک باشد» [اصول کافی، ج ۲: ۸۲].

نظم و انضباط در کارها تحقق نمی یابد، مگر با پایداری و استواری. معلم توانا می کوشد با پایداری، کارها را پی گیرد و نظم و انضباط را بر محیط کلاس خویش حاکم سازد تا کارها به سامان و فرجام رسد. هنر معلم موفق آن است که به کارها استمرار بخشد، نه آن که کاری را آغاز کند و سپس رها سازد.

منابع

۱. لغت نامه دهخدا.
۲. فرهنگ دانشگاهی، ترجمه المنجد.
۳. غرر الحکم، ترجمه محمد علی انصاری، ج ۲.



سیدروس درخشان
(۱۳۳۵)
آموزگار موفق زنجان

۳۱ سال سابقه خدمت دارد و اینک بازنشسته است. طی سال های خدمت با علاقه بسیار به فعالیت های آموزشی و پرورشی می پرداخت. رابطه بسیار خوبی بین او و دانش آموزان برقرار بود. وی در دانش افزایی بسیار جدی بود و کلاس های خود را به شیوه فعال اداره می کرد. طی سال های خدمت، بیش از بیست بار موفقیت های چشم گیری در امتحانات، مسابقات و همایش ها به دست آورد و اغلب اوقات رتبه های اول یا دوم را احراز می کرد؛ از آن جمله: کسب مقام های اول مسابقات الگوهای برتر تدریس در درس های علوم تجربی، جغرافی، ریاضی و هنر، تربیت بدنی، مسابقات علمی، ورزش های همگانی و بومی و محلی.

معلمان 1434.blogfa

۹. احترام و شخصیت قائل بودن برای خود.

۱۰. توان همراهی و برآورده کردن انتظاراتی جمع (مانند خانواده، همکاران یا همسایگان): البته برای همراهی و هم‌دردی، باید به خود اجازه انتخاب دهید. به این ترتیب، در صورتی که تصمیم به عدم همکاری بگیرید، می‌توانید این کار را انجام ندهید.

۱۱. احساس آزادی در نشان دادن افکار و عقاید خود و به اصطلاح ابراز وجود: این ابراز کردن می‌تواند از طریق کلام، نوع لباس و پیام‌های غیر کلامی باشد.

۱۲. توان نشان دادن شادی و هیجان و تعجب واقعی: متأسفانه در برخی فرهنگ‌ها، این ابراز شادی و هیجان در اجتماع، شایسته شمرده نمی‌شود.

۱۳. توان متعارف پاسخ‌گویی به نیازهای منطقی خود و دیگران.

۱۴. داشتن روحیه شوخ طبعی و بذله‌گویی: اصولاً توان دیدن روی خنده‌دار حوادث و در نظر گرفتن آن‌ها خصوصاً در مواقعی که با مشکل روبه‌رو می‌شویم، یکی از قابلیت‌های بسیار کمک‌کننده ذهن سالم به ماست.

منبع: مقاله «قابلیت‌های ذهن سالم»: نویسنده: دکتر ولی‌الله سلامی.

نظرات تعدادی از فلاسفه مشهور تعلیم و تربیت جهان در ارتباط با آموزش و پرورش

۱- بزرگ‌ترین عیب آموزش و پرورش امروز، فراموش کردن

انسان و ارج اوست (کارل یاسپرس آلمانی).

۲- بهترین روش آموزش، به کار بردن روش پژوهش علمی از سوی خود دانش آموز است (جان دیویی).

۳- انسان تنها کتاب من است. نخستین کار مربی باید شناخت طبیعت انسان باشد. نه کتاب، نه فن، بلکه خود زندگانی باید پایه تعلیم و تربیت باشد. بی‌عشق، انسان بی‌خداست و اگر عشق و خدا نباشد، انسان چیست؟ (یوهان هاینریش پستالوزی سوئیسی).

۴- همه شکوه آدمی به سه چیز است: دانش، اخلاق و دین. آموزش و پرورش باید حرکتی باشد گام به گام از قلمرو حس به قلمرو فهم (یوهان آموس کومنیوس. چک).

معرفی کتاب

در زمینه آموزش و پرورش کتاب‌های زیر بسیار مفیدند و مطالعه آن‌ها را توصیه می‌کنم. خواهشمندم شما نیز کتاب‌های خوب را برای معرفی در وبلاگ، با مشخصات کامل برایم بفرستید:

۱. مغز و آموزش. مؤلف اریک جنس. مترجمان لیلی محمدحسین و سپیده رضوی. انتشارات مدرسه. قیمت ۱۳۸۰ تومان.

۲. هوش‌های چندگانه. مؤلف توماس آرمسترانگ. مترجم مهشید صفری. انتشارات مدرسه. قیمت ۱۵۵۰ تومان.

۳. یاددهی هوشمند «پرورش استعداد در کلاس درس و بیرون مدرسه». مؤلفان جانیس لروکس و ادنا مک‌میلون. مترجمان علی رؤوف و حمیدرضا فاطمی‌پور. انتشارات منادی تربیت. قیمت ۹۰۰ تومان.



یوسف
سلیمان زاده
(۱۳۵۴)

دبیر زیست‌شناسی، اهل قلم،
کردستان

وی دبیر شاغل در مدارس کردستان است و در رشته خود تدریس می‌کند. اهل قلم نیز می‌باشد و تاکنون دو کتاب تألیف کرده است: «بررسی علمی و دینی سیر تحول در انسان»، و «آزادی در اسلام». کتاب سیر تحول نگاهی دارد به خلقت انسان، تجزیه و تحلیل نظریه داروین و بررسی علمی و دینی مراحل خلقت انسان. کتاب آزادی در اسلام نیز به شبهاتی که پیرامون مسئله آزادی در اسلام مطرح می‌شود، پرداخته است.





را به منظور تدریس تألیف کرده است. کتاب حاضر از سوی گروه «برنامه ریزی درسی صنایع و هنر» سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور به عنوان کتاب آموزشی مورد تأکید قرار گرفته است. عناوین کلی کتاب عبارت اند از: مکاتب نقاشی باستان؛ مکاتب نقاشی ایران بعد از اسلام؛ مکاتب نقاشی خاور دور؛ مکاتب نقاشی اقوام بومی؛ مکاتب نقاشی قبل از رنسانس؛ مکاتب نقاشی غرب از رنسانس تا قرن ۱۹ میلادی؛ مکاتب نقاشی غرب در دنیای مدرن؛ آشنایی با مکاتب نقاشی پُست مدرن.

● خاکهای نرم کوشک

● نویسنده: سعید عاکف

● ناشر: انتشارات ملک اعظم.

● چاپ نود و پنجم. آذر ۱۳۸۸.

● مشهد [۷۲۴۶۱۶۹-۰۵۱۱].

شهید عبدالحسین برونسی، متولد روستای گلبوی کدکن، از توابع تربت حیدریه و فرمانده تیپ ۱۸ جوادالائمه (ع) بود. وی قبل از انقلاب بنا بود و در عین حال اهل مبارزه و مجاهدت. با شروع جنگ تحمیلی به عرصه دفاع مقدس وارد شد و مراتب رشادت و ایمان خود را نشان داد تا به درجه فرماندهی تیپ رسید و سرانجام در عملیات بدر (۶۳/۱۲/۲۳) به

بیگم حائز زاده، لیلی محمدحسین

● ناشر: نشر قطره و انتشارات

منظومه خرد.

● چاپ چهارم. ۱۳۸۶ [۸۹۵۶۵۳۷-۰۲۱].

کتاب حاضر، ترجمه و تألیف، و در تألیف بعضی از بخش ها، مستند به تجربه های معلمانی است که در یکی از مدارس تهران به آموزش اشتغال داشته اند.

کتاب دو بخش دارد. بخش اول (در هفت فصل) آموزشی مؤثر، شخصیت معلم، سازماندهی کلاسی، نظارت بر پیشرفت دانش آموزان و... را شرح می دهد و بخش دوم (در دو فصل) منابعی را در اختیار معلمان، مدیران و مشاوران آموزشی قرار می دهد تا محتوا و مفاهیم بخش اول را به کار گیرند. کتاب به گونه ای تدوین شده است که بتواند به عنوان متن آموزشی در «کارگاه های آموزشی» مورد استفاده قرار گیرد.

● آشنایی با مکاتب نقاشی

● نویسنده: فوزیه (هیوا) لطفی

● ناشر: سروش هدایت. قم. چاپ

● چهارم. ۱۳۸۷.

نویسنده، دبیر نقاشی هنرستان حکمت سمنندج است و این کتاب

● مکتب تعلیم و تربیت اسلامی

● نویسنده: دکتر علی شریعتی

● ناشر: چاپخش. ۱۳۸۹. قطع جیبی.

[۰۲۱-۶۶۴۰۴۱۱۰].

کتاب در عین ایجاز و اختصار، و گذشت حدود چهل سال از نوشتن آن- شریعتی در سال ۱۳۵۶ در گذشت- حاوی مطالب و نکاتی خواندنی است و به لحاظ نگرش به موضوع مهم تعلیم و تربیت به طور کلی، و دو نوع تعلیم و تربیت اسلامی و غربی، می تواند مفید باشد. اولاً فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را، بر اساس آنچه در طی تاریخ تمدن اسلامی روی داده است بیان می کند و ثانیاً خواننده را با واژگان بسیاری در حوزه تعلیم و تربیت اسلامی آشنا می سازد: مکتب، مدرسه، خلیفه، دارالکتب، حوزه علمیه، مدرس، حجره، طلبه، استاد و... ثالثاً در نگاهی اجمالی به تعلیم و تربیت در جهان جدید، که شریعتی، خود آن را «تعلیم و تربیت اجتماعی» نام می دهد، در مقایسه با تعلیم و تربیت اسلامی- که آن را «انسانی» می نامد، کلیدهایی به دست خواننده می دهد تا با تأمل بیشتری به آموزش و پرورش موجود دنگرد.

● ویژگی های معلم مؤثر

● ترجمه و تألیف: خیریه



شهید
عبدالحسین
مشر
(۱۳۶۰-۱۳۳۵)

دبیر، فعال سیاسی، خرم آباد لرستان

در روستای سیاه پوش از توابع شهرستان سلسله به دنیا آمد. همزمان با تحصیل در مدرسه، دروس حوزوی را نیز در خرم آباد خواند و سپس به قم رفت. در سال ۱۳۵۲ از دانشگاه تهران در رشته حقوق و علوم سیاسی فارغ التحصیل شد و در خرم آباد به تدریس و فعالیت های اسلامی روشنگرانه پرداخت که در پی آن به بهیمن تبعید شد. پس از انقلاب، به فعالیت های انقلابی خود ادامه داد و با شروع جنگ به جبهه ها رفت. وی همزمان مسئولیت بنیاد شهید انقلاب اسلامی لرستان را نیز به عهده داشت. سرانجام در صبح روز ۵ مهر ۱۳۶۰ در خرم آباد به دست منافقین به شهادت رسید.



شهادت رسید و مفقودالاثر شد. برونسی، صرف‌نظر از رزمندگی، شخصیت ویژه‌ای داشت که موجب شده است میان شهیدان دفاع مقدس، نام‌آور شود و کتاب «خاک‌های نرم کوشک» که درباره‌ی او نوشته‌اند، یکی از پرخواننده‌ترین کتاب‌های دفاع مقدس باشد. این کتاب مجموعه مشاهدات و خاطرات جمعی از بستگان، دوستان، آشنایان و هم‌زمان شهید درباره‌ی اوست.

- طوفان دیگری در راه است
- نویسنده: سید مهدی شجاعی
- ناشر: نیستان، چاپ هفتم، ۱۳۸۹
- [۲۱- ۲۲۶۱۲۴۳۵]

این اثر نخستین رمان سید مهدی شجاعی است. زینب که رقاصه معروفی است ناگهان شبی در یک مجلس، دگرگون می‌شود. به ثروت و شهرت پشت‌پای می‌کند و با جوانی به نام کمال فرار می‌کند و از ترس به روستایی پناه می‌برد. در آن‌جا برای کمال همسری از آشنایان خود پیدا می‌کند و کمال را وادار می‌کند که درس بخواند. کمال دیپلم می‌گیرد و به کمک زینب به آمریکا- نزد برادران زینب- اعزام می‌شود. در آن‌جا پزشکی می‌خواند و متخصص می‌شود. وی هنگامی که به ایران - بعد از انقلاب -

باز می‌گردد می‌شنود که دکتر چمران - که کمال در آمریکا با او آشنا شده بود - در جبهه‌هاست. پس به اهواز می‌رود و به گروه چمران می‌پیوندد و چندی بعد به شهادت می‌رسد. سال‌ها بعد زینب، که در این فرایند خود به زنی دیگر تبدیل شده است، با پدر کمال روبه‌رو می‌شود و ماجرای خود و کمال را برای وی بازگو می‌کند.

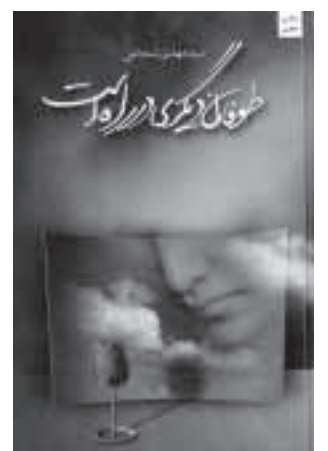
- دیوان امام خمینی
- [مجموعه اشعار امام خمینی]
- ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،
- چاپ اول، ۱۳۸۸
- [۲۱- ۶۶۴۰۴۸۷۳]
- امام خمینی (ره) شخصیتی ذوابعد



بود. که بعد شعری او پس از رحلت ایشان مکتشف گردید و بسیاری را شگفت‌زده کرد. دیوان امام که اندکی پس از درگذشت ایشان انتشار یافت یکی از پرخواننده‌ترین مجموعه‌های شعری پس از انقلاب است و بارها به شکل‌های مختلف به چاپ رسیده است. طرح جدید دیوان - در قطع پالتویی- در شمارگان ۱۲۰۰۰ نسخه، به عنوان چاپ اول، سال گذشته منتشر شد.

- پیمانه‌های بی‌پایان (۲ جلدی)
- انتخاب و تعلیقات: مهدی محبتی
- ناشر: هرمس، چاپ اول،
- [۱۳۸۹- ۸۸۷۹۵۶۷۴]

دکتر مهدی محبتی استاد ادبیات فارسی در دانشگاه است و در ضمن می‌کوشد از طریق سخن‌رانی، نشر کتاب و درس گفتارهای خود مردم را نیز با زیبایی‌ها و رمز و رازهای ادبیات گران‌سنگ فارسی آشنا کند. پیمانه‌های بی‌پایان در دو جلد (نظم، نثر) شامل گزیده‌ای از قصه‌های کوتاه ادبیات عرفانی است و برای علاقه‌مندان به این نوع ادبیات می‌تواند مفید باشد.




سید علیرضا خاضع (۱۳۴۶)
 دبیر و مربی پرورشی موفق، معلم نمونه کشوری، کهنگیلوبه و بویراحمد

دارای ۲۵ سال سابقه و هم‌اکنون شاغل است. طی سال‌های خدمت خود در ابعاد آموزشی، پرورشی، هنری، راهنمایی و هدایت دانش‌آموزان منشأ خدمت بوده و در سال ۸۸ به عنوان معلم نمونه کشوری شناخته شده است. اهل قلم بوده و مقالاتی را به رشته تحریر درآورده است. از دیگر موفقیت‌های اوست: کسب مقام اول استانی در نمایش نامه‌نویسی، کسب مقام اول در خاطره‌نویسی، نفر اول استان در رشته مفاهیم قرآنی (دوبار) و رادایی به مسابقات کشوری.

حاج آقارحیم

خاطره ها و تجربه ها

و فرمودند: والدین شما نگران شده اند که شما نمازتان را به فارسی می خوانید. آن ها نمی دانند که من کسانی را می شناسم که، نعوذ بالله اصلاً نماز نمی خوانند. شما جوانان پاک اعتقادی هستید که هم اهل دین هستید و هم اهل همت. من در جوانی می خواستم مثل شما نماز را به فارسی بخوانم، اما مشکلاتی پیش آمد که نتوانستم به این خواسته جامه عمل بپوشم. اکنون شما به خواسته دوران جوانی من لباس عمل پوشانیده اید. آفرین به همت شما. اما من در آن روزگار به اولین مشکلی که برخورددم، ترجمه صحیح سوره حمد بود که لابد شما آن مشکل را حل کرده اید. اکنون یک نفر از شما که از دیگران بیشتر مسلط است، به من جواب دهد که بسم الله الرحمن الرحیم را چگونه ترجمه کرده است. یکی از ما، به عادت محصلین، دستش را بالا گرفت و داوطلب پاسخ به حضرت آیت الله ارباب شد. جناب ایشان با لبخند فرمودند خوب شد که طرف مباحثه ما یک نفر است، زیرا من از عهده پانزده جوان نیرومند بر نمی آیم. بعد رو به آن جوان کردند و فرمودند: خوب بفرمایید که بسم الله را چگونه ترجمه کرده اید؟ آن جوان گفت بسم الله الرحمن الرحیم را طبق عادت جاری ترجمه کرده ایم: به نام

حکیم فرزانه، فقیه بزرگوار و معلم اخلاق حضرت آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب از علمای بزرگ اصفهان و استادی مسلم در تمام علوم اسلامی متداول از جمله حکمت، ادبیات، تفسیر، کلام، هیئت، ریاضی و فقه و اصول بود. آن بزرگوار علاوه بر دانش سرشار، فردی عارف، پرکار، مؤدب، متواضع و در مجموع الگو و نمونه ای از یک انسان کامل بود، طوری که در آن سال ها رفتار و برخوردهای ایشان با مردم زیانزد خاص و عام است.

سال ۱۳۳۲ بود. من و عده ای از جوانان پرشور آن روزگار پس از تبادل نظر و بحث و مشاجره به این نتیجه رسیده بودیم که چه دلیلی دارد که ما نماز را به عربی بخوانیم؟ چرا نماز را به زبان فارسی نخوانیم؟ و عاقبت تصمیم گرفتیم که نماز را به فارسی بخوانیم و همین کار را هم کردیم. والدین، کم کم از این موضوع آگاهی یافتند و به فکر چاره افتادند. تصمیم گرفتند که اول خودشان با نصیحت کردن، ما را از این کار باز دارند و اگر مؤثر نبود راه دیگری برگزینند. چون پند دادن آن ها مؤثر نیفتاد روزی ما را به نزد یکی از روحانیون آن زمان بردند. آن فرد روحانی وقتی فهمید ما به زبان فارسی نماز می خوانیم به طرز اهانت آمیزی ما را کافر و نجس خواند. این عمل او ما را در کارمان راسخ تر و مصبر تر ساخت. عاقبت یکی پدران، آن ها را، یعنی والدین دیگر افراد را به این فکر انداخت که ما را به محضر حضرت آیت الله حاج آقا رحیم ارباب ببرند و این فکر مورد تأیید قرار گرفت. روزی آن ها نزد ایشان می روند و موضوع را با ایشان در میان می گذارند. ایشان دستور می دهند که در وقت معینی ما را به خدمت آقای ارباب راهنمایی کنند. در روز موعود، ما که تقریباً پانزده نفر می شدیم به محضر ایشان رفتیم. در همان لحظه اول چهره نورانی و لبان خندان ایشان ما را مجذوب خود ساخت. دانستیم که با شخصیتی استثنایی مواجه هستیم. ایشان در آغاز دستور پذیرایی از همه ما را صادر فرمودند، سپس رو به والدین ما کردند و فرمودند شما که نماز را به فارسی نمی خوانید فعلاً تشریف ببرید و مرا با فرزندانمان تنها بگذارید. وقتی آن ها رفتند حضرت آیت الله ارباب رو به ما کردند و فرمودند بهتر است شما یکی یکی خودتان را به من معرفی کنید و هر کدام بگویید که در چه سطح تحصیلی هستید و در چه رشته ای درس می خوانید. پس از آن که امر ایشان را اطاعت کردیم، به تناسب رشته و کلاس هر کدام از ما پرسش های علمی طرح کردند و از درس هایی از قبیل جبر و مثلثات و فیزیک و شیمی و علوم طبیعی مسائلی پرسیدند که پاسخ اغلب آن ها از عهده درس های نیم بندی که ما خوانده بودیم خارج بود، اما هریک از ما از عهده پاسخ پرسش های ایشان بر نمی آمد، با اظهار لطف حضرت ارباب مواجه می شد که با لحن پدرانه ای پاسخ درست آن پرسش ها را خودشان می فرمودند. اکنون پس از سال ها می فهمم که ایشان با طرح این سؤالات قصد داشتند ما را خلع سلاح کنند و به ما بفهمانند که آن دروس جدید که شما می خوانید من بهترش را می دانم ولی به آن ها مغرور نشده ام. پس از این که همه ما را خلع سلاح کردند به موضوع اصلی پرداختند



غلامحسین
افتخاری
(۱۳۳۱)

دبیر بازنشسته، عضو مجمع خیرین مدرسه ساز، کرمانشاه
غلامحسین افتخاری به اظهار خود: «من که به تعلیم میان بسته ام/ از غرض سود و زیان رسته ام» طی پنجاه سال معلمی، پیوسته در خدمت آموزش و پرورش بوده است. وی به مدت ۱۵ سال که نیمی از آن در جنگ گذشت، مدیریت مدرسه ای را در کرمانشاه به عهده داشت و بعد از بازنشستگی، مدیریت دفتر جهاد مقدس مدرسه سازی و مجمع خیرین مدرسه ساز کرمانشاه را به صورت افتخاری به عهده گرفت که طی سال های خدمت او، صدها باب مدرسه از سوی افراد خیر، نهادها، ارگان ها، صنایع و کارخانه ها ساخته شد و در اختیار دانش آموزان قرار گرفت.

مهر ارباب و جوانان

دکتر محمد جواد شریعت *

خداوند بخشندهٔ مهربان. حضرت ارباب بالبخندی فرمودند: گمان نکنم که ترجمهٔ درست بسم الله چنین باشد. در مورد کلمهٔ «اسم» ترجمهٔ «به نام» عیبی ندارد. اما «الله» قابل ترجمه نیست، زیرا اسم علم (خاص) است برای خدا، و اسم علم را نمی توان ترجمه کرد. مثلاً اگر اسم کسی حسن باشد می توان گفت زیبا؟ درست است که ترجمهٔ حسن زیباست، اما اگر به آقای حسن بگویم آقای زیبا، حتماً خوشش نمی آید. کلمهٔ الله اسم خاص است که مسلمانان بر ذات خداوند متعال اطلاق می کنند، همان گونه که یهود خدای متعال را «یهوه» و زردشتیان «اهورامزدا» می گویند. بنابراین نمی توان «الله» را ترجمه کرد، بلکه باید همان لفظ جلاله را به کار برد. خوب «رحمن» را چگونه ترجمه کرده اید؟ رفیق ما پاسخ داد که رحمن را بخشنده معنی کرده ایم. حضرت ارباب فرمودند که این ترجمه بد نیست، ولی کامل هم نیست، زیرا رحمن یکی از صفات خداست که شمول رحمت و بخشندگی او را می رساند و این شمول در کلمهٔ بخشنده نیست، یعنی در حقیقت رحمن یعنی خدایی که در این دنیا هم بر مؤمن و هم بر کافر رحم می کند و همه را در کف لطف و بخشندگی خود قرار می دهد، از جمله

آن که نعمت رزق و سلامت جسم و امثال آن عطا می فرماید. در هر حال ترجمهٔ بخشنده برای رحمن در حد کمال ترجمه نیست. خوب، رحیم را چه طور ترجمه کرده اید؟ رفیق ما جواب داد رحیم را به مهربان ترجمه کرده ایم. حضرت آیت الله ارباب فرمودند: اگر مقصودتان از رحیم من بودم (چون نام مبارک ایشان رحیم بود) بدم نمی آمد که اسم مرا به «مهربان» برگردانید! اما چون رحیم کلمه ای قرآنی و نام پروردگار است باید آن را غلط معنی نکنیم. باز هم اگر آن را به بخشاینده ترجمه کرده باشید، راهی به دهی می برد، زیرا رحیم یعنی خدایی که در آن دنیا گناهان مؤمنان را عفو می کند و صفت بخشاینده تا حدودی این معنی را می رساند. بنابر آن چه گفته شد، معلوم است که آن چه در ترجمهٔ «بسم الله» آورده باید بد نیست، ولی کامل نیست و از جهتی نیز در آن اشتباهاتی هست، و من هم در دوران جوانی که چنین قصدی را داشتم به همین مشکلات برخورد کردم و از خواندن نماز به فارسی منصرف شدم، تازه این فقط آیهٔ اول سورهٔ حمد بود، اگر به بقیهٔ آیات بپردازیم، موضوع خیلی غامض تر از این خواهد شد. اما من عقیده دارم شما اگر باز هم به این امر اصرار دارید، دست از نماز خواندن به فارسی برندارید، زیرا خواندنش بهتر از نخواندن نماز به طور کلی است. در این جا، همگی شرمنده و منفعل و شکست خورده، از ایشان عذرخواهی کردیم و قول دادیم که دیگر نمازمان را به فارسی نخوانیم و نمازهای گذشته را نیز اعاده کنیم. اما ایشان باز فرمودند که من نگفتم نماز به عربی بخوانید، هر طور دلتان می خواهد نماز بخوانید، من فقط مشکلات این کار را برای شما شرح دادم. حضرت آیت الله ارباب با تعارف میوه و شیرینی مجلس را به پایان بردند و ما همگی در حالی که ایشان تادم در ما را بدرقه می کردند، خدا حافظی کردیم و در دل به عظمت شخصیت این عالم بزرگ آفرین می گفتیم و خوش حال بودیم که افتخاری چنین نصیب ما شد که با چنین شخصیتی ملاقات کنیم. نمازها را اعاده کردیم و دست از کار جاهلانیهٔ خود برداشتیم. بنده از آن به بعد گاه گاهی به حضور آن جناب می رسیدیم و از خرم علم و فضیلت ایشان خوشه ها برمی چیدم. وقتی در دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران به تحصیل مشغول بودم، گاهی حامل نامه ها و پیغام های استاد فقید، مرحوم بدیع الزمان فروزانفر برای ایشان می شدم و پاسخ های کتبی و شفاهی حضرت آیت الله را برای آن استاد فقید می بردم و این خود افتخاری برای بنده بود. گاهی نیز ورقه های استفتائی که به محضر آن حضرت رسیده بود روی هم انباشته می شد و آن جناب دستور می دادند که آن ها را بخوانم و پاسخ آن ها را طبق نظر آن حضرت بنویسم و پس از خواندن پاسخ، اگر اشتباهی نداشت آن را مهر می کردند که در این مرحله با بزرگواری های زیاد از سوی آن حضرت مواجه می شدم که اکنون مجال بیان آن ها فراهم نیست. خدایش بیامرز و او را غریق دریای رحمت خویش کند. انه کریم رحیم.



گرم سینا
(۱۳۳۹)

دبیر اقتصاد، مؤسس، مؤلف،
مازندران

وی در آموزش و پرورش مازندران شاغل است و در جنب آن فعالیت های بسیاری انجام داده است: تأسیس دانشگاه پیام نور شه میرزاد، تأسیس دانشگاه آزاد نکا، ریاست شورای شهر نکا در دورهٔ اول، و عضویت در گروه های آموزشی استان. وی تالیفاتی نیز دارد: از جمله: کتاب شاخص جهانی شدن و جایگاه اقتصاد ایران، اقتصاد و انتخابات (مقاله)، جهانی شدن و عدالت اجتماعی و اقتصادی (مقاله)، ریاضیات و نقش آن در اقتصاد (مقاله).



خاطره ها

بهترین

روز خدا

پرویز کیانی



ابراهیم
سحرخیز
(۱۳۴۳)

مدیر کل، معاون وزیر. همدان

دانش‌آموخته رشته مدیریت آموزشی است. در معلمی و مدیریت توانا و در پژوهشگری نیز صلاحیت خود را نشان داده است. وی در سال ۱۳۸۴ به عنوان پژوهشگر برگزیده کشوری انتخاب شد. تا سال ۱۳۸۸ مدیریت کل آموزش و پرورش همدان را به عهده داشت و در این کار موفق بود. در این سال از سوی وزیر آموزش و پرورش، به عنوان معاون آموزش متوسطه وزارت آموزش و پرورش به همکاری دعوت شد و اکنون در همین سمت خدمت می‌کند.

شلیک می‌کردند. صدای اخبار انقلاب از رادیوها، فضای شهر را پر کرده بود. پیرمرد و پیرزنی، در حالی که قاب عکس فرزند شهیدشان را در دست داشتند، مشغول پخش نقل و شیرینی میان مردم بودند. گل‌فروشی‌ها، شاخه‌های گل را به رایگان تقدیم مردم می‌کردند.

همه چیز خوب بود، خوب خوب خوب. کشتی انقلاب ایران که در اقیانوس بلایا سرگردان مانده بود، بالاخره با سکان‌داری آن پیر راحل، به ساحل رسید و ملت غیور ایران خستگی ۲۵۰۰ سال زیستن در اعصار ستم‌شاهی را در این جشن از تن بدر کرد.

خون بر شمشیر پیروز شده و وعده «جاء الحق و...» عملی گشته بود.

۲۲ بهمن سال ۵۷ بهترین روز زندگی من است. همه ساله در دهه فجر، آن شمیم عشق را که نشان از تازگی و طراوت دارد، با تمام وجود حس می‌کنم و از خدای قادر می‌خواهم، در ساحل پیروزی، کشتی انقلاب را از شر موریانه‌ها حفظ کند و هرگز مباد که این آفات بتوانند آسیبی به انقلاب برسانند.

بوی عطر و گلاب و عنبر و اسپند فضا را پر کرده بود. این رایحه دل‌انگیز از ۱۰ روز پیش با ورود امام (قدس سره) فضای ایران را آکنده و در آن روز به شمیم عشق تبدیل شده بود. گل انقلاب اسلامی شکفته و انقلاب پیروز شده بود. از آسمان تکه‌های برف هم‌چون نقل بر سر مردم می‌بارید. در کوچه، شوکت خانم، زن همسایه، مشغول دود کردن اسپند بود و بچه‌هایش خوش‌حال‌تر از همیشه، با لپ‌های گل انداخته مشغول بازی بودند. کمی آن طرف‌تر حسین آقا قناد، مشغول پخش شیرینی میان اهالی کوچه بود. نفس عمیقی کشیدم، ریه‌هایم را از اکسیژن ناب هوای آزاد پر کردم و سرمست به راه افتادم. ماشین‌ها با چراغ‌های روشن، یکسره مشغول بوق زدن بودند.

مردمی که تا ساعاتی پیش گره ابروانشان را با هیچ وسیله‌ای نمی‌توانستی باز کنی، حال با چهره‌های بشاش، پیروزی انقلاب را به یکدیگر تبریک می‌گفتند. همه چیز و همه کس و همه جا جلوه‌ای روحانی به خود گرفته بود، گویی ملائک آسمان نیز در آن جشن شرکت کرده بودند. جوانان با تفنگ‌هایی که از خلع سلاح نظامیان به دست آورده بودند، تیرهای هوایی

اجازه خانم! من هم هستم

عاطفه علیزاده*



وقتی فرزند شش ساله‌ام از مدرسه به خانه آمد، برخلاف روزهای قبل، او را شاد و خندان ندیدم. مدتی که گذشت، از او خواستم تکالیفش را انجام دهد، ولی او گفت: «دوست ندارم. اصلاً دوست ندارم به مدرسه بروم و کلاس را دوست ندارم.»

سکوت کردم، چون می‌دانستم سؤال کردن در این موقعیت، فقط باعث می‌شود او بیشتر در خود فرو رود. باید فرصت می‌دادم تا خودش صحبت کند.

مدتی گذشت. به سوییچ رفتم، او را در آغوش گرفتم و نوازشش کردم. دیدم شروع کرد به صحبت کردن، امروز خانم معلم من را از کلاس به بیرون انداخت. من کار بدی نکردم، ولی او من را بیرون انداخت.

ناراحت شدم. ولی به او گفتم، حتماً کار اشتباهی انجام داده‌ای که خانم معلم ناچار شده تو را از کلاس بیرون بیندازد. و او دوباره گفت، من هیچ کار بدی انجام ندادم.

روز بعد تلفنی با معلمش صحبت کردم. پرسیدم، دیروز چه اتفاقی افتاد؟ آراین خیلی ناراحت بود. او گفت: «دیروز هنگام تدریس، دربارهٔ پرتقال و فایده‌های آن صحبت می‌کردم. این که پرتقال میوهٔ خوبی است، برای سرماخوردگی خوب و مفید است و... یکدفعه آراین با صدای بلند گفت، نه پرتقال اصلاً میوهٔ خوبی نیست. تازه اگر پرتقال بخوریم، مریض می‌شویم. من هم به دلیل این که این کار او باعث شد بقیهٔ دانش‌آموزان حواسشان پرت شود، او را از کلاس درس بیرون کردم.»

به فکر فرو رفتم. این دومین باری بود که خانم معلم، آراین را از کلاس بیرون می‌انداخت. با خودم گفتم، من هم معلم هستم، ولی هیچ وقت حتی دانش‌آموز دبیرستانی را که خیلی بیشتر از دانش‌آموز پیش‌دبستانی می‌فهمد، به خاطر اشتباهش از کلاس درس بیرون نینداخته‌ام.

چرا چنین شد؟ آیا فرزندم با این کار می‌خواست به او توجه شود یا واقعاً از فایده‌های پرتقال چیزی نمی‌دانست؟ ولی او که خیلی پرتقال دوست داشت و همواره می‌گفت

من پرتقال می‌خورم تا قوی بشوم. آیا بهتر نبود معلم به جای بیرون انداختن دانش‌آموز، برایش توضیح بیشتری می‌داد یا به سوییچ می‌رفت و با لبخندی مهرآمیز، دلیل این کار را می‌پرسید و بعد او را متوجه اشتباهش می‌کرد! به طور قطع برخورد درست معلم باعث می‌شد دیگر چنین حرکتی تکرار نشود.

برای دانش‌آموز پیش‌دبستانی، این موضوع قابل هضم نخواهد بود. او هنوز در دنیای کودکی خویش سیر می‌کند. او برای این که دانایتر شود، هنوز فرصت می‌خواهد. او می‌خواهد معلم دوستش داشته باشد و با او مهربان باشد. وقتی ببیند به او توجه نمی‌شود، به طور قطع با یک پیام اطرافیانش را آگاه می‌سازد. آراین با این پیام می‌خواست به معلمش بگوید: «اجازه خانم! من هم هستم»

ای کاش معلم آراین به جای این که او را از کلاس درس بیرون کند، می‌گفت: «آراین آراین! معلوم است که حواست جمع است، چون فقط تو بودی که راجع به درس اظهار نظر کردی.»

*دبیر شیمی ناحیهٔ ۲ شهرری



نعمت‌الله ادریسی (۱۳۱۹)

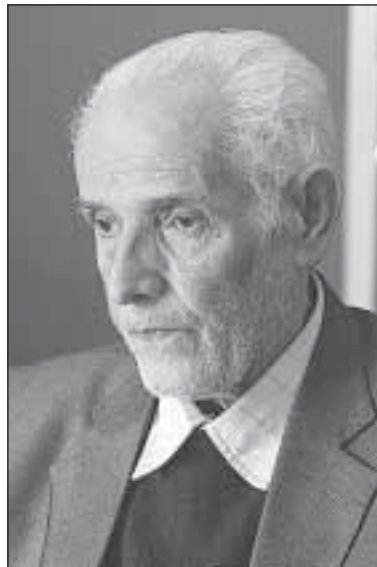
دبیر فلسفه و علوم تربیتی،
پژوهشگر. یزد

در دبیرستان‌ها و مراکز تربیت معلم یزد به مدت ۲۵ سال تدریس کرد و در همان حال به انجام پژوهش‌های متعدد و نوشتن مقالاتی در موضوعات درسی و آموزشی پرداخته است. آقای ادریسی در پنج سال مختلف، به عنوان پژوهشگر موفق استان تقدیر شده است: پژوهشگر خوب از سوی فرهنگ و ارشاد اسلامی (۷۸)؛ پژوهشگر نمونه استان (۸۰)؛ پژوهشگر برتر (۸۱)؛ پژوهشگر برتر (۸۴)؛ پژوهشگر پرتلاش (۱۳۸۶). وی در سال ۷۹ نیز از سوی پژوهشکدهٔ تعلیم و تربیت وزارت آموزش و پرورش به عنوان پژوهشگر برگزیدهٔ سال انتخاب و معرفی شد.

شمعی خاموش شد!

چهارشنبه هفدهم آذرماه است. آقای محمد ناصری، مدیر مسئول مجلات رشد را در فرصتی کوتاه می‌بینم. کپی یک مصاحبه در روزنامه و نیز تصویر یک نامه را به دستم می‌دهد و می‌گوید: آقای دکتر محمدیان (معاون وزیر و رئیس سازمان پژوهش) سفارش کرده که این معلم مورد خوبی برای مصاحبه در مجله رشد معلم است. سعی کنید او را پیدا کنید و با وی مصاحبه‌ای داشته باشید. می‌گویم: ان شاء الله و از یکدیگر خداحافظی می‌کنیم... با کمی تأمل در اوراق، متوجه می‌شوم که آقای دکتر محمدیان شب گذشته مصاحبه‌ای یکی از روزنامه‌ها با محمد غیائی، دبیر ماندگار دبیرستان مروی تهران را خوانده و چنان به شوق آمده که در همان لحظه نامه‌ای برای وی نوشته و از او دعوت کرده است به سازمان پژوهش بیاید و...

سه روز می‌گذرد. شامگاه شنبه، هنگام مرور در اینترنت، ناگهان چشمم به عنوان یک خبر می‌افتد: معلم ماندگار دبیرستان مروی درگذشت. خبر را می‌خوانم؛ آری، محمد غیائی دارفانی را وداع گفته و امروز هم مجلس ختم او در مسجد نور برگزار شده است. دریغ که دستان به او نرسید! شمع خاموش شد. روز بعد آقای ناصری می‌گوید: بلی، همان روز که نامه آقای محمدیان را به در خانه آقای غیائی می‌رساند، می‌بیند که خانه سیاهپوش شده است و تمام! جالب این است که همین خبر موجب می‌شود آقای محمدیان، خطیب مجلس ختم غیائی در مسجدی شود که خود (حجت الاسلام محمدیان) امام جماعت آن است.



جواد فکوری (فرمانده اسبق نیروی هوایی)، شهید حسن باقری افشردی (فرمانده نیروی زمینی سپاه)، شهید محمدعلی فیاض بخش، شهید حاج مهدی عراقی، دکتر کاظم معتمدنژاد، حسین الهی قمشه‌ای، شهاب گنابادی (وزیر اسبق مسکن)، مرتضی ممیز (پدر گرافیک ایران)، پرویز تناولی (مجسمه‌ساز)، موسی زرگر (وزیر اسبق بهداشت)، احمد مسجد جامعی (وزیر اسبق ارشاد) و دکتر محمود بروجرودی (داماد امام خمینی). در این مدرسه، هم چنین کسانی چون: فخرالدین حجازی، مرتضی کتیرایی، حسن اسدی لاری، عبدالحسین زرین کوب و بالاخره محمد غیائی تدریس می‌کردند.

محمد غیائی که بود؟

محمد غیائی، همان‌طور که اشاره شد، دبیر ریاضی دبیرستان مروی بود و ۵۰ سال تدریس کرد. وی در محله سید نصرالدین - خیابان خیام کنونی - در سال ۱۳۱۶ متولد شد. در تهران از دبیرستان امیرکبیر دیپلم گرفت. وارد دانشگاه تهران شد و مدرک لیسانس ریاضی و آمار خود را در سال ۱۳۳۹ دریافت کرد. سپس وارد آموزش و پرورش شد. غیائی نخست در مدرسه دانشگر تدریس می‌کرد، ولی پس از یک سال به مدرسه مروی رفت و همان‌جا ماند تا بازنشسته شد. شاید به همین جهت به او «معلم ماندگار مدرسه مروی» می‌گفتند. او پس از بازنشستگی، باز هم در همان مدرسه تدریس می‌کرد تا این که امسال، پس از انحلال مدرسه مروی، دیگر امکان ادامه تدریس نیافت و به ناچار با کلاس و مدرسه وداع کرد.

محمد غیائی به دبیرستان مروی عشق می‌ورزید. آن را «یک

به هر صورت، مرگ این معلم، که ۵۰ سال تمام در دبیرستان مروی تدریس کرد و اکنون با انحلال و پایان عمر مدرسه مروی - که ساختمان آن نیز به فروش رفت - عمر او نیز پایان یافت، موجب می‌شود تا چاپ مجله را به تأخیر بیندازیم تا یادی کنیم از یکی از بزرگ‌ترین و مؤثرترین مدارس ایران و معلم ماندگار آن، مرحوم محمد غیائی.

مدرسه مروی

دبیرستان مروی دومین دبیرستان تأسیس شده در شهر تهران بود (۱۳۱۵) و بسیاری از رجال سیاسی کشور در آن تحصیل کرده‌اند. مدرسه، در محله شمس‌العماره - خیابان ناصرخسرو - و روبه‌روی مدرسه علمیه مروی واقع بود. مؤسس این مدرسه شخصی به نام حاج محمدحسین خان مروی، مشهور به خان مروی بوده که مدت‌ها در قفقاز و ترکمنستان و مرو سکونت داشته است و در دوره قاجار در تهران ساکن می‌شود.

دبیرستان مروی، مدرسه‌ای مجهز بود. آزمایشگاه‌های فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی، لابراتوار زبان، اتاق‌های مخصوص تاریخ، رایانه، ریاضی و دیگر امکاناتی داشت که موجب شده بود داوطلبان بسیاری مشتاق به تحصیل در آن شوند. ساختمان این دبیرستان سرانجام در سال ۱۳۸۹ واگذار شد و بدین ترتیب، عمر ده‌ها ساله آن به پایان رسید. مدرسه مروی آدم‌های بسیاری را پرورش داد که پاره‌ای از آن‌ها چهره‌هایی مشهور و تأثیرگذار شدند. اسامی پاره‌ای از فارغ‌التحصیلان سرشناس آن را می‌آوریم:

هادی منافی (وزیر اسبق بهداشت)، جلال آل احمد، ابوالقاسم حالت، محمدعلی نجفی (وزیر اسبق آموزش و پرورش)، شهید



شهید سید کاظم موسوی (۱۳۶۰-۱۳۱۳)

معلم، مؤسس، اهل قلم، معاون وزیر. تهران

در شهر میانی، در خانواده‌ای روحانی متولد شد و در همان چادر دوس مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت. از سیزده سالگی به حوزه علمیه مشهد رفت و دروس حوزوی را ادامه داد. در سال ۱۳۴۱ به تهران انتقال یافت و در دبیرستان علوی به تدریس مشغول شد. هم‌زمان تحصیلات دانشگاهی را نیز در رشته الهیات ادامه داد و تامل حله دکترایش رفت. موسوی در تأسیس مدارس دخترانه روشنگر تهران با حجت‌الاسلام شاهچراغی همکاری داشت. اهل قلم بود و با مرحوم رضا روزبه، کتاب‌های عربی آسان را تألیف کرد. پس از انقلاب، از سوی امام خمینی، به عنوان نماینده ایشان در وزارت آموزش و پرورش منصوب شد و چون شهید رجایی به وزارت رسید، او را به سمت معاون پژوهشی خود و رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی منصوب کرد. سید کاظم موسوی در فاجعه هفتم تیر ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

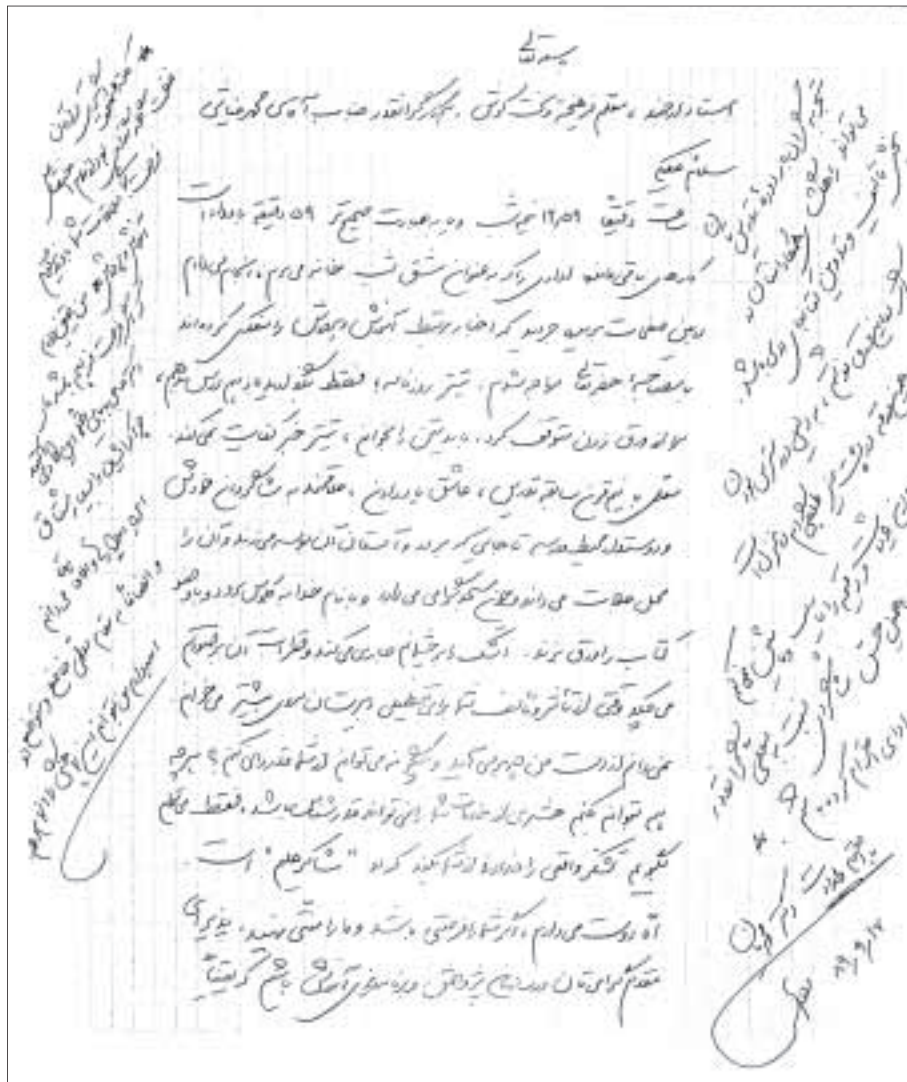
محیط مقدس» و «دبیرستان چریک‌خیز» می‌دانست و معتقد بود «قداست دبیرستان مروی مدیون بانی آن است». غیائی در چنین مدرسه‌ای به‌طور بی‌امان کار کرد و هرگز خسته نشد. آن‌طور که خود می‌گفت: زمانی بود که «در هر سال معمولاً شش تا کلاس ششم دبیرستان ریاضی داشتیم با ۸۰ تا ۱۰۰ دانش‌آموز. من کلاس ۱۱۹ نفری هم داشتم. یعنی به‌طور متوسط هر سال ۸۰ دیپلمه داشتیم». از این‌رو، وقتی در تابستان امسال دیگر نتوانست به تدریس ادامه دهد، به شدت آزرده شد. می‌گفت: خیلی تمایل دارم بروم شهرهای کوچک و آنجا تدریس کنم. من همیشه به همسر می‌گویم اگر بگذارند بروم و در روستاهای کوچک تدریس کنم، باز قدری برایم تسلی می‌شود.

غیائی از شاگردان خود، بویژه شاگردان برجسته‌اش بسیار یاد می‌کرد و دو تا از بهترین‌های آن‌ها را **آقایان فلاح و نجفی** (دکتر محمدعلی نجفی) می‌دانست. این دو از شاگردان نخستین سال‌های تدریس او بوده‌اند.

محمد غیائی به معلمانی که خود از آن‌ها درس آموخته بود

نیز توجه داشت و نسبت به آن‌ها بسیار قدردان بود. در سال ۸۸، روزنامه جمهوری اسلامی با وی مصاحبه‌ای کرد که در پنجم اردیبهشت ماه آن سال به چاپ رسید. در آن‌جا از وی سؤال می‌کنند: «شما قریب ۵۰ سال معلمی کرده‌اید و می‌کنید. به‌طور طبیعی دانش‌آموز و دانشجو هم بوده‌اید. آیا می‌توانید از معلم و استادی که از او تأثیر گرفته باشید، نام ببرید؟» مرحوم غیائی پاسخ می‌دهد: «بله، آقای **پرویز شهریاری** روی من تأثیر گذاشت. من مدتی در آموزشگاه آذر درس می‌خواندم. چهار پنج نفر رفیق و هم‌کلاسی بودیم. رفتیم ثبت‌نام کردیم. معلم ما استاد پرویز شهریاری بود. ما در میانه راه به کمبود مالی برخورد کردیم. رفتیم پیش آقای پرویز شهریاری مشکلمان را گفتیم. گفتیم پول پرداخت شهریه را نداریم و می‌خواهیم از حضور شما مرخص شویم. استاد شهریاری اجازه نداد آموزشگاه را ترک کنیم و به ما رایگان درس داد. به ما اصرار می‌کرد که بیاوید درس بخوانید و فکر شهریه نباشید. می‌گفت: من شما را دوست دارم، به شما درس می‌دهم و شهریه‌ای هم نمی‌خواهم».

غیائی در ادامه از **موسی آذرنوش** هم یاد می‌کند و می‌گوید:



«او اولین رییس دبیرستان مروی بود. معلم ریاضی بود و گیلاتی؛ بسیار خوش بیان بود. در علاقه‌مند کردن دانش‌آموزان به درس و تحصیل بسیار استاد بود. بچه‌ها در کلاسش با عشق و علاقه حضور می‌یافتند.»

باری، هزار سال پیش، هنگامی که **شهید بلخی** شاعر درگذشت، **رودکی**، دوست شاعر او، دوبیتی در رثای وی سرود که هنوز تازه می‌نماید: با ذکر این دو بیت، یاد استاد محمد غیائی را گرامی می‌داریم و با تسلیت به همسر داغ‌دارش، برای آن معلم خدمت‌گذار آرزوی غفران و رحمت الهی داریم:

کاروان شهید رفت از پیش
وان ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

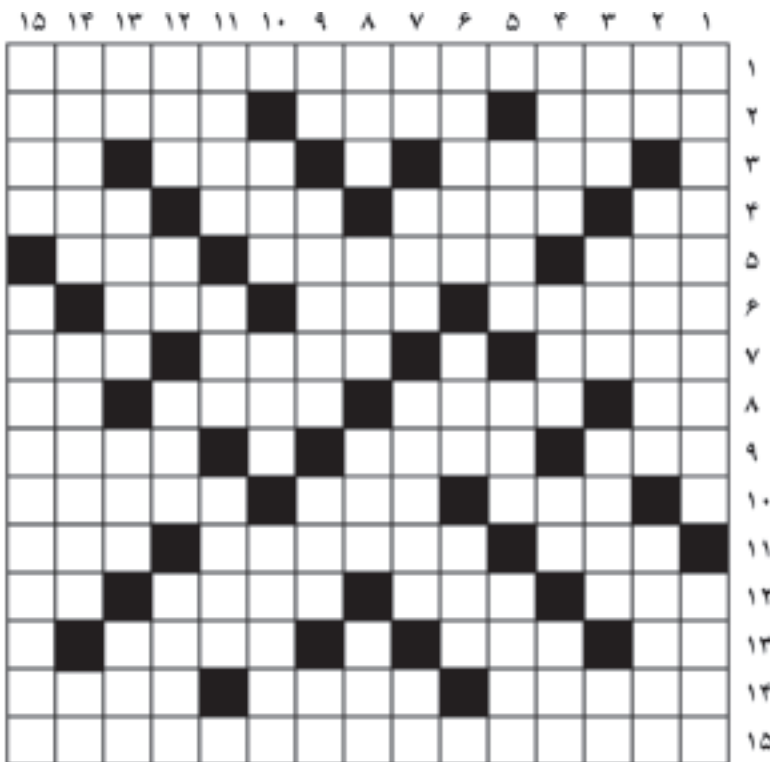
سایت مدرسه مروی: www.marvi-mandegar.ir

زیرنویس

۱. اولین دبیرستان تهران، دبیرستان البرز است.

عمودی

۱. پدر تاکسیدرمی ایران
۲. حنا - چیزهای سبک و کم وزن - از ماه‌های فرنگی
۳. پندار - سریع و تند - تپه و پشته
۴. مساوی - جمع درد و رنج - قصد باطنی - قطعه‌ای مثلث شکل که در ماشین‌ها پشت چرخ برای محکم کردن می‌گذارند
۵. خوب - گرفتن و دریافت کردن - رنگ تازی
۶. گله و دادخواهی - سخن گفتن بلند و فصیح - سلاح کاشتنی
۷. از شهرهای ایتالیا - نغمه و آواز - غرش درندگان
۸. از غذاهای نذری - فریاد شادی - از بخش‌های اوستا - حالتی در مو
۹. قسمت و اندازه - عجز و زاری - معامله و داد و ستد
۱۰. پرده دری و رسوا کردن - مهمانی و جشن - از شهرهای استان فارس
۱۱. از اسم‌های زدن - در پزشکی به حالت رخوت و کاهش هوشیاری گویند - از اثاث خانه
۱۲. همیشه و جاودانه - سرمه - دلبری و مردانگی - آری لری
۱۳. با تازه می‌آید - سرب می‌مو - اکنون
۱۴. صدمه جنگی - وزیر افراسیاب تورانی - آبشاری در استان لرستان
۱۵. اثر فروید



طراح: مسعود آباد

به ده نفر از کسانی که حل صحیح جدول را ارسال کنند، به قید قرعه هدیه‌ای داده خواهد شد.
صندوق پستی: ۶۵۸۶ - ۱۵۸۷۵ و رایانامه: moallem@Roshdmag.ir